منتخباتی از آثار حضرت بهاءاللّه

* * *

۱

سبحانک اللّهمّ یا الهی کیف اذکرک بعد الّذی ایقنت بأنّ السن العارفین کلّت عن ذکرک و ثنائک و منعت طیور افئدة المشتاقین عن الصّعود الی سمآء عزّک و عرفانک

لو اقول یا الهی بأنّک انت عارف اشاهد بأنّ مظاهر العرفان قد خلقت بأمرک و لو اقول بأنّک انت حکیم اشاهد بأنّ مطالع الحکمة قد ذوّتت بارادتک و ان قلت بأنّک انت الفرد الاحظ بأنّ حقایق التّفرید قد بعثت بانشائک و ان قلت انّک انت العلیم اشاهد بأنّ جواهر العلم قد حقّقت بمشیّتک و ظهرت بابداعک

فسبحانک سبحانک من ان تشیر بذکر او توصف بثنآء او باشارة لأنّ کلّ ذلک لم یکن الّا وصف خلقک و بعث بأمرک و اختراعک و کلّما یذکرک الذّاکرون او یعرج الی هوآء عرفانک العارفون یرجعنّ الی النّقطة الّتی خضعت لسطانک و سجدت لجمالک و ذوّتت بحرکة من قلمک

بل استغفرک یا الهی عن ذلک لأنّ بذلک یثبت النّسبة بین حقایق الموجودات و بین قلم امرک فسبحانک سبحانک من ذکر نسبتهم الی ما ینسب الیک لأنّ کلّ النّسب مقطوعة عن شجرة امرک و کلّ السّبل ممنوعة عن مظهر نفسک و مطلع جمالک

فسبحانک سبحانک من ان تذکر بذکر او توصف بوصف او تثنی بثنآء و کلّما امرت به عبادک من بدایع ذکرک و جواهر ثنائک هذا من فضلک علیهم لیصعدنّ بذلک الی مقرّ الّذی خلق فی کینونیّاتهم من عرفان انفسهم

و انّک لم تزل کنت مقدّساً عن وصف ما دونک و ذکر ما سواک و تکون بمثل ما کنت فی ازل الآزال لا اله الّا انت المتعالی المقتدر المقدّس العلیم

۲

اوّل الأمر عرفان اللّه و آخره هو التّمسّک بما نزّل من سمآء مشیّته المهیمنة علی من فی السّموات و الأرضین

۳

امری که لم‌یزل و لایزال مقصود نبیّین و غایة رجای مرسلین بوده بارادهٔ مطلقه و مشیّت نافذه ظاهر شده اوست موعودی که جمیع کتب الهی باو بشارت داده مع‌ذلک اهل ارض از او غافل و محجوب مشاهده میشوند

بگو ای اولیای حقّ جهد نمائید شاید بعرفانش فائز گردید و بما ینبغی عامل اینست امری که اگر یک قطره در سبیلش کم شود صدهزار بحر مکافات آن را مشاهده نماید یعنی مالک شود بگو ای دوستان این شأن عظیم را از دست مدهید و از این مقام بلند غافل مشوید عباد عالم بتصوّر موهوم چه مقدار جانها انفاق نموده و مینمایند و شما الحمد للّه بمقصود فائزید و

بموعود رسیده‌اید باعانت حقّ جلّ جلاله این مقام را حفظ نمائید و بآنچه سبب و علّت ارتفاع امر است تمسّک جوئید انّه یأمرکم بالمعروف و بما یرتفع به مقام الانسان فی الامکان تعالی الرّحمن منزل هذا اللّوح البدیع

۴

امروز روز فضل اعظم و فیض اکبر است باید کل بکمال اتّحاد و اتّفاق در ظلّ سدرهٔ عنایت الهی ساکن و مستریح باشند و تمسّک نمایند بآنچه الیوم سبب عزّت و ارتفاع است طوبی لقوم تحرّک علی ذکرهم قلمی الأعلی و نعیماً للّذین سترنا اسمائهم حکمة من عندنا

از حقّ بطلبید تا جمیع را مؤیّد فرماید بر آنچه لدی العرش مقبولست زود است بساط عالم جمع شود و بساط دیگر گسترده گردد انّ ربّک لهو الحقّ علّام الغیوب

۵

امروز روزی است که بحر رحمت ظاهر است و آفتاب عنایت مشرق و سحاب جود مرتفع باید نفوس پژمرده را بنسائم محبّت و مودّت و میاه مرحمت تازه و خرّم نمود

احبّای الهی در هر مجمع و محفلی که جمع شوند باید بقسمی خضوع و خشوع از هر یک در تسبیح و تقدیس الهی ظاهر شود که ذرّات تراب آن محلّ شهادت دهند بخلوص آن جمع و جذبهٔ بیانات روحانیّهٔ آن انفس زکیّه ذرّات آن تراب را اخذ نماید نه آنکه تراب بلسان حال ذکر نماید انا افضل منکم چه که در حمل مشقّات فلّاحین صابرم و بکلّ ذی روح اعطای فیض فیّاض که در من ودیعه گذارده نموده و مینمایم مع همهٔ این مقامات عالیه و ظهورات لاتحصی که جمیع مایحتاج وجود از من ظاهر است باحدی فخر ننموده و نمینمایم و بکمال خضوع در زیر قدم کل ساکنم....

لذا باید کل با یکدیگر برفق و مدارا و محبّت سلوک نمایند و اگر نفسی از ادراک بعضی مراتب عاجز باشد یا نرسیده باشد باید بکمال لطف و شفقت با او تکلّم نمایند و او را متذکّر کنند من‌دون آنکه در خود فضلی و علوّی مشاهده نمایند

اصل الیوم اخذ از بحر فیوضات است دیگر نباید نظر بکوچک و بزرگی ظروف باشد یکی کفی اخذ نموده و دیگری کأسی و همچنین دیگری کوبی و دیگری قِدری

امروز نظر کل باید باموری باشد که سبب انتشار امر اللّه گردد حقّ شاهد و گواه است که ضرّی از برای این امر الیوم اعظم از فساد و نزاع و جدال و کدورت و برودت مابین احباب نبوده و نیست اجتنبوا بقدرة اللّه و سلطانه ثمّ الّفوا بین القلوب باسمه المؤلّف العلیم الحکیم

از حقّ جلّ جلاله بخواهید که بلذّت اعمال در سبیل او و خضوع و خشوع در حبّ او مرزوق شوید از خود بگذرید و در سایرین نگرید منتهای جهد را در تربیت ناس مبذول دارید امری از حقّ پوشیده نبوده و نیست اگر برضای حقّ حرکت نمایند بفیوضات لاتتناهی فائز خواهند شد اینست کتاب مبین که از قلم امر ربّ العالمین جاری و ظاهر شد تفکّروا فیما نزّل فیه و کونوا من العاملین

۶

جمیع احزاب مختلفهٔ ارض منتظر و چون آفتاب حقیقت از افق عالم طالع کل معرض الّا من شآء اللّه اگر الیوم مقامات نفوس موقنه ذکر شود بیم آنست از فرط سرور بعضی هلاک شوند

نقطهٔ بیان میفرماید نطفهٔ یکسالهٔ یوم ظهور او اقوی است از کلّ من فی البیان و همچنین میفرماید و قد کتبت جوهرة فی ذکره و هو انّه لا یشار باشارتی و لا بما نزّل فی البیان

اگر نفسی در بحور مستورهٔ در این کلمهٔ علیا تفکّر نماید فی‌الجمله بر مقام این امر اعظم اقدس اعلی آگاه شود مقام ظهور که معلوم شد مقام طائفین معلوم و واضح است لعمر اللّه نفسی که از نفسی در این امر برآید معادله نمینماید باو کنوز ارض طوبی لمن فاز ویل للغافلین

۷

فی‌الحقیقه امروز روز مشاهده و اصغا است هم ندای الهی مرتفع است و هم انوار وجه از افق ظهور مشرق و لائح باید جمیع آنچه شنیده شد محو نمود و بعدل و انصاف در آیات و بیّنات و ظهورات ناظر شد

امروز عظیم است چه که در جمیع کتب بیوم اللّه معروف جمیع انبیا و اصفیا طالب لقای این یوم بدیع بوده‌اند و همچنین احزاب مختلفهٔ ارض و چون آفتاب ظهور از سماء مشیّت الهی اشراق نمود کل منصعق و مدهوش مشاهده گشتند الّا من شآء اللّه

یا ایّها الذّاکر حجاب اکبر بشر را از مشاهده منع نمود و از شنیدن ندا بازداشت انشآءاللّه آفاق بنور اتّفاق منوّر شود و در جبین جمیع من علی الأرض نقش خاتم الملک للّه منطبع گردد....

۸

تاللّه الحقّ تلک ایّام فیها امتحن اللّه کلّ النّبیّین و المرسلین ثمّ الّذینهم کانوا خلف سرادق العصمة و فسطاط العظمة و خبآء العزّة و کیف هؤلآء المشرکین

۹

یا حسین بعضی از احزاب ارض منتظر ظهور حسینی بودند چه که از قبل اصفیای حقّ جلّ جلاله عباد را بشارت داده‌اند بظهور آن حضرت بعد از قائم و همچنین اخبار فرمودند که در حین ظهور آن مطلع فیوضات الهی جمیع انبیا و مرسلین حتّی قائم در ظلّ علم مبارک آن حضرت جمع میشوند چون وقت رسید و عالم بانوار وجه منوّر گشت کل اعراض نمودند مگر نفوسی که اصنام ظنون و هوی را بقوّت مالک اسماء شکستند و قصد مدینهٔ ایقان نمودند امروز رحیق مختوم باسم قیّوم ظاهر و جاری خذ کأساً منه ثمّ اشرب بهذا الاسم المبارک المحمود....

۱۰

میقات امم منقضی شد و وعده‌های الهی که در کتب مقدّسه مذکور است جمیع ظاهر گشت و شریعة اللّه از صهیون جاری و اراضی و جبال اورشلیم بتجلّیات انوار ربّ مزیّن طوبی لمن تفکّر فیما نزل فی کتب اللّه المهیمن القیّوم ای دوستان الهی تفکّر نمائید و بآذان واعیه اصغای کلمة اللّه کنید تا از فضل و رحمت او از زلال استقامت بیاشامید و در امر اللّه مثل جبل راسخ و ثابت باشید

در کتاب اشعیا میفرماید ادخل الی الصّخرة و اختبئ فی التّراب من امام هیبة الرّبّ و من بهآء عظمته اگر نفسی در همین آیه تفکّر نماید بر عظمت امر و جلالت قدر یوم اللّه مطّلع میشود و در آخر آیهٔ مذکوره میفرماید و یسمو الرّبّ وحده فی

ذلک الیوم امروز روزیست که کرسیّ داود بطلعت موعود مزیّن شده و امروز روزی است که ذکرش در کلّ کتب از قلم امر ثبت گشته ما من آیة الّا و قد تنادی بهذا الاسم و ما من کتاب الّا و یشهد بهذا الذّکر المبین لو نذکر ما نزل فی الکتب و الصّحف فی ذکر هذا الظّهور لیصیر هذا اللّوح ذا حجم عظیم باید الیوم کلّ بعنایات الهیّه مطمئن باشند و بکمال حکمت در تبلیغ امر جهد نمایند تا جمیع بانوار فجر معانی منوّر شوند

۱۱

حبّذا هذا الیوم المبارک الّذی لا تعادله القرون و الأعصار حبّذا هذا الیوم اذ توجّه وجه القدم الی مقامه اذاً نادت الأشیآء و عن ورائها الملأ الأعلی یا کرمل انزلی بما اقبل الیک وجه اللّه مالک ملکوت الأسمآء و فاطر السّمآء

اذاً اخذها اهتزاز السّرور و نادت بأعلی النّدآء نفسی لاقبالک الفدآء و لعنایتک الفدآء و لتوجّهک الفدآء قد اهلکنی یا مطلع الحیوة فراقک و احرقنی هجرک لک الحمد بما اسمعتنی ندائک و شرّفتنی بقدومک و احییتنی من نفحات آیاتک و صریر قلمک الّذی جعلته صوراً بین عبادک فلمّا جآء امرک المبرم نفخت فیه اذاً قامت القیامة الکبری و ظهرت الأسرار المکنونة فی خزائن مالک الأشیآء

فلمّا بلغ ندائها الی ذاک المقام الأعلی قلنا یا کرمل احمدی ربّک قد کنت محترقة بنار الفراق اذاً ماج بحر الوصال امام وجهک بذلک قرّت عینک و عین الوجود و ابتسم ثغر الغیب و الشّهود طوبی لک بما جعلک اللّه فی هذا الیوم مقرّ عرشه و مطلع آیاته و مشرق بیّناته طوبی لعبد طاف حولک و ذکر ظهورک و بروزک و ما فزت به من فضل اللّه ربّک خذی کأس البقآء باسم ربّک الأبهی ثمّ اشکریه بما بدّل حزنک بالسّرور و همّک بالفرح الأکبر رحمة من عنده انّه هو یحبّ المقام الّذی استقرّ فیه عرشه و تشرّف بقدومه و فاز بلقائه و فیه ارتفع ندائه و صعدت زفراته

یا کرمل بشّری صهیون قولی اتی المکنون بسلطان غلب العالم و بنور ساطع به اشرقت الأرض و من علیها ایّاک ان تکونی متوقّفة فی مقامک اسرعی ثمّ طوفی مدینة اللّه الّتی نزّلت من السّمآء و کعبة اللّه الّتی کانت مطاف المقرّبین و المخلصین و الملائکة العالین و احبّ ان ابشّر کلّ بقعة من بقاع الأرض و کلّ مدینة من مدائنها بهذا الظّهور الّذی به انجذب فؤاد الطّور و نادت السّدرة الملک و الملکوت للّه ربّ الأرباب هذا یوم فیه بشّر البحر البرّ و اخبره بما یظهر من بعد من عنایات اللّه المکنونة المستورة عن العقول و الأبصار یا بحر افرح سوف تجری سفینة اللّه علیک و یظهر به اهل البهآء الّذین ذکرهم فی کتاب الأسمآء

تبارک مولی الوری الّذی بذکره انجذبت الذّرّات و نطق لسان العظمة بما کان مکنوناً فی علمه و مخزوناً فی کنز قدرته انّه هو المهیمن علی من فی الأرض و السّمآء باسمه المقتدر العزیز المنیع

۱۲

ان ارتقبوا یا قوم ایّام العدل و انّها قد اتت بالحقّ ایّاکم ان تحتجبوا منها و تکوننّ من الغافلین

۱۳

ناظر بایّام قبل شوید که چه قدر مردم از اعالی و ادانی همیشه منتظر ظهورات احدیّه در هیاکل قدسیّه بوده‌اند بقسمی که در جمیع اوقات و اوان مترصّد و منتظر و دعاها و تضرّعها مینمودند که شاید نسیم رحمت الهیّه بوزیدن آید و جمال موعود از

سرادق غیب بعرصهٔ ظهور قدم گذارد و چون ابواب عنایت مفتوح میگردید و غمام مکرمت مرتفع و شمس غیب از افق قدرت ظاهر میشد جمیع تکذیب مینمودند و از لقاء او که عین لقآء اللّه است احتراز میجستند....

حال قدری در این امورات تأمّل فرمائید که چه سبب اینگونه اختلافات بوده که هر ظهور حقّی که در امکان از افق لامکان ظاهر میشد اینگونه فساد و اغتشاش و ظلم و انقلاب در اطراف عالم ظاهر و هویدا میگشت با اینکه جمیع انبیا در حین ظهور خود مردم را بشارت میدادند به نبیّ بعد و علامتی از برای ظهور بعد ذکر میفرمودند چنانچه در همهٔ کتب مسطور است با وجود طلب و انتظار ناس بمظاهر قدسیّه و ذکر علامات در کتب چرا باید اینگونه امور در عالم رو دهد که جمیع انبیا و اصفیا را در هر عهد و عصر اینگونه ظلم و جبر و تعدّی نمایند چنانچه میفرماید أ فکلّما جآءکم رسول بما لا تهوی انفسکم استکبرتم ففریقاً کذّبتم و فریقاً تقتلون میفرماید هر زمان و عهد که آمد بسوی شما رسولی از جانب پروردگار بغیر هوای نفس شما تکبّر نمودید و موقن نشدید و گروهی از آن انبیا را تکذیب نمودید و گروهی را میکشتید آخر تأمّل فرمائید که سبب این افعال چه بود که باین قسم با طلعات جمال ذی الجلال سلوک مینمودند و هر چه که در آن ازمنه سبب اعراض و اغماض آن عباد بود حال هم سبب اغفال این عباد شده و اگر بگوئیم حجج الهیّه کامل و تمام نبود لهذا سبب اعتراض عباد شد این کفریست صراح لأجل آنکه این بغایت از فیض فیّاض دور است و از رحمت منبسطه بعید که نفسی را از میان جمیع عباد برگزیند برای هدایت خلق خود و باو حجّت کافیهٔ وافیه عطا نفرماید و معذلک خلق را از عدم اقبال باو معذّب فرماید بلکه لم‌یزل جود سلطان وجود بر همهٔ ممکنات بظهور مظاهر نفس خود احاطه فرموده و آنی نیست که فیض او منقطع شود و یا آنکه امطار رحمت از غمام عنایت او ممنوع گردد پس نیست این امورات محدثه مگر از انفس محدوده که در وادی کبر و غرور حرکت مینمایند و در صحراهای بعد سیر مینمایند و بظنونات خود و هر چه از علمای خود شنیده‌اند همان را تأسّی مینمایند لهذا غیر از اعراض امری ندارند و جز اغماض حاصلی نخواهند و این معلوم است نزد هر ذی بصری که اگر این عباد در ظهور هر یک از مظاهر شمس حقیقت چشم و گوش و قلب را از آنچه دیده و شنیده و ادراک نموده پاک و مقدّس مینمودند البتّه از جمال الهی محروم نمیماندند و از حرم قرب و وصال مطالع قدسیّه ممنوع نمیگشتند و چون در هر زمان حجّت را بمعرفت خود که از علمای خود شنیده بودند میزان مینمودند و بعقول ضعیفهٔ آنها موافق نمیآمد لهذا از اینگونه امور غیر مرضیّه از ایشان در عالم ظهور بظهور میآمد....

نوبت به موسی رسید و آن حضرت بعصای امر و بیضای معرفت از فاران محبّت الهیّه با ثعبان قدرت و شوکت صمدانیّه از سینای نور بعرصهٔ ظهور ظاهر شد و جمیع من فی الملک را بملکوت بقا و اثمار شجرهٔ وفا دعوت نمود و شنیده شد که فرعون و ملأ او چه اعتراضها که نمودند و چه مقدار احجار ظنونات از انفس مشرکه بر آن شجرهٔ طیّبه وارد آمد تا بحدّی که فرعون و ملأ او همّت گماشتند که آن نار سدرهٔ ربّانیّه را از ماء تکذیب و اعراض افسرده و مخمود نمایند و غافل از اینکه نار حکمت الهیّه از آب عنصری افسرده نشود و سراج قدرت ربّانیّه از بادهای مخالف خاموشی نپذیرد بلکه در این مقام ماء سبب اشتعال شود و باد علّت حفظ لو انتم بالبصر الحدید تنظرون و فی رضی اللّه تسلکون....

چون ایّام موسی گذشت و انوار عیسی از فجر روح عالم را احاطه نمود جمیع یهود اعتراض نمودند که آن نفس که در تورات موعود است باید مروّج و مکمّل شرایع تورات باشد و این جوان ناصری که خود را مسیح اللّه مینامد حکم طلاق و سبت را که از حکمهای اعظم موسی است نسخ نموده و دیگر آنکه علائم ظهور هنوز ظاهر نشده چنانچه یهود هنوز منتظر آن ظهورند که در تورات مذکور است چه قدر از مظاهر قدس احدیّه و مطالع نور ازلیّه که بعد از موسی در ابداع ظاهر شده و هنوز یهود بحجبات نفسیّهٔ شیطانیّه و ظنونات افکیّهٔ نفسانیّه محتجب بوده و هستند و منتظرند که هیکل مجعول با علامات مذکوره که خود ادراک نموده‌اند کی ظاهر خواهد شد کذلک اخذهم اللّه بذنبهم و اخذ عنهم روح الایمان و عذّبهم بنار

کانت فی هاویة الجحیم و این نبود مگر از عدم عرفان یهود عبارات مسطورهٔ در تورات را که در علائم ظهور بعد نوشته شده چون بحقیقت آن پی‌نبردند و بظاهر هم چنین امور واقع نشد لهذا از جمال عیسوی محروم شدند و بلقآء اللّه فائز نگشتند و کانوا من المنتظرین و لم‌یزل و لایزال جمیع امم بهمین جعلیّات افکار نالایقه تمسّک جسته و از عیونهای لطیفهٔ رقیقهٔ جاریه خود را بی‌بهره و بی‌نصیب نمودند....

بر اولی العلم معلوم و واضح بوده که چون نار محبّت عیسوی حجبات حدود یهود را سوخت و حکم آن حضرت فی‌الجمله جریان بر حسب ظاهر یافت روزی آن جمال غیبی ببعضی از اصحاب روحانی ذکر فراق فرمودند و نار اشتیاق افروختند و فرمودند که من میروم و بعد میآیم و در مقام دیگر فرمودند من میروم و میآید دیگری تا بگوید آنچه من نگفته‌ام و تمام نماید آنچه را که گفته‌ام و این دو عبارت فی‌الحقیقه یکی است لو انتم فی مظاهر التّوحید بعین اللّه تشهدون

و اگر بدیدهٔ بصیرت معنوی مشاهده شود فی‌الحقیقه در عهد خاتم هم کتاب عیسی و امر او ثابت شد در مقام اسم که خود حضرت فرمود منم عیسی و آثار و اخبار و کتاب عیسی را هم تصدیق فرمود که من عند اللّه بوده در این مقام نه در خودشان فرقی مشهود و نه در کتابشان غیریّتی ملحوظ زیرا که هر دو قائم بامر اللّه بودند و هم ناطق بذکر اللّه و کتاب هر دو هم مشعر بر اوامر اللّه بود از این جهت است که خود عیسی فرمود من میروم و مراجعت میکنم بمثل شمس که اگر شمس الیوم بگوید من شمس یوم قبلم صادق است و اگر بگوید در حدود یومی که غیر آنم صادقست و همچنین در ایّام ملاحظه نمائید که اگر گفته شود که کل یک شیءاند صحیح و صادقست و اگر گفته شود که بحدود اسمی و رسمی غیر همند آنهم صادقست چنانچه می‌بینی با اینکه یک شیءاند با وجود این در هر کدام اسمی دیگر و خواصّی دیگر و رسمی دیگر ملحوظ میشود که در غیر آن نمیشود و بهمین بیان و قاعده مقامات تفصیل و فرق و اتّحاد مظاهر قدسی را ادراک فرمائید تا تلویحات کلمات آن مبدع اسماء و صفات را در مقامات جمع و فرق عارف شوی و واقف گردی و جواب مسئلهٔ خود را در موسوم نمودن آن جمال ازلی در هر مقام خود را به اسمی و رسمی بتمامه بیابی....

چون غیب ازلی و ساذج هویّه شمس محمّدی را از افق علم و معانی مشرق فرمود از جمله اعتراضات علمای یهود آن بود که بعد از موسی نبی مبعوث نشود بلی طلعتی در کتاب مذکور است که باید ظاهر شود و ترویج ملّت و مذهب او را نماید تا شریعهٔ شریعت مذکورهٔ در تورات همهٔ ارض را احاطه نماید اینست که از لسان آن ماندگان وادی بعد و ضلالت سلطان احدیّت میفرماید و قالت الیهود ید اللّه مغلولة غلّت ایدیهم و لعنوا بما قالوا بل یداه مبسوطتان ترجمهٔ آن اینست که گفتند یهودان دست خدا بسته شده باد دستهای خود ایشان و ملعون شدند بآنچه افترا بستند بلکه دستهای قدرت الهی همیشه باز و مهیمن است ید اللّه فوق ایدیهم اگرچه شرح نزول این آیه را علمای تفسیر مختلف ذکر نموده‌اند ولیکن بر مقصود ناظر شوید که میفرماید نچنین است یهود خیال نمودند که سلطان حقیقی طلعت موسوی را خلق نمود و خلعت پیغمبری بخشید و دیگر دستهایش مغلول و بسته شد و قادر نیست بر ارسال رسولی بعد از موسی ملتفت این قول بی‌معنی شوید که چه قدر از شریعهٔ علم و دانش دور است و الیوم جمیع این مردم بامثال این مزخرفات مشغولند و هزار سال بیش میگذرد که این آیه را تلاوت مینمایند و بر یهود من حیث لا یشعر اعتراض مینمایند و ملتفت نشدند و ادراک ننمودند باینکه خود سرّاً و جهراً میگویند آنچه را که یهود بآن معتقدند چنانچه شنیده‌اید که میگویند جمیع ظهورات منتهی شده و ابواب رحمت الهی مسدود گشته دیگر از مشارق قدس معنوی شمسی طالع نمیشود و از بحر قدم صمدانی امواجی ظاهر نگردد و از خیام غیب ربّانی هیکلی مشهود نیاید اینست ادراک این همج رعاع فیض کلّیّه و رحمت منبسطه که بهیچ عقلی و ادراکی انقطاع آن جایز نیست جایز دانسته و از اطراف و جوانب کمر ظلم بسته و همّت گماشته‌اند که نار سدره را بماء ملح ظنون مخمود نمایند و غافل از اینکه زجاج قدرت سراج احدیّت را در حصن حفظ خود محفوظ میدارد....

چنانچه سلطنت حضرت رسول حال در میان ناس ظاهر و هویداست و در اوّل امر آن حضرت آن بود که شنیدید چه مقدار اهل کفر و ضلال که علمای آن عصر و اصحاب ایشان باشند بر آن جوهر فطرت و ساذج طینت وارد آوردند چه مقدار خاشاکها و خارها که بر محلّ عبور آن حضرت میریختند و این معلوم است که آن اشخاص بظنون خبیثهٔ شیطانیّهٔ خود اذیّت بآن هیکل ازلی را سبب رستگاری خود میدانستند زیرا که جمیع علمای عصر بمثل عبداللّه اُبَی و ابوعامر راهب و کعب بن اشرف و نضر بن حارث جمیع آن حضرت را تکذیب نمودند و نسبت بجنون و افترا دادند و نسبتهائی که نعوذ باللّه من ان یجری به المداد او یتحرّک علیه القلم او یحمله الألواح بلی این نسبتها بود که سبب ایذای مردم نسبت بآن حضرت شد و این معلوم و واضح است که علمای وقت اگر کسی را رد و طرد نمایند و از اهل ایمان ندانند چه بر سر آن نفس میآید چنانچه بر سر این بنده آمد و دیده شد

اینست که آن حضرت فرمود ما اوذی نبیّ بمثل ما اوذیت و در فرقان نسبتها که دادند و اذیّتها که بآن حضرت نمودند همه مذکور است فارجعوا الیه لعلّکم بمواقع الأمر تطّلعون حتّی قسمی بر آن حضرت سخت شد که احدی با آن حضرت و اصحاب او چندی معاشرت نمینمود و هر نفسی که خدمت آن حضرت میرسید کمال اذیّت را باو وارد مینمودند....

حال امروز مشاهده نما که چه قدر از سلاطین باسم آن حضرت تعظیم مینمایند و چه قدر از بلاد و اهل آن که در ظلّ او ساکنند و بنسبت بآن حضرت افتخار دارند چنانچه بر منابر و گلدستهها این اسم مبارک را بکمال تعظیم و تکریم ذکر مینمایند و سلاطینی هم که در ظلّ آن حضرت داخل نشدهاند و قمیص کفر را تجدید ننمودهاند ایشان هم ببزرگی و عظمت آن شمس عنایت مقرّ و معترفند اینست سلطنت ظاهره که مشاهده میکنی و این لابدّ است از برای جمیع انبیا که یا در حیات و یا بعد از عروج ایشان بموطن حقیقی ظاهر و ثابت میشود....

و این معلوم است که تغییرات و تبدیلات که در هر ظهور واقع میشود همان غمامیست تیره که حایل میشود بصر عرفان عباد را از معرفت آن شمس الهی که از مشرق هویّه اشراق فرموده زیرا که سالها عباد بر تقلید آباء و اجداد باقی هستند و بآداب و طریقی که در آن شریعت مقرّر شده تربیت یافتهاند یکمرتبه بشنوند و یا ملاحظه نمایند شخصی که در میان ایشان بوده و در جمیع حدودات بشریّه با ایشان یکسانست و معذلک جمیع آن حدودات شرعیّه که در قرنهای متواتره بآن تربیت یافتهاند و مخالف و منکر آن را کافر و فاسق و فاجر دانستهاند همه را از میان بردارد البتّه این امور حجاب و غمام است از برای آنهائی که قلوبشان از سلسبیل انقطاع نچشیده و از کوثر معرفت نیاشامیده و بمجرّد استماع این امور چنان محتجب از ادراک آن شمس میمانند که دیگر بی سؤال و جواب حکم بر کفرش میکنند و فتوی بر قتلش میدهند چنانچه دیدهاند و شنیدهاند از قرون اولی و این زمان نیز ملاحظه شد

پس باید جهدی نمود تا باعانت غیبی از این حجبات ظلمانی و غمام امتحانات ربّانی از مشاهدهٔ آن جمال نورانی ممنوع نشویم و او را بنفس او بشناسیم....

۱۴

یا قلم الأعلی قد اتی ربیع البیان بما تقرّب عید الرّحمن قم بین ملإ الانشآء بالذّکر و الثّنآء علی شأن یجدّد به قمیص الامکان و لا تکن من الصّامتین قد طلع نیّر الابتهاج من افق سمآء اسمنا البهّاج بما تزیّن ملکوت الأسمآء باسم ربّک فاطر السّمآء قم بین الأمم بهذا الاسم الأعظم و لا تکن من الصّابرین

انّا نراک متوقّفاً علی اللّوح هل اخذتک الحیرة من انوار الجمال او الأحزان بما سمعت مقالات اهل الضّلال ایّاک ان یمنعک شیء عن ذکر هذا الیوم الّذی فیه فکّ رحیق الوصال باصبع القدرة و الجلال و دعی من فی السّموات و الأرضین

أخترت الاصطبار بعدما وجدت نفحات ايّام اللّه ام كنت من المحتجبين

يا مالک الأسمآء و فاطر السّمآء لست محتجباً من شؤونات يومک الّذی اصبح مصباح الهدی بين الوری و آية القدم لمن فی العالم لو کنت صامتاً هذا من حجبات خلقک و بريّتک و لو کنت ساکناً انّه من سبحات اهل مملکتک تعلم ما عندی و لا اعلم ما عندک انّک انت العليم الخبير واسمک المهيمن علی الأسمآء لو جآءنی امرک المبرم الأعلی لأحييت من علی الأرض بالکلمة العليا الّتی سمعتها من لسان قدرتک فی ملکوت عزّک و بشّرتهم بالمنظر الأبهی مقام فيه ظهر المکنون باسمک الظّاهر المهيمن القيّوم

يا قلم هل تری اليوم غيری اين الأشيآء و ظهوراتها و اين الأسمآء و ملکوتها و البواطن و اسرارها و الظّواهر و آثارها قد اخذ الفنآء من فی الانشآء و هذا وجهی الباقی المشرق المنير

هذا يوم لا يری فيه الّا الأنوار الّتی اشرقت و الاحت من افق وجه ربّک العزيز الکريم قد قبضنا الأرواح بسلطان القدرة و الاقتدار و شرعنا فی خلق بديع فضلاً من عندنا و انا الفضّال القديم

هذا يوم فيه يقول اللّاهوت طوبی لک يا ناسوت بما جعلت موطأ قدم اللّه و مقرّ عرشه العظيم و يقول الجبروت نفسی لک الفدآء بما استقرّ عليک محبوب الرّحمن باسمه الّذی به وعد ما کان و ما يکون هذا يوم فيه تعطّر کلّ عطر من عطر قميصی الّذی تضوّع عرفه بين العالمين هذا يوم فيه فاض بحر الحيوان من فم مشيّة الرّحمن هلمّوا و تعالوا يا ملأ الأعلی بالأرواح و القلوب

قل هذا مطلع الغيب المکنون لو انتم من العارفين و هذا مظهر الکنز المخزون ان انتم من القاصدين و هذا محبوب ما کان و ما يکون لو انتم من المقبلين

يا قلم انّا نصدّقک فيما اعتذرت به فی الصّمت ما تقول فی الحيرة الّتی نراک فيها

يقول انّها من سکر خمر لقائک يا محبوب العالمين

قم بشّر الامکان بما توجّه الرّحمن الی الرّضوان ثمّ اهد النّاس الی الجنّة الّتی جعلها اللّه عرش الجنان انّا جعلناک الصّور الأعظم لحياة العالمين

قل تلک جنّة رقم علی اوراق ما غرس فيها من رحيق البيان قد ظهر المکنون بقدرة و سلطان انّها لجنّة تسمع من حفيف اشجارها يا ملأ الأرض و السّمآء قد ظهر ما لا ظهر من قبل و اتی من کان غيباً مستوراً فی ازل الآزال و من هزيز ارياحها قد اتی المالک و الملک للّه و من خرير مائها قد قرّت العيون بما کشف الغيب المکنون عن وجه الجمال ستر الجلال

و نادت فيها الحوريّات من اعلی الغرفات ان ابشروا يا اهل الجنان بما تدقّ انامل القدم النّاقوس الأعظم فی قطب السّمآء باسم الأبهی و ادارت ايادی العطآء کوثر البقآء تقرّبوا ثمّ اشربوا هنيئاً لکم يا مطالع الشّوق و مشارق الاشتياق

هذا يوم فيه طلع مطلع الأسمآء من سرادق الکبريآء منادياً بين الأرض و السّمآء يا اهل الرّضوان دعوا کؤوس الجنان و ما فيها من الکوثر الحيوان لأنّ اهل البهآء دخلوا جنّة اللّقآء و شربوا رحيق الوصال من کأس جمال ربّهم الغنیّ المتعال

يا قلم دع ذکر الانشآء و توجّه الی وجه ربّک مالک الأسمآء ثمّ زيّن العالم بطراز الطاف ربّک سلطان القدم لأنّا نجد عرف يوم فيه تجلّی المقصود علی ممالک الغيب و الشّهود بأسمائه الحسنی و شموس الطافه الّتی ما اطّلع بها الّا نفسه المهيمنة علی من فی الابداع

لا تنظر الخلق الّا بعين الرّأفة و الوداد لأنّ رحمتنا سبقت الأشيآء و احاط فضلنا الأرضين و السّموات هذا يوم فيه يسقی المخلصون کوثر اللّقآء و المقرّبون سلسبيل القرب و البقآء و الموحّدون خمر الوصال فی هذا المآل الّذی فيه ينطق لسان العظمة و الاجلال الملک لنفسی و انا المالک بالاستحقاق

اجتذب القلوب بندآء المحبوب قل هذا لحن اللّه لو انتم تسمعون و هذا مطلع وحی اللّه لو انتم تعرفون و هذا مشرق امر اللّه لو انتم توقنون و هذا مبدأ حکم اللّه لو انتم تنصفون هذا لهو السّرّ الظّاهر المستور لو انتم تنظرون قل یا ملأ الانشآء دعوا ما عندکم باسمی المهیمن علی الأسمآء و اغتمسوا فی هذا البحر الّذی فیه سترت لآلئ الحکمة و التّبیان و تموّج باسمی الرّحمن کذلک یعلّمکم من عنده امّ الکتاب

قد اتی المحبوب و بیده الیمنی رحیق اسمه المختوم طوبی لمن اقبل و شرب و قال لک الحمد یا منزل الآیات تاللّه ما بقی من امر الّا و قد ظهر بالحقّ و ما من نعمة الّا و قد نزلت بالفضل و ما من کوثر الّا و قد ماج فی الکأوب و ما من قدح الّا و قد اداره المحبوب اقبلوا و لا توقّفوا اقلّ من آن

طوبی للّذین طاروا بأجنحة الانقطاع الی مقام جعله اللّه فوق الابداع و استقاموا علی الأمر بحیث ما منعتهم اوهام العلمآء و لا جنود الآفاق یا قوم هل منکم من احد یدع الوری مقبلاً الی اللّه مالک الأسمآء و یضع ما عند النّاس بسلطان اسمی المهیمن علی الأشیآء آخذاً بید القدرة ما امر به من لدی اللّه عالم السّرّ و الاجهار کذلک نزلت النّعمة و تمّت الحجّة و اشرق البرهان من افق الرّحمن انّ الفوز لمن اقبل و قال لک الحمد یا محبوب العالمین و لک الحمد یا مقصود العارفین

افرحوا یا اهل اللّه بذکر ایّام فیها ظهر الفرح الأعظم بما نطق لسان القدم اذ خرج من البیت متوجّهاً الی مقام فیه تجلّی باسمه الرّحمن علی من فی الامکان تاللّه لو نذکر اسرار ذاک الیوم لینصعق من فی الملک و الملکوت الّا من شآء اللّه المقتدر العلیم الحکیم

اذاً اخذ سکر خمر الآیات مظهر البیّنات و ختم البیان بذکر انّه لا اله الّا انا المتعالی المقتدر العزیز العلّام

قلم الأمر یقول الملک یومئذ للّه لسان القدرة یقول السّلطنة یومئذ للّه ورقآء العمآء علی اغصان البقآء تغنّ العظمة للّه الواحد الجبّار حمامة الأمر ترنّ علی افنان الرّضوان الکرم یومئذ للّه الواحد الغفّار دیک العرش فی اجمة القدس یدلع بأنّ الغلبة یومئذ للّه الفرد المقتدر القهّار قلب کلّ شیء فی کلّ شیء ینادی العفو یومئذ للّه الأحد الفرد المهیمن السّتّار روح البهآء فوق الرّأس مقام الّذی لن یشار باشارة الممکنات ینطق تاللّه قد ظهر ساذج القدم ذو العظمة و الاقتدار لا اله الّا هو العزیز المقتدر المتعالی العلیم المحیط البصیر الخبیر المهیمن النّوّار

یا ایّها العبد الّذی اردت رضآء اللّه و حبّه بعد الّذی کلّ انفضّوا عن حوله الّا عدّة من اولی الأبصار فجزاک اللّه من فضله جزآءً حسناً باقیاً دائماً بما اردته فی یوم عمت فیه الأنظار ثمّ اعلم بأنّا لو نلقی علیک رشحاً عمّا رشّ علینا من رشحات ابحر القضآء من اولی الغلّ و البغضآء لتبکی و تنوح فی العشیّ و الابکار فیا لیت نجد فی الأرض من منصف ذی بصر لیعرف ما ظهر فی هذا الظّهور من سلطنة اللّه و اقتداره و یذکّر النّاس خالصاً لوجه اللّه بالسّرّ و الاجهار لعلّ النّاس یقومنّ و ینصرنّ هذا المظلوم الّذی ابتلی بین یدی هؤلآء الفجّار

اذاً روح القدس نطق عن ورائی و یقول صرّف القول علی تصریف آخر لئلّا یحزن الّذی اراد الوجه من وجهک و قل انّی ما استنصرت من احد من قبل و لن استنصر من بعد بفضل اللّه و قدرته و انّه قد نصرنی بالحقّ اذ کنت فی العراق و جادل معی کلّ الملل و حفظنی بالحقّ و اخرجنی عن المدینة بسلطان الّذی لا ینکره الّا کلّ منکر مکّار

قل انّ جندی توکّلی و حزبی اعتمادی و رایتی حبّی و انیسی ذکر اللّه الملک المقتدر العزیز المختار

و انّک انت یا ایّها السّایر فی حبّ اللّه قم علی امر اللّه و قل یا قوم لا تشتروا هذا الغلام بزخرف الدّنیا و لا بنعیم الآخرة تاللّه الحقّ لن یعادل بشعر منه کلّ من فی السّموات و الأرض ایّاکم یا قوم لا تبدّلوه بما عندکم من الدّرهم و الدّینار فاجعلوا حبّه

بضاعةً لأرواحكم فی یوم الّذی لن ینفعکم شیء و یضطرب الأرکان و تقشعرّ جلود النّاس و تشخص فیه الأبصار قل یا قوم خافوا عن اللّه و لا تستکبروا عند ظهوره خرّوا بوجوهکم سجّداً للّه ثمّ اذکروه فی آنآء اللّیل و اطراف النّهار

و انّک فاشتعل من هذه النّار الملتهبة المشتعلة فی قطب الامکان علی شأن لن یخمدها بحور الأکوان ثمّ اذکر ربّک لعلّ یتذکّرنّ بذکرک عبادنا الغفلآء و یستبشرنّ به الأخیار

۱۶

بگو ای عباد امروز روز دیگر است لسان دیگر باید تا قابل ثنای محبوب عالم شود و عمل دیگر باید تا مقبول درگاه گردد جمیع عالم طالب این یوم بودند که شاید موفّق شوند بآنچه لایق و سزاوار است طوبی از برای نفسی که امورات دنیا او را از مالک الوری منع ننمود

غفلت ناس بمقامی رسیده که از خسف مدینه و نسف جبل و شقّ ارض آگاه نشده و نمیشوند اشارات و علامات جمیع کتب ظاهر و در هر حین صیحه مرتفع معذلک جمیع از خمر غفلت مدهوشند الّا من شآء اللّه

هر روز ارض در بلای جدیدی مشاهده میشود و آناً فآناً در تزاید است از حین نزول سورهٔ رئیس تا این یوم نه ارض بسکون فائز است و نه عباد باطمینان مزیّن گاهی مجادله گاهی محاربه گاهی امراض مزمنه مرض عالم بمقامی رسیده که نزدیک بیأس است چه طبیب ممنوع و متطبّب مقبول و مشغول ... غبار نفاق قلوب را اخذ نموده و ابصار را احاطه کرده سوف یرون ما عملوا فی ایّام اللّه کذلک ینبّئک الخبیر من لدن مقتدر قدیر

۱۷

والنّبإ العظیم قد اتی الرّحمن بسلطان مبین و وضع المیزان و حشر من علی الأرض اجمعین قد نفخ فی الصّور اذاً شاخصت الأبصار و اضطرب من فی السّموات و الأرضین الّا من اخذته نفحات الآیات و انقطع عن العالمین

هذا یوم الّذی فیه تحدّث الأرض بما فیها و المجرمون اثقالها لو انتم من العارفین و انشقّ قمر الوهم و اتی السّمآء بدخان مبین نری النّاس صرعی من خشیة ربّک المقتدر القدیر ناد المناد و انقعرت اعجاز النّفوس ذلک قهر شدید انّ اصحاب الشّمال فی زفرة و شهیق و اصحاب الیمین فی مقام کریم یشربون خمر الحیوان من ایادی الرّحمن الا انّهم من الفائزین

قد رجّت الأرض و مرّت الجبال و نری الملائکة مردفین اخذ السّکر اکثر العباد نری فی وجوههم آثار القهر کذلک حشرنا المجرمین یهرعون الی الطّاغوت قل لا عاصم الیوم من امر اللّه ذلک یوم عظیم نریهم اللّذین اضلّاهم ینظرون الیهما و لا یشعرون قد سکّرت ابصارهم و هم قوم عمون حجّتهم مفتریات انفسهم و انّها داحضة عند اللّه المهیمن القیّوم قد نزغ الشّیطان فی صدورهم و هم الیوم فی عذاب غیر مردود یسرعون الی الأشرار بکتاب الفجّار کذلک یعملون

قل طویت السّمآء و الأرض فی قبضته و المجرمون اخذوا بناصیتهم و لا یفقهون یشربون مآء الصّدید و لا یعرفون قل قد اتت القیامة و خرج النّاس من الأجداث و هم قیام ینظرون و منهم مسرعاً الی شطر الرّحمن و منهم مکبّاً علی وجهه فی النّار و منهم متحیّرون قد نزّلت الآیات و هم عنها معرضون و اتی البرهان و هم عنه غافلون اذا رأوا وجه الرّحمن سآءت وجوههم و هم یلعبون یهطعون الی النّار و یحسبون انّها نور فتعالی اللّه عمّا یظنّون قل لو تفرحون او تمیّزون من الغیظ قد شقّت السّمآء و اتی اللّه بسلطان مبین تنطق الأشیآء کلّها الملک للّه المقتدر العلیم الحکیم

ثمّ اعلم بأنّا فی سجن عظیم و احاطتنا جنود الظّلم بما اکتسبت ایدی المشرکین ولکنّ الغلام فی بهجة لا یعادلها ما فی الأرض کلّها تاللّه فی سبیل اللّه لا یحزنه ضرّ الّذین ظلموا و لا سطوة المنکرین

قل انّ البلآء افق لهذا الأمر و منه استشرقت شمس الفضل بضيآء لا تمنعه سبحات الأوهام و لا ظنون المعتدين

ان اتّبع مولاک ثمّ ذكّر العباد كما انّه يذكرک تحت السّيف و ما منعه نعاق الغافلين ... ان انشر نفحات ربّک فی الأطراف و لا توقّف فی امره اقلّ من آن سوف يأتی نصرة ربّک الغفور الكريم

١٨

قل انّا انزلنا من جهة العرش مآء البيان لينبت به من قلوبكم نبات الحكمة و التّبيان أ فلا تشكرون انّ الّذين استنكفوا عن عبادة ربّهم اولئک قوم مدحضون و اذا تتلی عليهم الآيات يصرّون مستكبرين و يصرّون علی الحنث و لا يشعرون و الّذين كفروا اولئک فی ظلّ من يحموم قد اتت السّاعة و هم يلعبون قد اخذوا بناصيتهم و لا يعرفون

قد وقعت الواقعة و هم عنها يفرّون و جآءت الحاقّة و هم عنها معرضون هذا يوم يهرب فيه كلّ مرء من نفسه و كيف ذوی القربی لو انتم تفقهون قل تاللّه قد نفخ فی الصّور و نری النّاس هم منصعقون و صاح الصّائح و ناد المناد الملک للّه المقتدر المهيمن القيّوم

هذا يوم فيه شاخصت الأبصار و فزع من فی الأرض الّا من شآء ربّک العليم الحكيم قد اسودّت الوجوه الّا من اتی الرّحمن بقلب منير قد سكّرت ابصار الّذينهم كفروا عن النّظر الی اللّه العزيز الحميد

قل اما قرأتم القرآن فاقرؤوا لعلّ تجدون الحقّ انّه لصراط مستقيم هذا صراط اللّه لمن فی السّموات و الأرضين ان نسيتم القرآن ليس البيان عنكم ببعيد انّه بين ايديكم ان اقرؤوه لعلّ لا ترتكبوا ما ينوح به المرسلون

قوموا من الأجداث الی متی ترقدون هذه نفخة اخری الی من تنظرون هذا ربّكم الرّحمن و انتم تجحدون قد زلزلت الأرض و اخرجت اثقالها أ فأنتم تنكرون قل اما ترون الجبال كالعهن و القوم من سطوة الأمر مضطربون تلک بيوتهم خاوية علی عروشها و هم جند مغرقون

هذا يوم فيه اتی الرّحمن علی ظلل العرفان بسلطان مشهود انّه لهو الشّاهد علی الأعمال و انّه لهو المشهود لو انتم تعرفون قد انفطرت سمآء الأديان و انشقّت ارض العرفان و الملائكة منزلون قل هذا يوم التّغابن الی من تهربون قد مرّت الجبال و طويت السّمآء و الأرض فی قبضته لو انتم تعلمون هل لأحد من عاصم لا فونفسه الرّحمن الّا اللّه المقتدر العزيز المنّان قد وضعت كلّ ذات حمل حملها و نری النّاس سكاری فی هذا اليوم الّذی فيه اجتمع الانس و الجانّ

قل أ فی اللّه شكّ ها انّه قد اتی عن مطلع الفضل بقدرة و سلطان ام فی آياته ان افتحوا الأبصار انّ هذا لهو البرهان قد ازلفت الجنّة عن اليمين و سعّرت الجحيم و تلک هی النّيران ان ادخلوا الجنّة رحمة من عندنا و اشربوا فيها خمر الحيوان من يد الرّحمن

هنيئاً لكم يا اهل البهآء تاللّه انتم الفائزون هذا ما فاز به المقرّبون و انّه لمآء مسكوب الّذی وعدتم به فی الفرقان ثمّ فی البيان جزآء من ربّكم الرّحمن طوبی للشّاربين

ان يا عبد النّاظر ان اشكر اللّه بما نزل لک فی السّجن هذا اللّوح لتذكّر النّاس بأيّام ربّک العزيز العليم كذلک اسّسنا لک بنيان الايمان من مآء الحكمة و البيان و هذا مآء كان مستوی عرش ربّک الرّحمن و كان عرشه علی المآء فكّر لتعرف و قل الحمد للّه ربّ العالمين

و بر اولی العلم و افئدهٔ منیره واضحست که غیب هویّه و ذات احدیّه مقدّس از بروز و ظهور و صعود و نزول و دخول و خروج بوده و متعالیست از وصف هر واصفی و ادراک هر مدرکی لمیزل در ذات خود غیب بوده و هست و لایزال بکینونت خود مستور از ابصار و انظار خواهد بود لا تدرکه الأبصار و هو یدرک الأبصار و هو اللّطیف الخبیر....

و چون ابواب عرفان ذات ازل بر وجه ممکنات مسدود شد لهذا باقتضای رحمت واسعهٔ سبقت رحمته کلّ شیء و وسعت رحمتی کلّ شیء جواهر قدس نورانی را از عوالم روح روحانی بهیاکل عزّ انسانی در میان خلق ظاهر فرمود تا حکایت نمایند از آن ذات ازلیّه و ساذج قدمیّه

و این مرایای قدسیّه و مطالع هویّه بتمامهم از آن شمس وجود و جوهر مقصود حکایت مینمایند مثلاً علم ایشان از علم او و قدرت ایشان از قدرت او و سلطنت ایشان از سلطنت او و جمال ایشان ازجمال او و ظهور ایشان از ظهور او و ایشانند مخازن علوم ربّانی و مواقع حکمت صمدانی و مظاهر فیض نامتناهی و مطالع شمس لایزالی ... و این هیاکل قدسیّه مرایای اوّلیّهٔ ازلیّه هستند که حکایت نمودهاند از غیب الغیوب و از کلّ اسماء و صفات او از علم و قدرت و سلطنت و عظمت و رحمت و حکمت و عزّت و جود و کرم و جمیع این صفات از ظهور این جواهر احدیّه ظاهر و هویداست

و این صفات مختصّ ببعضی دون بعضی نبوده و نیست بلکه جمیع انبیای مقرّبین و اصفیای مقدّسین باین صفات موصوف و باین اسماء موسومند نهایت بعضی در بعضی مراتب اشدّ ظهوراً و اعظم نوراً ظاهر میشوند چنانچه میفرماید تلک الرّسل فضّلنا بعضهم علی بعض

پس معلوم و محقّق شد که محلّ ظهور و بروز جمیع این صفات عالیه و اسمای غیر متناهیه انبیا و اولیای او هستند خواه بعضی از این صفات در آن هیاکل نوریّه بر حسب ظاهر ظاهر شود و خواه نشود نه اینست که اگر صفتی بر حسب ظاهر از آن ارواح مجرّده ظاهر نشود نفی آن صفت از آن محالّ صفات الهیّه و معادن اسماء ربوبیّه شود لهذا بر همهٔ این وجودات منیره و طلعات بدیعه حکم جمیع صفات اللّه از سلطنت و عظمت و امثال آن جاریست اگرچه بر حسب ظاهر بسلطنت ظاهره و غیر آن ظاهر نشوند....

۲۰

انّ الغیب لم یکن له من هیکل لیظهر به انّه لم یزل کان مقدّساً عمّا یذکر و یبصر انّه لبالمنظر الأکبر ینطق انّنی انا اللّه لا اله الّا انا العلیم الحکیم قد اظهرت نفسی و مطلع آیاتی و به انطقت کلّ شیء علی انّه لا اله الّا هو الفرد الواحد العلیم الخبیر انّ الغیب یعرف بنفس الظّهور و الظّهور بکینونته لبرهان الأعظم بین الأمم

۲۱

ای سلمان سبیل کلّ بذات قدم مسدود بوده و طریق کلّ مقطوع خواهد بود و محض فضل و عنایت شموس مشرقه از افق احدیّه را بین ناس ظاهر فرموده و عرفان این انفس مقدّسه را عرفان خود قرار فرموده من عرفهم فقد عرف اللّه و من سمع کلماتهم فقد سمع کلمات اللّه و من اقرّ بهم فقد اقرّ باللّه و من اعرض عنهم فقد اعرض عن اللّه و من کفر بهم فقد کفر باللّه و هم صراط اللّه بین السّموات و الأرض و میزان اللّه فی ملکوت الأمر و الخلق و هم ظهور اللّه و حججه بین عباده و دلائله بین بریّته....

۲۲

معلوم آن جناب بوده که حاملان امانت احدیّه که در عوالم ملکیّه بحکم جدید و امر بدیع ظاهر میشوند چون این اطیار عرش باقی از سماء مشیّت الهی نازل میگردند و جمیع بر امر مبرم ربّانی قیام میفرمایند لهذا حکم یک نفس و یک ذات را دارند چه جمیع از کأس محبّت الهی شاربند و از اثمار شجرهٔ توحید مرزوق

و این مظاهر حقّ را دو مقام مقرّر است یکی مقام صرف تجرید و جوهر تفرید و در این مقام اگر کل را بیک اسم و رسم موسوم و موصوف نمائی بأسی نیست چنانچه میفرماید لا نفرّق بین احد من رسله زیرا که جمیع مردم را بتوحید الهی دعوت میفرمایند و بکوثر فیض و فضل نامتناهی بشارت میدهند و کل بخلع نبوّت فائزند و برداء مکرمت مفتخر اینست که نقطهٔ فرقان میفرماید امّا النّبیّون فأنا و همچنین میفرماید منم آدم اوّل و نوح و موسی و عیسی و همین مضمون را طلعت علوی هم فرموده‌اند و امثال این بیانات که مشعر بر توحید آن مواقع تجرید است از مجاری بیانات ازلیّه و مخازن لآلی علمیّه ظاهر شده و در کتب مذکور گشته و این طلعات مواقع حکم و مطالع امرند و امر مقدّس از حجبات کثرت و عوارضات تعدّد است اینست که میفرماید و ما امرنا الّا واحدة و چون امر واحد شد البتّه مظاهر امر هم واحدند و همچنین ائمّهٔ دین و سراجهای یقین فرمودند اوّلنا محمّد و آخرنا محمّد و اوسطنا محمّد

باری معلوم و محقّق آن جناب بوده که جمیع انبیا هیاکل امر اللّه هستند که در قمایص مختلفه ظاهر شدند و اگر بنظر لطیف ملاحظه فرمائی همه را در یک رضوان ساکن بینی و در یک هوا طائر و بر یک بساط جالس و بر یک کلام ناطق و بر یک امر آمر اینست اتّحاد آن جواهر وجود و شموس غیر محدود و معدود پس اگر یکی از این مظاهر قدسیّه بفرماید من رجوع کلّ انبیا هستم صادقست و همچنین ثابت است در هر ظهور بعد صدق رجوع ظهور قبل....

و مقام دیگر مقام تفصیل و عالم خلق و رتبهٔ حدودات بشریّه است در این مقام هر کدام را هیکلی معیّن و امری مقرّر و ظهوری مقدّر و حدودی مخصوص است چنانچه هر کدام باسمی موسوم و بوصفی موصوف و بامری بدیع و شرعی جدید مأمورند چنانچه میفرماید تلک الرّسل فضّلنا بعضهم علی بعض منهم من کلّم اللّه و رفع بعضهم درجات و آتینا عیسی بن مریم البیّنات و ایّدناه بروح القدس

نظر باختلاف این مراتب و مقاماتست که بیانات و کلمات مختلفه از آن ینابیع علوم سبحانی ظاهر میشود والّا فی‌الحقیقه نزد عارفین معضلات مسائل الهیّه جمیع در حکم یک کلمه مذکور است چون اکثر ناس اطّلاع بر مقامات مذکوره نیافته‌اند اینست که در کلمات مختلفهٔ آن هیاکل متّحده مضطرب و متزلزل میشوند

باری معلوم بوده و خواهد بود که جمیع این اختلافات کلمات از اختلافات مقاماتست اینست که در مقام توحید و علوّ تجرید اطلاق ربوبیّت و الوهیّت و احدیّت صرفه و هویّهٔ بحته بر آن جواهر وجود شده و میشود زیرا که جمیع بر عرش ظهور اللّه ساکنند و بر کرسیّ بطون اللّه واقف یعنی ظهور اللّه بظهورشان ظاهر و جمال اللّه از جمالشان باهر چنانچه نغمات ربوبیّه از این هیاکل احدیّه ظاهر شد

و در مقام ثانی که مقام تمیز و تفصیل و تحدید و اشارات و دلالات ملکیّه است عبودیّت صرفه و فقر بحت و فنای باتّ از ایشان ظاهر است چنانچه میفرماید انّی عبد اللّه و ما انا الّا بشر مثلکم....

و اگر شنیده شود از مظاهر جامعه انّی انا اللّه حقّ است و ریبی در آن نیست چنانچه بکرّات مبرهن شد که بظهور و صفات و اسمای ایشان ظهور اللّه و اسم اللّه و صفة اللّه در ارض ظاهر اینست که میفرماید و ما رمیت اذ رمیت ولکنّ اللّه رمی و همچنین انّ الّذین یبایعونک انّما یبایعون اللّه و اگر نغمهٔ انّی رسول اللّه برآرند این نیز صحیح است و شکّی در آن نه چنانچه میفرماید ما کان محمّد ابا احد من رجالکم ولکنّ رسول اللّه و در این مقام همه مرسلند از نزد آن سلطان حقیقی و کینونة ازلی و اگر جمیع ندای انا خاتم النّبیّین برآرند آن هم حقّ است و شبهه را راهی نه و سبیلی نه زیرا که جمیع حکم یک

ذات و یک نفس و یک روح و یک جسد و یک امر دارند و همه مظهر بدئیّت و ختمیّت و اوّلیّت و آخریّت و ظاهریّت و باطنیّت آن روح الأرواح حقیقی و ساذج السّواذج ازلیند و همچنین اگر بفرمایند نحن عباد اللّه این نیز ثابت و ظاهر است چنانچه بظاهر در منتها رتبهٔ عبودیّت ظاهر شده‌اند احدی را یارای آن نه که بآن نحو از عبودیّت در امکان ظاهر شود اینست که از آن جواهر وجود در مقام استغراق در بحار قدس صمدی و ارتقاء بمعارج معانی سلطان حقیقی اذکار ربوبیّه و الوهیّه ظاهر شد

اگر درست ملاحظه شود در همین رتبه منتهای نیستی و فنا در خود مشاهده نموده‌اند در مقابل هستی مطلق و بقای صرف که گویا خود را معدوم صرف دانسته‌اند و ذکر خود را در آن ساحت شرک شمرده‌اند زیرا که مطلق ذکر در این مقام دلیل هستی و وجود است و این نزد واصلان بس خطا چه جای آنکه ذکر غیر شود و قلب و لسان و دل و جان بغیر ذکر جانان مشغول گردد و یا چشم غیر جمال او ملاحظه نماید و یا گوش غیر نغمهٔ او شنود و یا رجل در غیر سبیل او مشی نماید....

باری نظر باین مقام ذکر ربوبیّه و امثال ذلک از ایشان ظاهر شده و در مقام رسالت اظهار رسالت فرمودند و همچنین در هر مقام باقتضای آن ذکری فرمودند و همه را نسبت بخود داده‌اند از عالم امر الی عالم خلق و از عوالم ربوبیّه الی عوالم ملکیّه اینست که آنچه بفرمایند و هر چه ذکر نمایند از الوهیّت و ربوبیّت و نبوّت و رسالت و ولایت و امامت و عبودیّت همه حقّست و شبهه در آن نیست پس باید تفکّر در این بیانات که استدلال شده نمود تا دیگر از اختلافات اقوال مظاهر غیبیّه و مطالع قدسیّه احدی را اضطراب و تزلزل دست ندهد

در قرون اولی تفکّر نما هر هنگام که آفتاب عنایت الهی از افق ظهور طالع شد ناس بر اعراض و اعتراض قیام نمودند و نفوسی که پیشوای خلق بودند لم‌یزل و لایزال ناس را از توجّه ببحر اعظم منع مینمودند

خلیل زمان را بفتوای علمای عصر بنار انداختند و کلیم را بکذب و افترا نسبت دادند در روح تفکّر نما مع آنکه بکمال رأفت و شفقت ظاهر شد بشأنی بر ضدّ آن جوهر وجود و مالک غیب و شهود قیام نمودند که مقرّ سکون از برای خود نیافت در هر یوم بشطری توجّه فرمود و در محلّی ساکن شد در خاتم انبیا روح ما سواه فداه نظر نما که بعد از القای کلمهٔ مبارکهٔ توحید از علمای اصنام و یهود بر آن سلطان وجود چه وارد شد لعمری ینوح القلم و یصیح الأشیآء بما ورد علیه من الّذین نقضوا میثاق اللّه و عهده و انکروا برهانه و جادلوا بآیاته کذلک نقصّ لک ما قضی من قبل لتکون من العارفین

مظلومیّت انبیا و اصفیا و اولیای الهی را استماع نمودی تفکّر نما که سبب چه بود و علّت چه در هیچ عهد و عصری انبیا از شماتت اعدا و ظلم اشقیا و اعراض علما که در لباس زهد و تقوی ظاهر بودند آسودگی نیافتند در لیالی و ایّام ببلایائی مبتلا بودند که جز علم حقّ جلّ جلاله احصا ننموده و نخواهد نمود

حال در این مظلوم ملاحظه کن مع آنکه بآیات بیّنات ظاهر شده و آنچه در ارض واقع گشته از قبل بکمال تصریح خبر داده و مع آنکه از اهل علم نبوده و بمدارس نرفته و مباحث ندیده فنون و علوم ربّانیّه بمثابهٔ غیث هاطل مابین عباد نازل و جاری شده چگونه بر اعراض و اعتراض قیام نمودند اکثر ایّام در دست اعدا مبتلا و در آخر بظلم مبین در این سجن عظیم ساکن انشآءاللّه ببصر حدید و قلب منیر در آنچه از قبل و بعد ظاهر شده نظر نمائی و تفکّر کنی تا آگاه شوی بر آنچه الیوم اکثر خلق از آن غافلند انشآءاللّه از نفحات ایّام الهی محروم نمانی و از فیوضات نامتناهیه ممنوع نشوی از عنایت حقّ از بحر اعظم که الیوم باسم مالک قدم در عالم ظاهر است بیاشامی و بر امر اللّه مثل جبل ثابت و راسخ و مستقیم مانی

قل سبحانک یا من اعترف الأولیآء بعجزهم عند ظهورات قدرتک و اقرّ الأصفیآء بفنائهم لدی بروزات انوار شمس بقائک اسألک بالاسم الّذی به فتح باب السّمآء و انجذب الملأ الأعلی بأن تؤیّدنی علی خدمتک فی ایّامک و توفّقنی علی العمل بما امرتنی به فی کتابک ای ربّ انت تعلم ما عندی و لا اعلم ما عندک انّک انت العلیم الخبیر

۲۴

ایّاکم یا ملأ التّوحید لا تفرّقوا فی مظاهر امر اللّه و لا فیما نزّل علیهم من الآیات و هذا حقّ التّوحید ان انتم لمن الموقنین و کذلک فی افعالهم و اعمالهم و کلّما ظهر من عندهم و یظهر من لدنهم کلّ من عند اللّه و کلّ بأمره عاملین و من فرّق بینهم و بین کلماتهم و ما نزّل علیهم او فی احوالهم و افعالهم فی اقلّ ممّا یحصی لقد اشرک باللّه و آیاته و برسله و کان من المشرکین

۲۵

شکّی نبوده و نیست که ایّام مظاهر حقّ جلّ جلاله بحقّ منسوب و در مقامی بایّام اللّه مذکور ولکن این یوم غیر ایّام است از ختمیّت خاتم مقام این یوم ظاهر و مشهود نبوّت ختم شد حقّ با رایة اقتدار از مشرق امر ظاهر و مشرق

۲۶

حمد مقدّس از عرفان ممکنات و منزّه از ادراک مدرکات ملیک عزّ بی‌مثالی را سزا است که لم‌یزل مقدّس از ذکر دون خود بوده و لایزال متعالی از وصف ماسوی خواهد بود احدی بسموات ذکرش کما هو ینبغی ارتقا نجسته و نفسی بمعارج وصفش علی ما هو علیه عروج ننموده و از هر شأنی از شئونات عزّ احدیّتش تجلّیات قدس لانهایه مشهود گشته و از هر ظهوری از ظهورات عزّ قدرتش انوار لابدایه ملحوظ آمده چه بلند است بدایع ظهورات عزّ سلطنت او که جمیع آنچه در آسمانها و زمین است نزد ادنی تجلّی آن معدوم صرف گشته و چه مقدار مرتفع است شئونات قدرت بالغهٔ او که جمیع آنچه خلق شده از اوّل لا اوّل الی آخر لا آخر از عرفان ادنی آیهٔ آن عاجز و قاصر بوده و خواهد بود هیاکل اسماء لب‌تشنه در وادی طلب سرگردان و مظاهر صفات در طور تقدیس ربّ ارنی بر لسان

موجی از طمطام رحمت بی‌زوالش جمیع ممکنات را بطراز عزّ هستی مزیّن نموده و نفحه‌ئی از نفحات رضوان بی‌مثالش تمام موجودات را بخلعت عزّ قدسی مکرّم داشته و برشحهٔ مطفحه‌ئی از قمقام بحر مشیّت سلطان احدیّتش خلق لا نهایه بما لا نهایه را از عدم محض بعرصهٔ وجود آورده لم‌یزل بدایع جودش را تعطیل اخذ ننموده و لایزال ظهورات فیض فضلش را وقوف ندیده از اوّل لا اوّل خلق فرموده و الی آخر لا آخر خلق خواهد فرمود

و در هر دوری از ادوار و کوری از اکوار از تجلّیات ظهورات فطرتهای بدیع خود خلق را جدید فرموده تا جمیع آنچه در سموات و ارضین‌اند چه از آیات عزّ آفاقیّه و چه از ظهورات قدس انفسیّه از بادهٔ رحمت خمخانهٔ عزّ احدیّتش محروم نمانند و از رشحات فیوضات سحاب مکرمتش مأیوس نگردند چه قدر محیط است بدایع فضل بی‌منتهایش که جمیع آفرینش را احاطه نموده بر مقامی که ذرّه‌ئی در ملک مشهود نه مگر آنکه حاکی است از ظهورات عزّ احدیّت او و ناطق است بثنای نفس او و مدلّ است بر انوار شمس وحدت او و بشأنی صنع خود را جامع و کامل خلق فرموده که اگر جمیع صاحبان عقول و افئده ارادهٔ معرفت پست‌ترین خلق او را علی ما هو علیه نمایند جمیع خود را قاصر و عاجز مشاهده نمایند تا چه رسد بمعرفت آن آفتاب عزّ حقیقت و آن ذات غیب لایدرک عرفان عرفا و بلوغ بلغا و وصف فصحا جمیع بخلق او راجع بوده و خواهد بود صدهزار موسی در طور طلب بندای لن ترانی منصعق و صدهزار روح القدس در سماء قرب از اصغاء کلمهٔ لن تعرفنی مضطرب

لم‌یزل بعلوّ تقدیس و تنزیه در مکمن ذات مقدّس خود بوده و لایزال بسموّ تمنیع و ترفیع در مخزن کینونت خود خواهد بود متعارجان سماء قرب عرفانش جز بسرمنزل حیرت نرسیده‌اند و قاصدان حرم قرب و وصالش جز بوادی عجز و حسرت قدم نگذارده‌اند

چه قدر متحیّر است این ذرّهٔ لاشیء از تعمّق در غمرات لجّهٔ قدس عرفان تو و چه مقدار عاجز است از تفکّر در قدرت مستودعه در ظهورات صنع تو اگر بگویم ببصر درآئی بصر خود را نبیند چگونه تو را بیند و اگر گویم بقلب ادراک شوی قلب عارف بمقامات تجلّی در خود نشده چگونه تو را عارف شود اگر گویم معروفی تو مقدّس از عرفان موجودات بوده‌ئی و اگر بگویم غیر معروفی تو مشهودتر از آنی که مستور و غیر معروف مانی اگرچه لم‌یزل ابواب فضل وصل و لقایت بر وجه ممکنات مفتوح و تجلّیات انوار جمال بی‌مثالت بر اعراش وجود از مشهود و مفقود مستوی مع ظهور این فضل اعظم و عنایت اتمّ اقوم شهادت میدهم که ساحت جلال قدست از عرفان غیر مقدّس بوده و بساط اجلال انست از ادراک ماسوی منزّه خواهد بود بکینونت خود معروفی و بذات خود موصوف و چه قدر از هیاکل عزّ احدیّه که در بیدای هجر و فراقت جان باخته‌اند و چه مقدار از ارواح قدس صمدیّه که در صحرای شهود مبهوت گشته‌اند بسا عشّاق با کمال طلب و اشتیاق از شعلهٔ ملتهبهٔ نار فراق محترق شده و چه بسیار از احرار که برجای وصالت جان داده‌اند نه ناله و حنین عاشقین بساحت قدست رسد و نه صیحه و ندبهٔ قاصدین و مشتاقین بمقام قربت درآید

۲۷

جواهر توحید و لطائف تحمید متصاعد بساط حضرت سلطان بی‌مثال و ملیک ذو الجلالیست که حقایق ممکنات و دقایق و رقایق اعیان موجودات را از حقیقت نیستی و عدم در عوالم هستی و قدم ظاهر فرمود و از ذلّت بعد و فنا نجات داده بملکوت عزّت و بقا مشرّف نمود و این نبود مگر بصرف عنایت سابقه و رحمت منبسطهٔ خود چنانچه مشهود است که عدم صرف را قابلیّت و استعداد وجود نشاید و فانی بحت را لیاقت کون و انوجاد نباید

و بعد از خلق کلّ ممکنات و ایجاد موجودات بتجلّی اسم یا مختار انسانرا از بین امم و خلایق برای معرفت و محبّت خود که علّت غائی و سبب خلقت کائنات بود اختیار نمود ... زیرا کینونت و حقیقت هر شیئی را باسمی از اسماء تجلّی نمود و بصفتی از صفات اشراق فرمود مگر انسان را که مظهر کلّ اسماء و صفات و مرآت کینونت خود قرار فرمود و باین فضل عظیم و مرحمت قدیم خود اختصاص نمود

ولکن این تجلّیات انوار صبح هدایت و اشراقات انوار شمس عنایت در حقیقت انسان مستور و محجوبست چنانچه شعله و اشعّه و انوار در حقیقت شمع و سراج مستور است و تابش و رخشش آفتاب جهانتاب در مرایا و مجالی که از زنگ و غبار شئونات بشری تیره و مظلم گشته مخفی و مهجور است حال این شمع و سراج را افروزنده‌ئی باید و این مرایا و مجالی را صیقل‌دهنده‌ئی شاید و واضح است که تا ناری مشتعل ظاهر نشود هرگز سراج نیفروزد و تا آیینه از زنگ و غبار ممتاز نگردد صورت و مثال و تجلّی و اشراق شمس بی‌امس در او منطبع نشود

و چون مابین خلق و حقّ و حادث و قدیم و واجب و ممکن بهیچوجه ربط و مناسبت و موافقت و مشابهت نبوده و نیست لهذا در هر عهد و عصر کینونت ساذجی را در عالم ملک و ملکوت ظاهر فرماید و این لطیفهٔ ربّانی و دقیقهٔ صمدانی را از دو عنصر خلق فرماید عنصر ترابی ظاهری و عنصر غیبی الهی و دو مقام در او خلق فرماید یکمقام حقیقت که مقام لا ینطق الّا عن اللّه ربّه است که در حدیث میفرماید لی مع اللّه حالات انا هو و هو انا الّا انا انا و هو هو و هم‌چنین قف یا محمّد انت الحبیب و انت المحبوب و هم‌چنین میفرماید لا فرق بینک و بینهم الّا انّهم عبادک و مقام دیگر مقام بشریّت است که

میفرماید ما انا الّا بشر مثلکم و قل سبحان ربّی هل کنت الّا بشراً رسولاً و این کینونات مجرّده و حقایق منیره وسایط فیض کلّیّه‌اند و بهدایت کبری و ربوبیّت عظمی مبعوث شوند که تا قلوب مشتاقین و حقایق صافین را بالهامات غیبیّه و فیوضات لاریبیّه و نسائم قدسیّه از کدورات عوالم ملکیّه ساذج و منیر گردانند و افئدهٔ مقرّبین را از زنگار حدود پاک و منزّه فرمایند تا ودیعهٔ الهیّه که در حقایق مستور و مختفی گشته از حجاب ستر و پردهٔ خفا چون اشراق آفتاب نورانی از فجر الهی سر برآرد و علم ظهور بر اتلال قلوب و افئده برافرازد

و از این کلمات و اشارات معلوم و ثابت شد که لابدّ در عالم ملک و ملکوت باید کینونت و حقیقتی ظاهر گردد که واسطهٔ فیض کلّیّه و مظهر اسم الوهیّت و ربوبیّت باشد تا جمیع ناس در ظلّ تربیت آن آفتاب حقیقت تربیت گردند تا باینمقام و رتبه که در حقایق ایشان مستودع است مشرّف و فائز شوند اینست که در جمیع اعهاد و ازمان انبیا و اولیا با قوّت ربّانی و قدرت صمدانی در میان ناس ظاهر گشته

و عقل سلیم هرگز راضی نشود که نظر ببعضی کلمات که معانی آن را ادراک ننموده این باب هدایت را مسدود انگارد و از برای این شموس و انوار ابتدا و انتهائی تعقّل نماید زیرا فیضی اعظم از این فیض کلّیّه نبوده و رحمتی اکبر از این رحمت منبسطهٔ الهیّه نخواهد بود و شکّی نیست که اگر در یک آن عنایت و فیض او از عالم منقطع شود البتّه معدوم گردد لهذا لم‌یزل ابواب رحمت حقّ بر وجه کون و امکان مفتوح بوده و لایزال امطار عنایت و مکرمت از غمام حقیقت بر اراضی قابلیّات و حقایق و اعیان متراکم و مفیض خواهد بود اینست سنّت خدا من الأزل الی الأبد

۲۸

طوبی لنفس قام علی خدمة امری و نطق بثنائی الجمیل خذ کتابی بقوّتی و تمسّک بما فیه من اوامر ربّک الآمر الحکیم یا محمّد اعمال و اقوال حزب شیعه عوالم روح و ریحان را تغییر داده مکدّر نموده در اوّل ایّام که باسم سیّد انام متمسّک بودند هر یوم نصری ظاهر و فتحی باهر و چون از مولای حقیقی و نور الهی و توحید معنوی گذشته و بمظاهر کلمهٔ او تمسّک جستند قدرت بضعف و عزّت بذلّت و جرئت بخوف تبدیل شد تا آنکه امر بمقامی رسید که مشاهده نموده و مینمایند از برای نقطهٔ توحید شریکهای متعدّده ترتیب دادند و عمل نمودند آنچه را که در یوم قیام حائل شد مابین آن حزب و عرفان حقّ جلّ جلاله امید آنکه از بعد خود را از اوهام و ظنون حفظ نمایند و بتوحید حقیقی فائز شوند

هیکل ظهور قائم مقام حقّ بوده و هست اوست مطلع اسماء حسنی و مشرق صفات علیا اگر از برای او شبهی و مثلی باشد کیف یثبت تقدیس ذاته تعالی عن الشّبه و تنزیه کینونته عن المثل فکّر فیما انزلناه بالحقّ و کن من العارفین

۲۹

مقصود از آفرینش عرفان حقّ و لقای او بوده و خواهد بود چنانچه در جمیع کتب الهیّه و صحف متقنهٔ ربّانیّه من غیر حجاب این مطلب احلی و مقصود اعلی مذکور و واضحست و هر نفسی که بآن صبح هدایت و فجر احدیّت فائز شد بمقام قرب و وصل که اصل جنّت و اعلی الجنانست فائز گردید و بمقام قاب و قوسین که ورای سدرهٔ منتهی است وارد شد والّا در امکنهٔ بعد که اصل نار و حقیقت نفی است ساکن بوده و خواهد بود اگرچه در ظاهر بر اکراس رفیعه و اعراش منیعه جالس باشد

بلی آن سماء حقیقت قادر و مقتدر است که جمیع ناس را از شمال بعد و هوی بیمین قرب و لقا رساند لو شآء اللّه لیکون النّاس امّة واحدة ولکن مقصود صعود انفس طیّبه و جواهر مجرّده است که بفطرت اصلیّهٔ خود بشاطی بحر اعظم وارد

شوند تا طالبان جمال ذو الجلال از عاکفان امکنهٔ ضلال و اضلال از یکدیگر مفصول و ممتاز شوند کذلک قدّر الأمر من قلم عزّ منیر....

و همچنین سبب عدم ظهور مظاهر عدل و مطالع فضل باسباب قدرت ظاهریّه و غلبهٔ ملکیّه همین شئونات فصل و تمیز بوده چه اگر آن جوهر قدم علی ما کان علیه ظاهر شود و تجلّی فرماید احدی را مجال انکار و اعراض نماند بلکه جمیع موجودات از مشاهدهٔ انوار او منصعق بلکه فانی محض شوند دیگر در این مقام مقبل الی اللّه از معرض باللّه منفصل نگردد

چنانچه در جمیع مظاهر قبل این مطلب وضوح یافته ... اینست که مشرکین در هر ظهور بدیع و تجلّی منیع چون آن جمال لایزال و طلعت بیمثال را در لباس ظاهر ملکیّه مثل سایر ناس مشاهده مینمودند بدینجهت محتجب گشتند و غفلت نموده بآن سدرهٔ قرب تقرّب نمیجستند بلکه در صدد دفع و قلع و قمع مقبلین الی اللّه برآمده

چنانچه در این کور ملاحظه شد که این همج رعاع گمان نمودهاند که بقتل و غارت و نفی احبّای الهی از بلاد توانند سراج قدرت ربّانی را بیفسرند و شمس صمدانی را از نور بازدارند غافل از اینکه جمیع این بلایا بمنزلهٔ دهن است برای اشتعال این مصباح کذلک یبدّل اللّه ما یشآء و انّه علی کلّ شیء قدیر....

در هر حال سلطنت و قدرت و غلبهٔ سلطان حقیقی را ملاحظه فرما و گوش را از کلمات مظاهر نفی و مطالع قهر پاک و مقدّس فرمائید که عنقریب حقّ را محیط بر جمیع و غالب بر کل خواهید دید و دون آن را مفقود و لاشیء محض ملاحظه خواهید فرمود

اگرچه بحمد اللّه حقّ و مظاهر او همیشه در علوّ ارتفاع و سموّ امتناع خود بوده بلکه علوّ و سموّ بقول او خلق شده لو انتم ببصر هذا الغلام تنظرون

۳۰

شهد اللّه انّه لا اله الّا هو العزیز المحبوب له الجود و الفضل یعطی من یشآء ما یشآء و انّه لهو القادر المقتدر المهیمن القیّوم قل انّا آمنّا بالّذی ظهر باسم علیّ من لدن سلطان حقّ محمود و بالّذی یأتی فی المستغاث و بالّذی یأتی بعده الی آخر الّذی لا آخر له و ما نشهد فی ظهورهم الّا ظهور اللّه و فی بطونهم الّا بطونه ان انتم تعرفون و کلّهم مرایا اللّه بحیث لا یری فیهم الّا نفس اللّه و جماله و عزّ اللّه و بهائه لو انتم تعقلون و ما سواهم مراياهم و هم مرایا الأوّلیّة ان انتم تفقهون ما سبقهم احد فی شیء و هم یسبقون قل لن ینتهی مرایا القدم و کذلک مرایا جمالهم لأنّ فیض اللّه لن ینقطع و هذا صدق غیر مکذوب

۳۱

فانظر بطرف البدء فیما نظرت الی آدم الأولی ثمّ من بعده الی ان یصل الأمر الی علیّ قبل نبیل قل تاللّه کلّهم قد جاؤوا عن مشرق الأمر بکتاب و صحیفة و لوح عظیم و اوتوا کلّ واحد منهم علی ما قدّر لهم و هذا من فضلنا علیهم ان انتم من العارفین ... حتّی اذا بلغ الأمر الی وجهه العزیز المقدّس المتعالی المنیر اذاً احتجب نفسه فی الف حجاب لئلّا یعرفه من احد بعد الّذی کان ینزل علیه الآیات من کلّ الجهات و ما احصاها احد الّا اللّه ربّک و ربّ العالمین فلمّا تمّ میقات السّتر اذاً اظهرنا عن خلف الف الف حجاب من النّور نوراً من انوار وجه الغلام اقلّ من سمّ الابرة اذاً انصعقت اهل ملإ العالین ثمّ سجدت وجوه المقرّبین و ظهر بشأن ما ظهر مثله فی الابداع بحیث قام بنفسه بین السّموات و الأرضین

۳۲

و ما سمعت فی خلیل الرّحمن انّه حقّ لا ریب فیه مأمور شدند بذبح اسمعیل تا آنکه ظاهر شود استقامت و انقطاع او در امر اللّه بین ما سواه و مقصود از ذبح او هم فدائی بود از برای عصیان و خطاهای من علی الأرض چنانچه عیسی ابن مریم هم این مقام را از حقّ جلّ و عزّ خواستند و همچنین رسول اللّه حسین را فدا نمودند

احدی اطّلاع بر عنایات خفیّهٔ حقّ و رحمت محیطهٔ او نداشته و ندارد نظر بعصیان اهل عالم و خطاهای واقعهٔ در آن و مصیبات واردهٔ بر اصفیا و اولیا جمیع مستحقّ هلاکت بوده و هستند ولکن الطاف مکنونهٔ الهیّه بسببی از اسباب ظاهره و باطنه حفظ فرموده و میفرماید تفکّر لتعرف و کن من الثّابتین....

۳۳

ولکن قدّرنا ظهور الکلمة و ما قدّر فیها بین العباد علی مقادیر الّتی قدّرت من لدن علیم حکیم و جعلنا حجاب وجهها نفسها و کذلک کنّا قادرین و انّها لو تتجلّی علی العباد بما فیها لن یحملنّها احد بل یفرّنّ عنها کلّ من فی السّموات و الأرضین

فانظر الی ما نزّل علی محمّد رسول اللّه و انّه حین النّزول قدّر له کنوز المعانی علی ما ینبغی له من لدن مقتدر قدیر ولکنّ النّاس ما عرفوا منه الّا علی مراتبهم و مقاماتهم و کذلک انّه ما کشف لهم وجه الحکمة الّا قدر حملهم و طاقتهم فلمّا بلغ النّاس الی البلوغ تجلّی علیهم بما فیه فی سنة السّتّین حین الّذی ظهر جمال القدم باسم علیّ قبل نبیل

۳۴

سپاس و ستایش خداوندیرا سزاوار که آفرینش را بتوانائی خود از برهنگی نابودی رهائی داد و بپوشش زندگی سرافرازی بخشید پس گوهر پاک مردمرا از میان آفریدگان برگزید و او را بپوشش بزرگی آرایش فرمود هر که زنگ خواهش از آئینهٔ دل زدود سزاوار این پوشش یزدانی شد و خود را از برهنگی نادانی رهائی داد

این پوشش تن و جان مردمانرا بزرگترین مایهٔ آسایش و پرورش است خوشا روز آنکه بیاری خداوند یکتا از آلایش گیتی و آنچه در او است رهائی یافت و در سایهٔ درخت دانائی بیاسود

آوای هزاردستان که بر شاخسار دوستی سرایان است بگوش دوستان رسید پس فرمان شد که این بنده بپاسخ برخی از پرسشها لب گشاید و آنچه از رازها که نگارش آن شاید آشکار نماید در آن نامهٔ دلپسند نگارش رفته بود که کدام از کیش‌آوران بر دیگری برتری دارد در اینجا خداوند یگانه میفرماید میان پیمبران جدائی ننهیم چون خواست همه یکی است و راز همگی یکسان جدائی و برتری میان ایشان روا نه پیمبر راستگو خود را بنام پیمبر پیشین خوانده پس چون کسی بنهان این گفتار پی‌نبرد بگفته‌های ناشایسته پردازد دانای بینا را از گفتهٔ او لغزش پدیدار نشود

اگرچه پیدایش ایشان در جهان یکسان نه و هر یک برفتار و کردار جداگانه پدیدار و در میان خوردی و بزرگی نمودار ولی ایشان مانند ماه تابان است چنانچه او هر گاهی بنمایش جداگانه پدیدار با آنکه هیچ گاهی او را کاهش و نیستی نه

پس دانسته شد که این نه بیشی و کمی است ولی جهان ناپایدار شایستهٔ اینگونه رفتار است چه هرگاه که خداوند بیمانند پیمبری را بسوی مردمان فرستاد بگفتار و رفتاری که سزاوار آنروز بود نمودار شد خواست یزدان از پدیداری فرستادگان دو چیز بود نخستین رهانیدن مردمان از تیرگی نادانی و رهنمائی بروشنائی دانائی دویم آسایش ایشان و شناختن و دانستن راههای آن

پیمبران چون پزشگانند که بپرورش گیتی و کسان آن پرداخته‌اند تا بدرمان یگانگی بیماری بیگانگیرا چاره نمایند در کردار و رفتار پزشگ جای گفتار نه زیرا که او بر چگونگی کالبد و بیماریهای آن آگاه است و هرگز مرغ بینش مردمان زمین بفراز آسمان دانش او نرسد پس اگر رفتار امروز پزشگ را با گذشته یکسان نه‌بینند جای گفتار نه چه که هر روز بیمار را روش

جداگانه سزاوار و همچنین پیمبران یزدان هرگاه که جهانرا بخورشید تابان دانش درخشان نمودند بهر چه سزاوار آن روز بود مردم را بسوی خداوند یکتا خواندند و آنها را از تیرگی نادانی بروشنائی دانائی راه نمودند پس باید دیدهٔ مردم دانا بر راز درون ایشان نگران باشد چه که همگی را خواست یکی بوده و آن راهنمائی گم‌گشتگان و آسودگی درماندگان است ... مردمانرا بیماری فراگرفته بکوشید تا آنها را بآن درمان که ساختهٔ دست توانای پزشگ یزدان است رهائی دهید

باز در چگونگی کیشها نگارش رفته بود خردمندان گیتی را چون کالبد مردمان دانسته‌اند چنانکه او را پوشش باید کالبد گیتی را هم پوشش داد و دانش شاید پس کیش یزدان جامهٔ اوست هرگاه کهنه شود بجامهٔ تازه او را بیاراید هر گاهی را روش جداگانه سزاوار همیشه کیش یزدانی بآنچه شایستهٔ آنروز است هویدا و آشکار

دیگر در گفته‌های آیین‌داران گذشته نگاشته بودند دانش ستوده از این گفتارهای بیهوده دوری جوید آفرینندهٔ یکتا مردم را یکسان آفریده و او را بر همهٔ آفریدگان بزرگی داده پس بلندی و پستی و بیشی و کمی بسته بکوشش اوست هر که بیشتر کوشد بیشتر رود امیدواریم که از زمین دل بیاری باری ژالهٔ بخشش لالهٔ دانش بروید و مردمرا از تیرگی آلایش بشوید

۳۵

تفکّر فرمائید که سبب چه بوده که در ازمنهٔ ظهور مظاهر رحمن اهل امکان دوری میجستند و بر اعراض و اعتراض قیام مینمودند اگر ناس در این فقره که از قلم امر جاری شده تفکّر نمایند جمیع بشریعهٔ باقیهٔ الهیّه بشتابند و شهادت دهند بر آنچه او شهادت داده ولکن حجبات اوهام انام را در ایّام ظهور مظاهر احدیّه و مطالع عزّ صمدانیّه منع نموده و مینماید چه که در آن ایّام حقّ بآنچه خود اراده فرموده ظاهر میشود نه بارادهٔ ناس چنانچه فرموده أ فکلّما جآءکم رسول بما لا تهوی انفسکم استکبرتم ففریقاً کذّبتم و فریقاً تقتلون

البتّه اگر باوهام ناس در ازمنهٔ خالیه و اعصار ماضیه ظاهر میشدند احدی آن نفوس مقدّسه را انکار نمینمود مع آنکه کلّ در لیالی و ایّام بذکر حقّ مشغول بودند و در معابد بعبادت قائم معذلک از مطالع آیات ربّانیّه و مظاهر بیّنات رحمانیّه بی‌نصیب بودند چنانچه در کتب مسطور است و آن جناب بر بعضی مطّلعند

مثلاً در ظهور مسیح جمیع علمای عصر مع آنکه منتظر ظهور بودند اعراض نمودند و حنّان که اعلم علمای عصر بود و هم‌چنین قیافا که اقضی القضاة بود حکم بر کفر نمودند و فتوای قتل دادند

و هم‌چنین در ظهور رسول روح ما سواه فداه علمای مکّه و مدینه در سنین اوّلیّه بر اعراض و اعتراض قیام نمودند و نفوسی که ابداً اهل علم نبودند بایمان فائز شدند قدری تفکّر فرمائید بلال حبشی که کلمه‌ئی از علم نخوانده بود بسماء ایمان و ایقان ارتقا نمود و عبداللّه ابیّ که از علما بود بنفاق برخاست راعی غنم بنفحات آیات بمقرّ دوست پی‌برد و بمالک امم پیوست و صاحبان علوم و حکم ممنوع و محروم اینست که میفرماید حتّی یصیر اعلاکم اسفلکم و اسفلکم اعلاکم و مضمون این فقره در اکثر کتب الهیّه و بیانات انبیا و اصفیا بوده

براستی میگویم امر بشأنی عظیم است که پدر از پسر و پسر از پدر فرار مینماید در حضرت نوح و کنعان مشاهده کنید انشآءاللّه باید در این ایّام روحانی از نسایم سبحانی و فیوضات ربیع رحمانی محروم نمانید باسم معلوم منقطعاً عن العلوم برخیزید و ندا فرمائید قسم بآفتاب افق امر در آن حین فرات علوم الهیّه را از قلب جاری مشاهده نمائید و انوار حکمت ربّانیّه را بی‌پرده بیابید اگر حلاوت بیان رحمن را بیابی از جان بگذری و در سبیل دوست انفاق نمائی

این بسی واضح است که این عبد خیالی نداشته و ندارد چه که امرش از شئونات ظاهره خارج است چنانچه در سجن اعظم غریب و مظلوم افتاده و از دست اعدا خلاصی نیافته و نخواهد یافت لذا آنچه میگوید لوجه اللّه بوده که شاید

ناس از حجبات نفس و هوی پاک شوند و بعرفان حقّ که اعلی المقام است فائز گردند لا یضرّی اعراضهم و لا ینفعنی اقبالهم انّما ندعوهم لوجه اللّه انّه لغنیّ عن العالمین

۳۶

اعلم بأنّ الابن اذ اسلم الرّوح قد بکت الأشیآء کلّها ولکن بانفاقه روحه قد استعدّ کلّ شیء کما تشهد و تری فی الخلایق اجمعین کلّ حکیم ظهرت منه الحکمة و کلّ عالم فصّلت منه العلوم و کلّ صانع ظهرت منه الصّنایع و کلّ سلطان ظهرت منه القدرة کلّها من تأیید روحه المتعالی المتصرّف المنیر

و نشهد بأنّه حین اذ اتی فی العالم تجلّی علی الممکنات و به طهّر کلّ ابرص عن دآء الجهل و العمی و برئ کلّ سقیم عن سقم الغفلة و الهوی و فتحت عین کلّ عمی و تزکّت کلّ نفس من لدن مقتدر قدیر

و فی مقام یطلق البرص علی کلّ ما یحتجب به العبد عن عرفان ربّه و الّذی احتجب انّه ابرص و لا یذکر فی ملکوت اللّه العزیز الحمید و انّا نشهد بأنّ من کلمة اللّه طهّر کلّ ابرص و برئ کلّ علیل و طاب کلّ مریض و انّها لمطهّر العالم طوبی لمن اقبل الیها بوجه منیر

۳۷

طوبی لمن اقرّ باللّه و آیاته و اعترف بانهّ لا یسئل عمّا یفعل هذه کلمة قد جعلها اللّه طراز العقآئد و اصلها و بها یقبل عمل العاملین اجعلوا هذه الکلمة نصب عیونکم لئلّا تزلّکم اشارات المعرضین

لو یحلّ ما حرّم فی ازل الآزال او بالعکس لیس لاحد ان یعترض علیه و الّذی توقّف فی اقلّ من آن انّه من المعتدین

و الّذی ما فاز بهذا الاصل الاسنی و المقام الاعلی تحرّکه ارياح الشّبهات و تقلّبه مقالات المشرکین من فاز بهذا الاصل قد فاز بالاستقامة الکبری حبّذا هذا المقام الابهی الّذی بذکره زیّن کلّ لوح منیع کذلک یعلّمکم اللّه ما یخلّصکم عن الرّیب و الحیرة و ینجّیکم فی الدّنیا و الآخرة انّه هو الغفور الکریم

۳۸

انّک ایقن بأنّ ربّک فی کلّ ظهور یتجلّی علی العباد علی مقدارهم مثلاً فانظر الی الشّمس فانّها حین طلوعها عن افقها تکون حرارتها و اثرها قلیلة و تزداد درجة بعد درجة لیستأنس بها الأشیآء قلیلاً قلیلاً الی ان یبلغ الی قطب الزّوال ثمّ تنزل بدرایج مقدّرة الی ان یغرب فی مغربها کلّ ذلک من حکمة اللّه ان انتم من العارفین و انّها لو تطلع بغتةً فی وسط السّمآء یضرّ حرارتها الأشیآء کذلک فانظر فی شمس المعانی لتکون من المطّلعین فانّها لو تستشرق فی اوّل فجر الظّهور بأنوار الّتی قدّر اللّه لها لیحترق ارض العرفان من قلوب العباد لأنّهم لن یقدرنّ ان یحملنّها او یستعکسنّ منها بل یضطربنّ منها و یکونن من المعدومین

۳۹

ای ربّ لک الحمد علی بدایع قضایاک و جوامع رزایاک مرّةً اودعتنی بید النّمرود ثمّ بید الفرعون و وردا علیّ ما انت احصیته بعلمک و احطته بارادتک و مرّةً اودعتنی فی سجن المشرکین بما قصصت علی اهل العمآء حرفاً من الرّؤیا الّذی الهمتنی بعلمک و عرّفتنی بسلطانک و مرّةً قطعت رأسی بأیدی الکافرین و مرّةً ارفعتنی الی الصّلیب بما اظهرت فی الملک من جواهر اسرار عزّ فردانیّتک و بدایع آثار سلطان صمدانیّتک و مرّةً ابتلیتنی فی ارض الطّفّ بحیث کنت وحیداً بین عبادک و فریداً فی مملکتک

الی ان قطعوا رأسی ثمّ ارفعوه علی السّنان و داروه فی کلّ الدّیار و حضروه علی مقاعد المشرکین و مواضع المنکرین و مرّةً علّقونی فی الهوآء ثمّ ضربونی بما عندهم من رصاص الغلّ و البغضآء الی ان قطعوا ارکانی و فصلوا جوارحی الی ان بلغ الزّمان الی هذه الأیّام الّتی اجتمعوا المغلّون علی نفسی و یتدبّرون فی کلّ حین بأن یدخلوا فی قلوب العباد ضغنی و بغضی و یمکرون فی ذلک بکلّ ما هم علیه لمقتدرون ... فوعزّتک یا محبوبی اشکرک حینئذ فی تلک الحالة و علی کلّ ما ورد علیّ فی سبیل رضائک و اکون راضیاً منک و من بدایع بلایاک

۴۰

ای محبوب روحی در دل دمیدی و مرا از من اخذ نمودی و بعد مابین مشرکین و مغلّین نمایشی از من گذاشتهئی و جمیع بآن ناظر شده بر اعراض قیام نمودهاند ای محبوب حال خود را بنما و مرا فارغ کن

جواب بشنو نمایشت محبوب جان منست چگونه راضی شوم جز چشمم بیند و جز قلبم عارف شود قسم بجمالم یعنی جمالت که از چشم و دل خود هم میخواهم مستور باشی تا چه رسد بعیون غیر طاهره

وای وای نوبت جواب باین عبد رسید لوح تمام شد و مطلب ناگفته و در ناسفته ماند

۴۱

فواللّه یا قوم انّی قد کنت راقداً علی بساطی ولکن نسمة اللّه ایقظتنی و روح اللّه احیتنی و لسان اللّه تکلّم علی لسانی لست انا بمذنب انتم لا تنظرونی بعیونکم بل بعینی و بذلک امرتم من لدن عزیز علیم و یا قوم هل تظنّون بأنّ الأمر بیدی لا فونفس اللّه المقتدر المتعالی العلیم الحکیم فواللّه لو کان الأمر بیدی ما اظهرت نفسی علیکم فی اقلّ من آن و ما تکلّمت بکلمة و کان اللّه علی ذلک شهید و علیم

۴۲

ای پسر انصاف در لیل جمال هیکل بقا از عقبهٔ زمرّدی وفا بسدرهٔ منتهی رجوع نمود و گریست گریستنی که جمیع ملأ عالین و کرّوبین از نالهٔ او گریستند و بعد از سبب نوحه و ندبه استفسار شد مذکور داشت که حسب الأمر در عقبهٔ وفا منتظر ماندم و رائحهٔ وفا از اهل ارض نیافتم و بعد آهنگ رجوع نمودم ملحوظ افتاد که حمامات قدسی چند در دست کلاب ارض مبتلا شدهاند در این وقت حوریّهٔ الهی از قصر روحانی بی ستر و حجاب دوید و سؤال از اسامی ایشان نمود و جمیع مذکور شد الّا اسمی از اسماء و چون اصرار رفت حرف اوّل اسم از لسان جاری شد اهل غرفات از مکامن عزّ خود بیرون دویدند و چون بحرف دوم رسید جمیع بر تراب ریختند در آن وقت ندا از مکمن قرب رسید زیاده بر این جایز نه انّا کنّا شهدآء علی ما فعلوا و حینئذ کانوا یفعلون

۴۳

یا افنانی علیک بهائی و عنایتی خیمهٔ امر الهی عظیم است جمیع احزاب عالم را فراگرفته و خواهد گرفت روز روز شماست و هزار لوح گواه شما بر نصرت امر قیام نمائید و بجنود بیان بتسخیر افئده و قلوب اهل عالم مشغول شوید باید از شما ظاهر شود آنچه که سبب آسایش و راحت بیچارگان روزگار است کمر همّت را محکم نمائید شاید بندگان از اسیری فارغ شوند و بآزادی رسند

امروز نالهٔ عدل بلند و حنین انصاف مرتفع دود تیرهٔ ستم عالم و امم را احاطه نموده از حرکت قلم اعلی روح جدید معانی بامر آمر حقیقی در اجساد الفاظ دمیده شد و آثارش در جمیع اشیای عالم ظاهر و هویدا اینست بشارت اعظم که از قلم مظلوم جاری شده بگو ای دوستان ترس از برای چه و بیم از که گلپاره‌های عالم باندک رطوبتی متلاشی شده و میشوند نفس اجتماع سبب تفریق نفوس موهومه است....

امروز هر آگاهی گواهی میدهد بر اینکه بیاناتی که از قلم مظلوم نازل شده سبب اعظم است از برای ارتفاع عالم و ارتقاء امم بگو ای قوم بقوّت ملکوتی بر نصرت خود قیام نمائید که شاید ارض از اصنام ظنون و اوهام که فی‌الحقیقه سبب و علّت خسارت و ذلّت عباد بیچاره‌اند پاک و طاهر گردد این اصنام حائلند و خلق را از علوّ و صعود مانع امید آنکه ید اقتدار مدد فرماید و ناس را از ذلّت کبری برهاند

در یکی از الواح نازل یا حزب اللّه بخود مشغول نباشید در فکر اصلاح عالم و تهذیب امم باشید اصلاح عالم از اعمال طیّبهٔ طاهره و اخلاق راضیهٔ مرضیّه بوده ناصر امر اعمالست و معینش اخلاق یا اهل بها بتقوی تمسّک نمائید هذا ما حکم به المظلوم و اختاره المختار

ای دوستان سزاوار آنکه در این بهار جانفزا از باران نیسان یزدانی تازه و خرّم شوید خورشید بزرگی پرتو افکنده و ابر بخشش سایه گسترده بابهره کسی که خود را بی‌بهره نساخت و دوست را در این جامه بشناخت بگو اهریمنان در کمین‌گاهان ایستاده‌اند آگاه باشید و بروشنائی نام بینا از تیرگیها خود را آزاد نمائید عالم‌بین باشید نه خودبین اهریمنان نفوسی هستند که حائل و مانعند مابین عباد و ارتفاع و ارتقاء مقاماتشان

امروز بر کلّ لازم و واجبست تمسّک نمایند بآنچه که سبب سموّ و علوّ دولت عادله و ملّت است قلم اعلی در هر یک از آیات ابواب محبّت و اتّحاد باز نموده قلنا و قولنا الحقّ عاشروا مع الأدیان کلّها بالرّوح و الرّیحان از این بیان آنچه سبب اجتناب و علّت اختلاف و تفریق بود از میان برخاست و در ارتقاء وجود و ارتفاع نفوس نازل شده آنچه که باب اعظم است از برای تربیت اهل عالم آنچه از لسان و قلم ملل اولی از قبل ظاهر فی‌الحقیقه سلطان آن در این ظهور اعظم از سماء مشیّت مالک قدم نازل از قبل فرموده‌اند حبّ الوطن من الایمان و لسان عظمت در یوم ظهور فرموده لیس الفخر لمن یحبّ الوطن بل لمن یحبّ العالم باین کلمات عالیات طیور افئده را پرواز جدید آموخت و تحدید و تقلید را از کتاب محو نمود

یا حزب العدل باید بمثابهٔ نور روشن باشید و مانند نار سدره مشتعل این نار محبّت احزاب مختلفه را در یک بساط جمع نماید و نار بغضا سبب و علّت تفریق و جدالست نسأل اللّه ان یحفظ عباده من شرّ اعدائه انّه علی کلّ شیء قدیر

الحمد للّه حقّ جلّ جلاله بمفتاح قلم اعلی ابواب افئده و قلوب را گشوده و هر آیه‌ئی از آیات منزله بابیست مبین از برای ظهور اخلاق روحانیّه و اعمال مقدّسه این ندا و این ذکر مخصوص مملکتی و یا مدینه‌ئی نبوده و نیست باید اهل عالم طرّاً بآنچه نازل شده و ظاهر گشته تمسّک نمایند تا بآزادی حقیقی فائز شوند گیتی بانوار نیّر ظهور منوّر چه که در سنهٔ ستّین حضرت مبشّر روح ما سواه فداه بروح جدید بشارت داد و در سنهٔ ثمانین عالم بنور جدید و روح بدیع فائز گشت حال اکثر اهل بلاد مستعدّند از برای اصغاء کلمهٔ علیا که بعث و حشر کلّ بآن منوط و معلّق است....

یا حزب اللّه وصایای دوست یکتا را بگوش جان بشنوید کلمهٔ الهی بمثابهٔ نهالست مقرّ و مستقرّش افئدهٔ عباد باید آن را بکوثر حکمت و بیان تربیت نمائید تا اصلش ثابت گردد و فرعش از افلاک بگذرد

ای اهل عالم فضل این ظهور اعظم آنکه آنچه سبب اختلاف و فساد و نفاق است از کتاب محو نمودیم و آنچه علّت الفت و اتّحاد و اتّفاقست ثبت فرمودیم نعیماً للعاملین

مکرّر وصیّت نموده و مینمائیم دوستان را که از آنچه رائحهٔ فساد استشمام میشود اجتناب نمایند بل فرار اختیار کنند عالم منقلب است و افکار عباد مختلف نسأل اللّه ان یزیّنهم بنور عدله و یعرّفهم ما ینفعهم فی کلّ الأحوال انّه هو الغنیّ المتعال

۴۴

یا معشر العلمآء اتّقوا اللّه ثمّ انصفوا فی امر هذا الأمّیّ الّذی شهدت له کتب اللّه المهیمن القیّوم ... بترسید از خداوند یکتا این مظلوم با شما و امثال شما معاشر نبوده و کتب شما را ندیده و در مجلس تدریس وارد نشده شهادت میدهد بآنچه گفته شد کلاه او و زلف او و لباس او آخر انصاف کجا رفته هیکل عدل در چه مکان آرمیده چشم بگشائید و بدیدهٔ بصیرت نظر نمائید و تفکّر کنید شاید از انوار آفتاب بیان محروم نمانید و از امواج بحر عرفان ممنوع نشوید

بعضی از امرا و آحاد ناس اعتراض نموده‌اند که این مظلوم از علما و سادات نبوده بگو ای اهل انصاف اگر فی‌الجمله تفکّر نمائید صدهزار بار این مقام را اعظم شمرید و اکبر دانید قد اظهر اللّه امره من بیت ما کان فیه ما عند العلمآء و الفقهآء و العرفآء و الأدبآء

نسمة اللّه او را بیدار نمود و بندا امر فرمود فلمّا انتبه قام و نادی الکلّ الی اللّه ربّ العالمین این بیان نظر بضعف اهل امکان است والّا امرش مقدّس از اذکار و منزّه از افکار یشهد بذلک من عنده امّ الکتاب

۴۵

قد قیّد جمال القدم لاطلاق العالم و حبس فی الحصن الأعظم لعتق العالمین و اختار لنفسه الأحزان لسرور من فی الأکوان هذا من رحمة ربّک الرّحمن الرّحیم قد قبلنا الذّلّة لعزّکم و الشّداید لرخائکم یا ملأ الموحّدین انّ الّذی جآء لتعمیر العالم قد اسکنه المشرکون فی اخرب البلاد

۴۶

لیس حزنی سجنی و لا ذلّتی ابتلائی بین ایدی الأعدآء لعمری انّها عزّ قد جعلها اللّه طراز نفسه ان انتم من العارفین

بذلّتی ظهرت عزّة الکاینات و بابتلائی اشرقت شمس العدل علی العالمین

بل حزنی من الّذین یرتکبون الفحشآء و ینسبون انفسهم الی اللّه العزیز الحمید

ینبغی لأهل البهآء ان ینقطعوا عمّن علی الأرض کلّها علی شأن یجدنّ اهل الفردوس نفحات التّقدیس من قمیصهم و یرون اهل الأکوان فی وجوههم نضرة الرّحمن الا انّهم من المقرّبین اولئک عباد بهم یظهر التّقدیس فی البلاد و تنتشر آثار اللّه العزیز الحکیم انّ الّذین ضیّعوا الأمر بما اتّبعوا اهوائهم انّهم فی ضلال مبین

۴۷

قل یا ملأ الیهود ان تریدوا ان تصلبوا الرّوح مرّة اخری تاللّه هذا لهو الرّوح قد ظهر بینکم فافعلوا به ما تشاؤون لأنّه انفق روحه فی سبیل اللّه و لا یخاف من احد ولو یجتمع علیه کلّ من فی السّموات و الأرض ان انتم توقنون قل یا ملأ الانجیل ان تریدوا ان تقتلوا محمّداً رسول اللّه تاللّه انّ هذا ذاته قد ظهر بالحقّ فافعلوا به ما اردتم لأنّه یشتاق لقآء محبوبه فی ملکوت عزّه و کذلک کان الأمر ان انتم تعلمون قل یا ملأ الفرقان ان تریدوا ان تعلّقوا هیکل علیّ الّذی نزل من عنده البیان تاللّه انّ هذا لمحبوبه الّذی قد ظهر باسم آخر و قد اتی علی ظلل المعانی بسلطان من عنده و انّه لهو الحقّ علّام الغیوب و انتظر منکم ما فعلتم بظهور قبلی

و یشهد بذلک کلّ شیء ان انتم تسمعون ان یا ملأ البیان ان تریدوا ان تسفکوا دم الّذی به بشّرتم بلسان علیّ ثمّ من قبله بلسان محمّد ثمّ من قبله بلسان الرّوح فها هو هذا بینکم و ما عنده من ناصر لیمنعکم فیما تریدون ان تعملون

۴۸

تاللّه لو لم یکن مخالفاً بما نزل فی الألواح لقبّلت ید الّذی یسفک دمی فی سبیل محبوب العالمین و قدّرت عمّا ملّکنی اللّه له ارثاً ولو انّه یستحقّ بذلک نقمة اللّه و سخطه ثمّ قهره و غضبه بدوام اللّه الملک العادل الحکیم

۴۹

ثمّ اعلم بأنّ هذا الغلام کلّما یکون ناظراً الی نفسه یجدها احقر الوجود و کلّما یرتدّ البصر الی تجلّیات الّتی ظهرت منها یجدها سلطان الغیب و الشّهود فسبحان الّذی بعث مظهر نفسه بالحقّ و ارسله علی کلّ شاهد و مشهود

۵۰

ای بی‌خبران سر از نوم غفلت بردارید و انوارش که عالم را احاطه نموده مشاهده کنید بعضی میگویند زود اشراق نموده ای بی‌بصران یا قریب و یا بعید حال اشراق فرموده شما ملاحظه نمائید فی‌الحقیقه این اشراق محقّق است یا نه دیگر قرب و بعد آن در دست شما و این غلام نبوده و نخواهد بود حکمت الهیّه که از انظر بریّه مستور است اقتضا نموده یا قوم فارضوا بما رضی اللّه لکم و قضی علیکم ... ای صاحبان بغضا قسم بآفتاب فلک بقا که اگر امر بدست این عبد بود هرگز خود را معروف نمینمودم چه که اسم مذکورم ننگ دارد از ذکر این السن غیر طاهرهٔ کاذبه و در هر حین که ساکن شده و صمت اختیار نمودم روح القدس از یمینم ناطق شده و روح الأعظم قدّام وجهم و روح الأمین فوق رأسم و روح البهآء در صدرم ندا فرموده و حال اگر بسمع لطیف استماع شود از جمیع اعضا و احشا و عروق و اظفار ندآء اللّه را استماع نمائید حتّی از شعراتم میشنوید بأنّه لا اله الّا هو و انّ هذا الجمال لبهائه لمن فی السّموات و الأرضین

۵۱

یا قوم تاللّه الحقّ انّ هذا لبحر الّذی منه ظهرت البحور و الیه یذهب کلّها و منه اشرقت الشّموس و الیه یرجع کلّها و منه اثمرت سدرات الأمر بأثمار الّتی کلّ واحدة منها بعثت علی هیکل نبیّ و ارسل الی عالم من عوالم الّتی ما احصاها احد الّا نفس اللّه الّتی احاطت الموجودات بحرف من کلمة الّتی خرج من قلمه الّذی کان محکوماً تحت اصبعه الّذی کان علی الحقّ قویّاً

۵۲

قل یا قوم لا تمنعوا انفسکم عن فضل اللّه و رحمته و من یمنع و انّه علی خسران عظیم قل یا قوم أ تعبدون التّراب و تدعون ربّکم العزیز الوهّاب اتّقوا اللّه و لا تکوننّ من الخاسرین قل قد ظهر کتاب اللّه علی هیکل الغلام فتبارک اللّه احسن المبدعین انتم یا ملأ الأرض لا تهربوا عنه ان اسرعوا الیه و کونوا من الرّاجعین توبوا یا قوم عمّا قد فرّطتم فی جنب اللّه و ما اسرفتم فی امره و لا تکوننّ من الجاهلین هو الّذی خلقکم و رزقکم بأمره و عرّفکم نفسه العزیز العلیّ العلیم و اظهر لکم کنوز العرفان و عرّجکم الی سمآء الایقان فی امره المحکم العزیز الرّفیع ایّاکم ان لا تمنعوا فضل اللّه علی انفسکم و لا تبطلوا اعمالکم و لا تنکروه فی

هذا الظّهور الأظهر الأمنع المشرق المنير فأنصفوا فی امر اللّه بارئکم ثمّ انظروا الی ما نزل عن جهة العرش و تفکّروا فیه بقلوب طاهر سلیم اذاً یظهر لکم الأمر کظهور الشّمس فی وسط السّمآء و تکوننّ من الموقنین

قل انّ دلیله نفسه ثمّ ظهوره و من یعجز عن عرفانهما جعل الدّلیل له آیاته و هذا من فضله علی العالمین و اودع فی کلّ نفس ما یعرف به آثار اللّه و من دون ذلک لن یتمّ حجّته علی عباده ان انتم فی امره لمن المتفکّرین انّه لا یظلم نفساً و لا یأمر العباد فوق طاقتهم و انّه لهو الرّحمن الرّحیم

قل قد ظهر امر اللّه علی شأن یعرفه اکمه الأرض و کیف ذی بصر طاهر منیر و انّ الأکمه لن یدرک الشّمس ببصرها ولکن یدرک حرارة الّتی تظهر منها فی کلّ شهور و سنین ولکن اکمه البیان تاللّه لن یعرف الشّمس و لا اثرها و ضیائها ولو تطلع فی مقابلة عینه فی کلّ حین

قل یا ملأ البیان انّا اختصصناکم لعرفان نفسنا بین العالمین و قرّبناکم الی شاطئ الأیمن عن یمین بقعة الفردوس مقام الّذی فیه تنطق النّار علی کلّ الألحان بأنّه لا اله الّا انا العلیّ العظیم ایّاکم ان لا تحتجبوا انفسکم عن هذه الشّمس الّتی استضآءت عن افق مشیّة ربّکم الرّحمن بضیآء الّذی احاط کلّ صغیر و کبیر ان افتحوا ابصارکم لتشهدوها بعیونکم و لا تعلّقوا ابصارکم بذی بصر لأنّ اللّه ما کلّف نفساً الّا بعد وسعها و کذلک نزل فی کلّ الألواح علی النّبیّین و المرسلین

ان ادخلوا یا قوم فی هذا الفضآء الّذی ما قدّر له من اوّل و لا من آخر و فیه ارتفع ندآء اللّه و تهبّ روایح قدسه المنیع و لا تجعلوا اجسادکم عریّاً عن ردآء العزّ و لا قلوبکم عن ذکر ربّکم و لا سمعکم عن استماع نغماته الأبدع الأمنع العزیز الأفصح البلیغ

۵۳

ای نصیر ای عبد من تاللّه الحقّ غلام روحی با رحیق ابهی در فوق کلّ رؤس الیوم ناظر و واقف که که را نظر بر او افتد و من غیر اشاره از کفّ بیضایش اخذ نموده بیاشامد ولکن هنوز احدی فایز باین سلسال بی‌مثال سلطان لایزال نشده الّا معدودی و هم فی جنّة الأعلی فوق الجنان علی سرر التّمکین هم مستقرّون تاللّه لن یسبقهم المرایا و لا مظاهر الأسمآء و لا کلّ ما کان و ما یکون ان انتم من العارفین

ای نصیر این نه ایّامی است که عرفان عارفین و ادراک مدرکین فضلش را درک نماید تا چه رسد بغافلین و محتجبین و اگر بصر را از حجبات اکبر مطهّر سازی فضلی مشاهده نمائی که از اوّل لا اوّل الی آخر لا آخر شبه و مثل و ندّ و نظیر و مثال از برایش نه‌بینی ولکن لسان اللّه بچه بیان ناطق شود که محتجبان درک او نمایند و الأبرار یشربون من رحیق القدس علی اسمی الأبهی من ملکوت الأعلی و لم یکن لدونهم من نصیب

۵۴

فونفسه المحبوب ما اردت ان اکون رئیساً لمن علی الأرض بل القی علیهم ما امرت به من لدن عزیز جمیل لینقطعهم عن شؤونات الأرض و یصعدهم الی مقرّ الّذی انقطعت عنه عرفان المشرکین ثمّ ادراک المعرضین

۵۵

یا ارض الطّآء یاد آر هنگامی را که مقرّ عرش بودی و انوارش از در و دیوارت ظاهر و هویدا چه مقدار از نفوس مقدّسهٔ مطمئنّه که بحبّت جان دادند و روان ایثار نمودند طوبی از برای تو و از برای نفوسی که در تو ساکنند هر صاحب شمّی عرف مقصود

را از تو میابد در تو پدید آمد آنچه مستور بود و از تو ظاهر شد آنچه پوشیده و پنهان کدام عاشق صادق را ذکر نمائیم که در تو جان داد و در خاکت پنهان شد نفحات قمیص الهی از تو قطع نشده و نخواهد شد ما ذکر مینمائیم تو را و مظلومان و مظلوماتی که در تو مستورند

انّا نذکر اختی اظهاراً لعنایتی و ابرازاً لوفائی بمظلومیّت کبری بحقّ راجع شد ما اطّلع بذلک الّا علمی المحیط

ای ارض طاء حال هم از فضل الهی محلّ و مقرّ دوستان حقّی طوبی لهم و للّذین هاجروا الیک فی سبیل اللّه مالک هذا الیوم البدیع طوبی از برای نفوسی که بذکر و ثنای حقّ ناطقند و بخدمت امر مشغول ایشانند آن نفوسی که در کتب قبل مذکورند امیرالمؤمنین علیه بهائی در وصفشان فرموده طوباهم افضل من طوبانا قد نطق بالصّدق و انا من الشّاهدین اگرچه حال این مقامات مستور است ولکن ید قدرت البتّه مانع را بردارد و ظاهر فرماید آنچه را که سبب و علّت روشنی چشم عالم است

شکر نمائید حقّ جلّ جلاله را که باین عنایت بدیعه فائز شدید و بطراز بیان رحمن مزیّن قدر وقت را بدانید و بآنچه سزاوار است تمسّک نمائید انّه لهو النّاصح المشفق العلیم

۵۶

یا ارض الطّاء لا تحزنی من شیء قد جعلک اللّه مطلع فرح العالمین لو یشآء یبارک سریرک بالّذی یحکم بالعدل و یجمع اغنام اللّه الّتی تفرّقت من الذّئاب انّه یواجه اهل البهآء بالفرح و الانبساط الا انّه من جوهر الخلق لدی الحقّ علیه بهآءاللّه و بهآء من فی ملکوت الامر فی کلّ حین

افرحی بما جعلک اللّه افق النّور بما ولد فیک مطلع الظّهور و سمّیت بهذا الاسم الّذی به لاح نیّر الفضل و اشرقت السّموات و الارضون

سوف تنقلب فیک الامور و یحکم علیک جمهور النّاس انّ ربّک لهو العلیم المحیط اطمئنّی بفضل ربّک انّه لا تنقطع عنک لحظات الالطاف سوف یأخذک الاطمینان بعد الاضطراب کذلک قضی الامر فی کتاب بدیع

۵۷

ان یا محمّد اذا خرجت عن ساحة العرش ان اقصد زیارة البیت من قبل ربّک و اذا حضرت تلقآء الباب قف و قل یا بیت اللّه الأعظم این جمال القدم الّذی به جعلک اللّه قبلة الأمم و آیة ذکره لمن فی السّموات و الأرضین یا بیت اللّه این الأیّام الّتی کنت فیها موطأ قدمیه و این الأیّام الّتی ارتفعت منک نغمات الرّحمن فی کلّ الأحیان و این طرازک الّذی منه استضآء من فی الأکوان این الأیّام الّتی کنت عرشاً لاستقرار هیکل القدم و این الأیّام الّتی کنت مصباح الفلاح بین الأرض و السّمآء و تتضوّع منک نفحات السّبحان فی کلّ صباح و مسآء

یا بیت اللّه این شمس العظمة و الاقتدار الّتی کانت مشرقة من افقک و این مطلع عنایة ربّک المختار الّذی کان مستویاً علیک ما لی یا عرش اللّه اری تغیّر حالک و اضطربت ارکانک و غلق بابک علی وجه من ارادک و ما لی اراک الخراب أ سمعت محبوب العالمین تحت سیوف الأحزاب طوبی لک و لوفائک بما اقتدیت مولاک فی احزانه و بلایاه

اشهد بأنّک المنظر الأکبر و المقرّ الأطهر و منک مرّت نسمة السّبحان علی من فی الأکوان و استفرحت قلوب المخلصین فی غرفات الجنان و الیوم ینوح بما ورد علیک الملأ الأعلی و سکّان مداین الأسمآء

انّک لم تزل کنت مظهر الأسمآء و الصّفات و مسرح لحظات مالک الأرضین و السّموات قد ورد علیک ما ورد علی التّابوت الّذی کانت فیه السّکینة طوبی لمن یعرف لحن القول فیما اراد مالک البریّة

و طوبی للّذین یستنشقون منک نفحات الرّحمن و یعرفون قدرک و یحفظون حرمتک و یراعون شأنک فی کلّ الأحیان نسأل اللّه بأن یفتح بصر الّذین غفلوا عنک و ما عرفوا قدرک لعرفانک و عرفان من رفعک بالحقّ انّهم قوم عمون و الیوم لا یعرفون انّ ربّک لهو العزیز الغفور

اشهد بک امتحن اللّه عباده طوبی لمن اقبل الیک و یزورک و ویل للّذین انکروا حقّک و اعرضوا عنک و ضیّعوا قدرک و هتکوا حرمتک

یا بیت اللّه ان هتک المشرکون ستر حرمتک لا تحزن قد زیّنک اللّه بطراز ذکره بین الأرض و السّمآء و انّه لا یهتک ابداً انّک تکون منظر ربّک فی کلّ الأحیان و یسمع ندآء من یزورک و یطوف حولک و یدعوه بک انّه هو الغفور الرّحیم

یا الهی اسألک بهذا البیت الّذی تغیّر فی فراقک و ینوح لهجرک و ما ورد علیک فی ایّامک بأن تغفر لی و لأبویّ و ذوی قرابتی و المؤمنین من اخوانی ثمّ اقض لی حوائجی کلّها بجودک یا سلطان الأسمآء انّک انت أکرم الأکرمین و مولی العالمین

۵۸

اذکر ما نزل فی ارض السّرّ فی السّنة الأولی لعبدنا المهدی و اخبرناه به فیما یرد علی البیت من بعد لئلّا یحزنه ما ورد من قبل من الّذی اعتدی و سرق عند ربّک علم السّموات و الأرضین

قلنا و قولنا الحقّ ثمّ اعلم بأنّ لیس هذا اوّل وهن نزل علی بیتی و قد نزل من قبل بما اکتسبت ایدی الظّالمین و سینزل علیه من الذّلّة ما تجری به الدّموع عن کلّ بصر بصیر کذلک القیناک بما هو المستور فی حجب الغیب و ما اطّلع به احد الّا اللّه العزیز الحمید ثمّ تمضی ایّام یرفعه اللّه بالحقّ و یجعله علماً فی الملک بحیث یطوف فی حوله ملأ عارفون هذا قول ربّک من قبل ان یأتی یوم الفزع قد اخبرناک به فی هذا اللّوح لئلّا یحزنک ما ورد علی البیت بما اکتسبت ایدی المعتدین و الحمد للّه العلیم الحکیم

۵۹

هر منصفی شهادت داده و میدهد که این مظلوم از اوّل ظهور کل را بافق اعلی دعوت نموده و از شقاوت و بغضا و بغی و فحشا منع فرموده معذلک اهل اعتساف وارد آوردند آنچه را که قلم از ذکرش عاجز و قاصر است حقّ حیات و راحت از برای کل خواسته ولکن عباد در قتل احبّا و سفک دم مطهّرش فتوی دادهاند

و مطالع این ظلم جهلائی هستند که باسم علم معروفند بشأنی بر اعراض قیام نمودهاند که نفسی را که عالم از برای خدّام درگهش خلق شده او را بظلم مبین در سجن محکم متین حبس نمودهاند ولکنّ اللّه بدّل السّجن بالجنّة العلیا و الفردوس الأعلی رغماً لهم و للّذین کفروا بهذا النّبإ العظیم

و آنچه از اسباب ظاهره موجود شد منع ننمودیم نفوسی که با این مظلوم معاشر بودند کل گواهی میدهند که ساحت اقدس مقدّس از اسباب ظاهره بوده ولکن در سجن قبول نمودیم آنچه را که مشرکین ارادهٔ منع آن نمودند و اگر نفسی یافت شود و بیتی از ذهب و یا فضّه و یا فوق این دو از جواهر نفیسه بنا نماید اذن داده و میدهیم انّه یفعل ما یشآء و یحکم ما یرید و اذن داده شد که در این ارض بناهای عالیه ترتیب دهند و باسم حقّ جلّ جلاله اراضی طیّبهٔ طاهره که بنهر اردن متّصل است و یا حول او اخذ نمایند لیظهر ما کان مسطوراً من القلم الأعلی فی کتب القبل و ما اراده اللّه ربّ العالمین فی هذا الظّهور الأمنع الأقدس العزیز البدیع

قلنا من قبل اوسعی ذیلک یا اورشلیم ان اعرفوا یا اهل البهآء ثمّ اشکروا ربّکم المبیّن المبین

اگر حکمتهای بالغهٔ الهی ظاهر شود کل عدل محض را مشاهده مینمایند و بیقین مبین باوامرش تمسّک میجویند و تشبّث مینمایند قد قدّرنا فی الکتاب خیراً کثیراً لمن اعرض عن الفحشآء متمسّکاً بالتّقوی انّه لهو المعطی الکریم

۶۰

لیس ذلّتی سجنی لعمری انّه عزّ لی بل الذّلّة عمل احبّائی الّذین ینسبون انفسهم الینا و یتّبعون الشّیطان فی اعمالهم الا انّهم من الخاسرین

لمّا قضی الأمر و اشرق نیّر الآفاق من شطر العراق امرناهم بما یقدّسهم عن العالمین منهم من اخذ الهوی و اعرض عمّا امر و منهم من اتّبع الحقّ بالهدی و کان من المهتدین

قل الّذین ارتکبوا الفحشآء و تمسّکوا بالدّنیا انّهم لیسوا من اهل البهآء هم عباد لو یردون وادیاً من الذّهب یمرّون عنه کمرّ السّحاب و لا یلتفتون الیه ابداً الا انّهم منّی لیجدنّ من قمیصهم الملأ الأعلی عرف التّقدیس ... و لو یردن علیهم ذوات الجمال بأحسن الطّراز لا ترتدّ الیهنّ ابصارهم بالهوی اولئک خلقوا من التّقوی کذلک یعلّمکم قلم القدم من لدن ربّکم العزیز الوهّاب

۶۱

عالم منقلب است و انقلاب او یوماً فیوماً در تزاید و وجه آن بر غفلت و لامذهبی متوجّه و این فقره شدّت خواهد نمود و زیاد خواهد شد بشأنی که ذکر آن حال مقتضی نه و مدّتی بر این نهج ایّام میرود و اذا تمّ المیقات یظهر بغتةً ما یرتعد به فرائص العالم اذاً ترتفع الأعلام و تغرّد العنادل علی الأفنان

۶۲

ذکّر حزنی و همّی و غمّی و بلائی و ابتلائی و غربتی و بکائی و حرقتی و سجنی فی هذه الأرض البعید ان یا مصطفی تاللّه لو تطّلع بما ورد علی جمال القدم لتنوح فی العرآء و تضرب علی رأسک و تصیح کصیحة السّلیم فاشکر اللّه بما سترنا عنک اسرار القضایا الّتی نزّلت من سحاب مشیّة ربّک المقتدر القدیر

تاللّه ما قمت عن الفراش الّا و قد شهدت جنود البلآء واقفاً علی فنآء بابی و ما نمت علیها الّا و قد کان قلبی محزوناً عمّا ورد علیه من جنود الشّیاطین فاذاً لا یأکل جمال القدم من طعام الّا و قد یکون معه من البلایا و لا یشرب قطرة مآء الّا و قد یکون معه جواهر القضایا و اذا امشی یمشی جنود الهمّ قدّامی و عساکر الغمّ عن ورائی

و کذلک فاشهد حالی ان انت من الشّاهدین و انّک انت لا تحزن بما قضی اللّه علینا ثمّ ارض برضائه لأنّا کنّا لم یزل راضیاً بما نزّل من عنده و بما قدّر من لدنه لذا فاصبر انت فی نفسک و لا تجزع و لا تکن من المضطربین

۶۳

یا ایّها النّاظر الی الوجه اذا رأیت سواد مدینتی قف و قل یا ارض الطّآء قد جئتک من شطر السّجن بنبإ اللّه المهیمن القیّوم قل یا امّ العالم و مطلع النّور بین الأمم ابشّرک بعنایة ربّک و اکبّر علیک من قبل الحقّ علّام الغیوب اشهد فیک ظهر الاسم المکنون و الغیب المخزون و بک لاح سرّ ما کان و ما یکون

یا ارض الطّآء یذکرک مولی الأسمآء فی مقامه المحمود قد کنت مشرق امر اللّه و مطلع الوحی و مظهر الاسم الأعظم الّذی به اضطربت الأفئدة و القلوب کم من مظلوم استشهد فیک فی سبیل اللّه و کم من مظلومة دفنت فیک بظلم ناح به عباد مکرمون

۶۴

انّا اردنا ان نذکر الفردوس الأعلی و المدینة المبارکة النّورآء الّتی فیها تضوّع عرف المحبوب و انتشرت آیاته و ظهرت بیّناته و نصبت اعلامه و ارتفع خبائه و فصّل فیها کلّ امر حکیم

تلک مدینة فیها سطعت رائحة الوصال و انجذب بها المخلصون الی مقرّ القرب و القدس و الجمال طوبی لقاصد قصد و فاز و شرب رحیق اللّقآء من بحر عنایة ربّه العزیز الحمید

یا ارض المقصود قد جئتک من قبل اللّه و ابشّرک بفضله و رحمته و اکبّر علیک من لدنه انّه لهو الفضّال الکریم طوبی لنفس توجّهت الیک و وجدت منک عرف اللّه ربّ العالمین النّور علیک و البهآء علیک بما جعلک اللّه فردوساً لعباده و الأرض المقدّسة المبارکة الّتی انزل اللّه ذکرها فی کتب النّبیّین و المرسلین

یا ارض النّورآء بک ارتفع علم انّه لا اله الّا هو و فیک نصبت راية انّنی انا الحقّ علّام الغیوب ینبغی لکلّ مقبل ان یفتخر بک و بما فیک من افنانی و اوراقی و آثاری و اولیائی و احبّائی الّذین اقبلوا بالاستقامة الکبری الی مقامی المحمود

۶۵

ثمّ ذکّر حین الّذی وردت فی المدینة و ظنّوا وکلآء السّلطان بأنّک لن تعرف اصولهم و تکون من الجاهلین قل ای وربّی لا اعلم حرفاً الّا ما علّمنی اللّه بجوده و انّا نقرّ بذلک و نکون من المقرّین

قل ان کان اصولکم من عند انفسکم لن نتّبعها ابداً و بذلک امرت من لدن حکیم خبیر و کذلک کنت من قبل و نکون من بعد بحول اللّه و قوّته و انّ هذا لصراط حقّ مستقیم و ان کان من عند اللّه فأتوا برهانکم ان کنتم لمن الصّادقین قل انّا اثبتنا کلّ ما ظنّوا فیک و عملوا بک فی کتاب الّذی لن یغادر فیه حرف من عمل العاملین

قل یا ایّها الوکلآء ینبغی لکم بأن تتّبعوا اصول اللّه فی انفسکم و تَدَعوا اصولکم و تکوننّ من المهتدین و هذا خیر لکم عمّا عندکم ان انتم من العارفین و ان لن تتّبعوا اللّه فی امره لن یقبل اعمالکم علی قدر نقیر و قطمیر فسوف تجدون ما اکتسبتم فی الحیوة الباطلة و تجزون بما عملتم فیها و انّ هذا لصدق یقین

فکم من عباد عملوا کما عملتم و کانوا اعظم منکم و رجعوا کلّهم الی التّراب و قضی علیهم ما قضی ان انتم فی امر اللّه لمن المتفکّرین و ستلحقون بهم و تدخلون بیت الّتی لن تجدوا فیها لأنفسکم لا من نصیر و لا من حمیم و تسألون عمّا فعلتم فی ایّامکم و فرّطتم فی امر اللّه و استکبرتم علی اولیائه بعد الّذی وردوا علیکم بصدق مبین

و انتم شاورتم فی امرهم و اخذتم حکم انفسکم و ترکتم حکم اللّه المهیمن القدیر

قل أ تأخذون اصولکم و تضعون اصول اللّه ورآء ظهورکم و انّ هذا لظلم علی انفسکم و انفس العباد لو تکوننّ من العارفین قل ان کان اصولکم علی العدل فکیف تأخذون منها ما تهوی به هواکم و تَدَعون ما کان مخالفاً لأنفسکم ما لکم کیف تکونن من الحاکمین أ کان من اصولکم بأن تعذّبوا الّذی جآءکم بأمرکم و تخذلوه و تؤذوه فی کلّ یوم بعد الّذی ما عصاکم فی اقلّ من آن و یشهد بذلک کلّ من سکن فی العراق و من ورائه کلّ ذی علم علیم

فأنصفوا فی انفسکم یا ایّها الوکلآء بأیّ ذنب اطردتمونا و بأیّ جرم اخرجتمونا بعد الّذی استأجرناکم و ما آجرتمونا فواللّه هذا لظلم عظیم الّذی لن یقاس بظلم فی الأرض و کان اللّه علی ما اقول شهید....

فاعلموا بأنّ الدّنیا و زینتها و زخرفها سیفنی و یبقی الملک للّه الملک المهیمن العزیز القدیر ستمضی ایّامکم و کلّ ما انتم تشتغلون به و به تفتخرون علی النّاس و یحضرکم ملائکة الأمر علی مقرّ الّذی ترجف فیه ارکان الخلایق و تقشعرّ فیه جلود الظّالمین و تسألون عمّا اکتسبتم فی الحیوة الباطلة و تجزون بما فعلتم و هذا من یوم الّذی یأتیکم و السّاعة الّتی لا مردّ لها و شهد بذلک لسان صدق علیم

۶۶

ان یا ملأ المدینة اتّقوا اللّه و لا تفسدوا فی الأرض و لا تتّبعوا الشّیطان ثمّ اتّبعوا الحقّ فی هذه الأیّام القلیل ستمضی ایّامکم کما مضت علی الّذینهم کانوا قبلکم و ترجعون علی التّراب کما رجعوا الیه آبائکم و کانوا من الرّاجعین

ثمّ اعلموا بأنّا ما نخاف من احد الّا اللّه وحده و ما توکّلی الّا علیه و ما اعتصامی الّا به و ما نرید الّا ما اراد لنا و انّ هذا لهو المراد لو انتم من العارفین انّی انفقت روحی و جسدی للّه ربّ العالمین من عرف اللّه لن یعرف دونه و من خاف اللّه لن یخاف سواه ولو یجتمع علیه کلّ من فی الأرض اجمعین و ما نقول الّا بما امرت و ما نتّبع الّا الحقّ بحول اللّه و قوّته و انّه یجزی الصّادقین

ثمّ اذکر یا عبد ما رأیت فی المدینة حین ورودک لیبقی ذکرها فی الأرض و یکون ذکری للمؤمنین فلمّا وردنا المدینة وجدنا رؤسائها کالأطفال الّذین یجتمعون علی الطّین لیلعبوا به و ما وجدنا منهم من بالغ لنعلّمه ما علّمنی اللّه و نلقی علیه من کلمات حکمة منیع و لذا بکینا علیهم بعیون السّرّ لارتکابهم بما نهوا عنه و اغفالهم عمّا خلقوا له و هذا ما اشهدناه فی المدینة و اثبتناه فی الکتاب لیکون تذکرة لهم و ذکری للآخرین

قل ان کنتم تریدون الدّنیا و زخرفها ینبغی لکم بأن تطلبوها فی الأیّام الّتی کنتم فی بطون امّهاتکم لأنّ فی تلک الأیّام فی کلّ آن تقرّبتم الی الدّنیا و تبعّدتم عنها ان کنتم من العاقلین فلمّا ولدتم و بلغ اشدّکم اذاً تبعّدتم عن الدّنیا و تقرّبتم الی التّراب فکیف تحرصون فی جمع الزّخارف علی انفسکم بعد الّذی فات الوقت عنکم و مضت الفرصة فتنبّهوا یا ملأ الغافلین

اسمعوا ما ینصحکم به هذا العبد لوجه اللّه و ما یرید منکم من شیء و رضی بما قضی اللّه له و یکون من الرّاضین

یا قوم قد مضت من ایّامکم اکثرها و ما بقت الّا ایّام معدودة اذاً دعوا ما اخذتم من عند انفسکم ثمّ خذوا احکام اللّه بقوّة لعلّ تصلون الی ما اراد اللّه لکم و تکوننّ من الرّاشدین و لا تفرحوا بما اوتیتم من زینة الأرض و لا تعتمدوا علیها فاعتمدوا بذکر اللّه العلیّ العظیم فسوف یفنی اللّه ما عندکم اتّقوا اللّه و لا تنسوا عهد اللّه فی انفسکم و لا تکوننّ من المحتجبین

ایّاکم ان لا تستکبروا علی اللّه و احبّائه ثمّ اخفضوا جناحکم للمؤمنین الّذین آمنوا باللّه و آیاته و تشهد قلوبهم بوحدانیّته و السنتهم بفردانیّته و لا یتکلّمون الّا بعد اذنه کذلک ننصحکم بالعدل و نذکّرکم بالحقّ لعلّ تکوننّ من المتذکّرین

و لا تحملوا علی النّاس ما لا تحملوه علی انفسکم و لن ترضوا لأحد ما لا ترضونه لکم و هذا خیر النّصح لو انتم من السّامعین

ثمّ احترموا العلمآء بینکم الّذین یفعلون ما علموا و یتّبعون حدود اللّه و یحکمون بما حکم اللّه فی الکتاب فاعلموا بأنّهم سرج الهدایة بین السّموات و الأرضین انّ الّذین لن تجدوا للعلمآء بینهم من شأن و لا من قدر اولئک غیّروا نعمة اللّه علی انفسهم

قل فارتقبوا حتّی یغیّر اللّه علیکم انّه لا یعزب عن علمه من شیء یعلم غیب السّموات و الأرض و انّه بکلّ شیء علیم و لا تفرحوا بما فعلتم او تفعلون و لا بما وردتم علینا لأنّ بذلک لن یزداد شأنکم لو انتم تنظرون فی اعمالکم بعین الیقین و کذلک لن ینقص عنّا من شیء بل یزید اللّه اجرنا بما صبرنا فی البلایا و انّه یزید اجر الصّابرین

فاعلموا بأنّ البلایا و المحن لم یزل کانت موکّلة لأصفیآء اللّه و احبّائه ثمّ لعباده المنقطعین الّذین لا تلهیهم التّجارة و لا بیع عن ذکر اللّه و لا یسبقونه بالقول و هم بأمره لمن العاملین کذلک جرت سنّة اللّه من قبل و یجری من بعد فطوبی للصّابرین الّذین یصبرون فی البأسآء و الضّرّآء و لن یجزعوا من شیء و کانوا علی مناهج الصّبر لمن السّالکین....

فسوف یظهر اللّه قوماً یذکرون ایّامنا و کلّ ما ورد علینا و یطلبون حقّنا عن الّذین‌هم ظلمونا بغیر جرم و لا ذنب مبین و من ورائهم کان اللّه قائماً علیهم و یشهد ما فعلوا و یأخذهم بذنبهم و انّه اشدّ المنتقمین

و کذلک قصصنا لکم من قصص الحقّ و القیناکم ما قضی اللّه من قبل لعلّ تتوبون الیه فی انفسکم و ترجعون الیه و تکوننّ من الرّاجعین و تتنبّهون فی افعالکم و تستیقظون عن نومکم و غفلتکم و تدارکوا ما فات عنکم و تکوننّ من المحسنین فمن شآء فلیقبل قولی و من شآء فلیعرض و ما علیّ الّا بأن اذکّرکم فیما فرّطتم فی امر اللّه لعلّ تکوننّ من المتذکّرین اذاً فاسمعوا قولی ثمّ ارجعوا الی اللّه و توبوا الیه لیرحمکم اللّه بفضله و یغفر خطایاکم و یعفو جریراتکم و انّه سبقت رحمته غضبه و احاط فضله کلّ من دخل فی قمص الوجود من الأوّلین و الآخرین

۶۷

قد ظهر فی هذا الظّهور ما لا ظهر فی ازل الآزال و من المشرکین من رأی و قال هذا ساحر افتری علی اللّه الا انّهم قوم مدحضون

ان یا قلم القدم و اذکر للأمم ما ظهر فی العراق اذ جآء رسول من معشر العلمآء و حضر تلقآء الوجه و سأل من العلوم اجبناه بعلم من لدنّا انّ ربّک لعلّام الغیوب قال نشهد عندک من العلوم ما لا احاطه احد انّه لا یکفی المقام الّذی ینسبونه النّاس الیک فأتنا بما یعجز عن الاتیان بمثله من علی الأرض کلّها کذلک قضی الأمر فی محضر ربّک العزیز الودود

فانظر ماذا تری اذاً انصعق فلمّا افاق قال آمنت باللّه العزیز المحمود اذهب الی القوم قل فاسألوا ما شئتم انّه لهو المقتدر علی ما یشآء لا یعجزه ما کان و ما یکون قل یا معشر العلمآء ان اجتمعوا علی امر ثمّ اسألوا ربّکم الرّحمن ان اظهر لکم بسلطان من عنده آمنوا و لا تکوننّ من الّذین‌هم یکفرون قال الآن طلع فجر العرفان و تمّت حجّة الرّحمن قام و رجع الی القوم بأمر من لدی اللّه العزیز المحبوب

قضت ایّام معدودات و ما رجع الینا الی ان ارسل رسولاً آخر اخبرنا بأنّ القوم اعرضوا عمّا ارادوا و هم قوم صاغرون کذلک قضی الأمر فی العراق انّی شهید علی ما اقول و انتشر هذا الأمر فی الأقطار و ما استشعر احد کذلک قضینا ان انتم تعلمون

لعمری من سأل الآیات فی القرون الخالیة اذا اظهرنا له کفر باللّه ولکنّ النّاس اکثرهم غافلون انّ الّذین فتحت ابصارهم بنور العرفان یجدون نفحات الرّحمن و یقبلون الیه الا انّهم هم المخلصون

۶۸

یا ثمرتی و یا ورقتی علیک بهائی و رحمتی محزون مباش از آنچه وارد شده اگر در دفتر عالم نظر نمائی مشاهده کنی آنچه را که همّ و غم را رفع نماید

یا ثمرتی دو امر از آمر حقیقی ظاهر و این در مقامات قضا و قدر است اطاعتش لازم و تسلیم واجب اجلیست محتوم و همچنین اجلیست بقول خلق معلّق امّا اوّل باید بآن تسلیم نمود چه که حتم است ولکن حقّ قادر بر تغییر و تبدیل آن بوده و هست ولکن ضرّش اعظم است از قبل لذا تفویض و توکّل محبوب

و امّا اجل معلّق بمسئلت و دعا رفع شده و میشود

انشآءاللّه آن ثمره و من معها از آن محفوظند

قولی الهی الهی اودعت عندی امانة من عندک و اخذتها بارادتک لیس لأمتک هذه ان تقول لم و بم لأنّک محمود فی فعلک و مطاع فی امرک ای ربّ انّ امتک هذه متوجّهة الی فضلک و عطائک قدّر لها ما یقرّبها الیک و ینفعها فی کلّ عالم من عوالمک انّک انت الغفور الکریم لا اله الّا انت الآمر القدیم

صلّ اللّهمّ یا الهی علی الّذین شربوا رحیق حبّک امام الوجوه رغماً لأعدائک و اقرّوا و اعترفوا بوحدانیّتک و فردانیّتک و بما ارتعدت به فرائص جبابرة خلقک و فراعنة بلادک اشهد انّ سلطانک لا یفنی و ارادتک لا تتغیّر قدّر للّذین اقبلوا الیک و لامائک اللّآئی تمسّکن بحبلک ما ینبغی لبحر کرمک و سمآء فضلک

انت الّذی یا الهی وصفت نفسک بالغنآء و عبادک بالفقر بقولک یا ایّها الّذین آمنوا انتم الفقرآء الی اللّه و اللّه هو الغنیّ الحمید فلمّا اعترفت بفقری و غنائک ینبغی ان لا تجعلنی محروماً عنه انّک انت المهیمن العلیم الحکیم

۶۹

ان اذکری ما ظهر من امّ الأشرف الّذی فدی نفسه فی ارض الزّآء الا انّه فی مقعد صدق عند مقتدر قدیر

اذا اراد المشرکون ان یقتلوه بالظّلم ارسلوا الیه امّه لتنصحه لعلّ یتوب و یتّبع الّذین کفروا باللّه ربّ العالمین

اذا حضرت تلقآء وجه ابنها تکلّمت بما ناحت به قلوب العشّاق ثمّ الملأ الأعلی و ربّک علی ما اقول شهید و علیم

قالت ابنی ابنی ان افد نفسک فی سبیل ربّک ایّاک ان تکفر بالّذی سجد لوجهه من فی السّموات و الأرضین یا بنیّ ان استقم علی امر ربّک ثمّ اقبل الی محبوب العالمین

علیها صلواتی و رحمتی و تکبیری و بهائی و انّی بنفسی لأکون دیة ابنها و اذاً فی سرادق عظمتی و کبریائی بوجه تستضیء منه الحوریّات فی الغرفات ثمّ اهل الفردوس و اهل مداین القدس لو یراه احد یقول ان هذا الّا ملک کریم

۷۰

قد اضطرب النّظم من هذا النّظم الاعظم و اختلف التّرتیب بهذا البدیع الّذی ما شهدت عین الابداع شبهه

اغتمسوا فی بحر بیانی لعلّ تطّلعون بما فیه من لئالئ الحکمة و الاسرار ایّاکم ان توقّفوا فی هذا الامر الّذی به ظهرت سلطنة اللّه و اقتداره اسرعوا الیه بوجوه بیضآء هذا دین اللّه من قبل و من بعد من اراد فلیقبل و من لم یرد فانّ اللّه لغنیّ عن العالمین

قل هذا لقسطاس الهدی لمن فی السّموات و الارض و البرهان الاعظم لو انتم تعرفون قل به ثبت کلّ حجّة فی الاعصار لو انتم توقنون قل به استغنی کلّ فقیر و تعلّم کلّ عالم و عرج من اراد الصّعود الی اللّه ایّاکم ان تختلفوا فیه کونوا کالجبال الرّواسخ فی امر ربّکم العزیز الودود

۷۱

یا اهل الارض اذا غربت شمس جمالی و سترت سمآء هیکلی لا تضطربوا قوموا علی نصرة امری و ارتفاع کلمتی بین العالمین انّا معکم فی کلّ الاحوال و ننصرکم بالحقّ انّا کنّا قادرین من عرفنی یقوم علی خدمتی بقیام لا تقعده جنود السّموات و الارضین

انّ النّاس نیام لو انتبهوا سرعوا بالقلوب الی اللّه العلیم الحکیم و نبذوا ما عندهم و لو کان کنوز الدّنیا کلّها لیذکرهم مولاهم بکلمة من عنده کذلک ینبّئکم من عنده علم الغیب فی لوح ما ظهر فی الامکان و ما اطّلع به الّا نفسه المهیمنة علی العالمین قد اخذهم سکر الهوی علی شأن لا یرون مولی الوری الّذی ارتفع ندآئه من کلّ الجهات لا اله الّا انا العزیز الحکیم

قل لا تفرحوا بما ملکتموه فی العشیّ و فی الاشراق یملکه غیرکم کذلک یخبرکم العلیم الخبیر قل هل رأیتم لما عندکم من قرار او وفآء لا و نفسی الرّحمن لو انتم من المنصفین تمرّ ایّام حیوتکم کما تمرّ الریاح و یطوی بساط عزّکم کما طوی بساط الاوّلین تفکّروا یا قوم این ایّامکم الماضیة و این اعصارکم الخالیة طوبی لایّام مضت بذکر اللّه و لاوقات صرفت فی ذکره الحکیم لعمری لا تبقی عزّة الاعزّآء و لا زخارف الاغنیآء و لا شوکة الاشقیآء سیفنی الکلّ بکلمة من عنده انّه لهو المقتدر العزیز القدیر لا ینفع النّاس ما عندهم من الاثاث و ما ینفعهم غفلوا عنه سوف ینتبهون و لا یجدون ما فات عنهم فی ایّام ربّهم العزیز الحمید لو یعرفون ینفقون ما عندهم لتذکر اسمآئهم لدی العرش الا انّهم من المیّتین

۷۲

قل یا قوم لا یأخذکم الاضطراب اذا غاب ملکوت ظهوری و سکنت امواج بحر بیانی انّ فی ظهوری لحکمة و فی غیبتی حکمة اخری ما اطّلع بها الّا اللّه الفرد الخبیر و نراکم من افقی الابهی و ننصر من قام علی نصرة امری بجنود من الملأ الاعلی و قبیل من الملئکة المقرّبین

یا ملأ الارض تاللّه الحقّ قد انفجرت من الاحجار الانهار العذبة السّآئغة بما اخذتها حلاوة بیان ربّکم المختار و انتم من الغافلین دعوا ما عندکم ثمّ طیروا بقوادم الانقطاع فوق الابداع کذلک یأمرکم مالک الاختراع الّذی بحرکة قلمه قلّب العالمین

هل تعرفون من ایّ افق ینادیکم ربّکم الابهی و هل علمتم من ایّ قلم یأمرکم ربّکم مالک الاسمآء لا و عمری لو عرفتم لترکتم الدّنیا مقبلین بالقلوب الی شطر المحبوب و اخذکم اهتزاز الکلمة علی شأن یهتزّ منه العالم الاکبر و کیف هذا العالم الصّغیر کذلک هطلت من سمآء عنایتی امطار مکرمتی فضلاً من عندی لتکونوا من الشّاکرین....

ایّاکم ان تفرّقکم شئونات النّفس و الهوی کونوا کالاصابع فی الید و الارکان للبدن کذلک یعظکم قلم الوحی ان انتم من الموقنین

فانظروا فی رحمة اللّه و الطافه انّه یأمرکم بما ینفعکم بعد اذ کان غنیّاً عن العالمین لن تضرّنا سیّئاتکمٍ کما لا تنفعنا حسناتکم انّما ندعوکم لوجه اللّه یشهد بذلک کلّ عالم بصیر

۷۳

معلوم آن جناب بوده که کلّ اسماء و صفات و جمیع اشیاء از آنچه ظاهر و مشهود است و از آنچه باطن و غیر مشهود بعد از کشف حجبات عن وجهها لن یبقی منها الّا آیة اللّه الّتی اودعها اللّه فیها و هی باقیة الی ما شآء اللّه ربّک و ربّ السّموات و الأرضین تا چه رسد بمؤمن که مقصود از آفرینش وجود و حیات او بوده و چنانچه اسم ایمان از اوّل لا اوّل بوده و الی آخر لا آخر خواهد بود و همچنین مؤمن باقی و حیّ بوده و خواهد بود و لم‌یزل و لایزال طائف حول مشیّة اللّه بوده و او است باقی ببقآء اللّه و دائم بدوام او و ظاهر بظهور او و باطن بامر او و این مشهود است که اعلی افق بقا مقرّ مؤمنین باللّه و آیات او بوده ابداً فنا بآن مقعد قدس راه نجوید کذلک نلقی علیک من آیات ربّک لتستقیم علی حبّک و تکون من العارفین

۷۴

قل کلّ ما یخرج من فمه انّه لمحیی الأبدان لو انتم من العارفین کلّ ما انتم تشهدون فی الأرض انّه قد ظهر بأمره العالی المتعالی المحکم البدیع اذا استشرق عن افق فمه شمس اسمه الصّانع بها تظهر الصّنایع فی کلّ الأعصار و انّ هذا لحقّ یقین و یستشرق هذا الاسم علی کلّ ما یکون و تظهر منه الصّنایع بأسباب الملک لو انتم من الموقنین کلّ ما تشهدون ظهورات الصّنعیّة البدیعة کلّها ظهر من هذا الاسم و سیظهر من بعد ما لا سمعتموه من قبل کذلک قدّر فی الألواح و لا یعرفها الّا کلّ ذی بصر حدید و کذلک حین الّذی تستشرق عن افق البیان شمس اسمی العلّام یحمل کلّ شیء من هذا الاسم بدایع العلوم علی حدّه و مقداره و یظهر منه فی مذ الأیّام بأمر من لدن مقتدر علیم و کذلک فانظر فی کلّ الأسمآء و کن علی یقین منیع قل انّ کلّ حرف تخرج من فم اللّه انّها لأمّ الحروفات و کذلک کلّ کلمة تظهر من معدن الأمر انّها لأمّ الکلمات و انّ لوحه لأمّ الألواح فطوبی للعارفین

۷۵

باسمم حجبات غلیظ را بردرید و اصنام تقلید را بقوّت توحید بشکنید و بفضای رضوان قدس رحمن وارد شوید نفس را از آلایش ما سوی اللّه مطهّر نمائید و در موطن امن کبری و مقرّ عصمت عظمی آسایش کنید بحجاب نفس خود را محتجب مسازید چه که هر نفسی را کامل خلق نمودم تا کمال صنعم مشهود آید پس در اینصورت هر نفسی بنفسه قابل ادراک جمال سبحان بوده و خواهد بود چه که اگر قابل اینمقام نباشد تکلیف از او ساقط و در محضر حشر اکبر بین یدی اللّه اگر از نفسی سؤال شود که چرا بجمالم مؤمن نشده و از نفسم اعراض نموده و او متمسّک شود بجمیع اهل عالم و معروض دارد که چون احدی اقبال ننمود و کلّ را معرض مشاهده نمودم لذا اقتدا بایشان نموده از جمال ابدیّه دور ماندهام هرگز این عذر مسموع نیاید و مقبول نگردد چه که ایمان هیچ نفسی بدون او معلّق نبوده و نخواهد بود

اینست از اسرار تنزیل که در کلّ کتب سماوی بلسان جلیل قدرت نازل فرمودم و بقلم اقتدار ثبت نمودم پس حال قدری تفکّر نمائید تا ببصر ظاهر و باطن بلطافت حکمتیّه و جواهر آثار ملکوتیّه که در این لوح منیعهٔ ابدیّه بخطاب محکمهٔ مبرمه نازل فرمودم مشاهده نموده ادراک نمائید و خود را از مقرّ قصوی و سدرهٔ منتهی و مکمن عزّ ابهی دور مگردانید

آثار حقّ چون شمس بین آثار عباد او مشرق و لایح است و هیچ شأنی از شئون او بدون او مشتبه نگردد از مشرق علمش شموس علم و معانی مشرق و از رضوان مدادش نفحات رحمن مرسل فهنیئاً للعارفین

۷۶

ان یا عبد ان استمع ما یوحی الیک عن جهة عرش ربّک العلیّ العظیم بأنّه لا اله الّا هو قد خلق الخلق لعرفان نفسه الرّحمن الرّحیم و ارسل الی کلّ مدینة رسولاً من عنده لیبشّرهم برضوان اللّه و یقرّبهم الی مقعد الأمن مقرّ قدس رفیع

و من النّاس من اهتدی بهدی اللّه و فاز بلقائه و شرب من ایادی التّسلیم سلسبیل الحیوان و کان من الموقنین و منهم من قام علی الاعراض و کفر بآیات اللّه المقتدر العزیز العلیم

و قضت القرون و انتهت الی سیّد الأیّام یوم الّذی فیه اشرقت شمس البیان عن افق الرّحمن و طلع جمال السّبحان باسم علیّ عظیم اذاً قام الکلّ علی الاعراض و منهم من قال ان هذا الّا رجل افتری علی اللّه العزیز القدیم و منهم من قال به جنّة

كما تكلّم بذلک احد من العلمآء فی محضری و کنّا من الشّاهدین و منهم من قال ما نطق علی الفطرة بل سرق کلمات اللّه و رکّبها بکلمات نفسه و بما خرج من افواههم قد بکت عیون العظمة و هم کانوا علی مقاعدهم لمن الفرحین

و قال یا قوم تاللّه قد جئتکم بأمر اللّه ربّکم و ربّ آبائکم الأوّلین و یا قوم لا تنظروا الی ما عندکم فانظروا بما نزّل من عند اللّه و انّه خیر لکم عن کلّ شیء ان انتم من العارفین و یا قوم فارجعوا البصر الی ما عندکم من حجّة اللّه و برهانه و ما نزّل یومئذ لیظهر لکم الحقّ بآیات واضح مبین و یا قوم لا تتّبعوا خطوات الشّیطان ان اتّبعوا ملّة الرّحمن و کونوا من المؤمنین هل بعد ظهور اللّه ینفع احداً شیء لا فونفسی المقتدر العلیم الحکیم

کلّما زاد فی النّصح زادوا فی البغضآء الی ان قتلوه بالظّلم الا لعنة اللّه علی الظّالمین

و آمن به قلیل من النّاس و قلیل من عبادنا الشّاکرین و وصّی هؤلآء فی کلّ الألواح بل فی کلّ سطر جمیل بأن لا یعتکفوا حین الظّهور بشیء عمّا خلق بین السّموات و الأرضین و قال یا قوم انّی قد اظهرت نفسی لنفسه و ما نزّلت البیان الّا لاثبات امره اتّقوا اللّه و لا تتعرّضوا به کما اعترضوا علیّ ملأ الفرقان و اذا سمعتم ذکره فاسعوا الیه و خذوا ما عنده لأنّ دونه لن یغنیکم لو تتمسّکوا بحجج الأوّلین و الآخرین

فلمّا قضت اشهر معلومات و سنین معدودات قد شقّت سمآء القضآء و اتی جمال علیّ بالحقّ علی غمام الأسمآء بقمیص اخری اذاً قاموا علی النّفاق بهذا النّور المشرق عن شطر الآفاق و نقضوا المیثاق و کفروا به و حاربوا بنفسه و جادلوا بآیاته و کذّبوا ببرهانه و کانوا من المشرکین الی ان قاموا علی قتله کذلک کان شأن هؤلآء الغافلین

فلمّا شهدوا انفسهم عجزآء عن ذلک قاموا علی المکر و یأتون فی کلّ حین بمکر جدید لیضیع به امر اللّه قل فویل لکم تاللّه بذلک یضیع انفسکم و انّ ربّکم الرّحمن لغنیّ عن العالمین و لن یزیده شیء و لن ینقصه امر ان آمنتم فلأنفسکم و ان کفرتم یرجع الیکم و کان ذیله مقدّساً عن دنس المشرکین

ان یا عبد المؤمن باللّه تاللّه لو ارید ان اذکر لک ما ورد علیّ لن تحمله النّفوس و لا العقول و کان اللّه علی ذلک شهید و انّک انت فاحفظ نفسک و لا تعقّب هؤلآء و کن فی امر ربّک لمن المتفکّرین ان اعرف ربّک بنفسه لا بدونه لأنّ دونه لن یکفیک بشیء و یشهد بذلک کلّ الأشیآء ان انت من السّامعین

ان اخرج عن خلف الحجاب باذن ربّک العزیز الوهّاب ثمّ خذ کأس البقآء باسم ربّک العلیّ الأعلی بین الأرض و السّمآء ثمّ اشرب منها و لا تکن من الصّابرین تاللّه حین الّذی یصل الکأس الی شفتاک لیقولنّ اهل ملإ الأعلی بأنّ هنیئاً لک یا ایّها العبد الموقن باللّه و اهل مداین البقآء بأنّ مریئاً لک یا ایّها الشّارب من کأس حبّه و ینادی لسان الکبریآء بأنّ بشری لک یا ایّها العبد بما فزت بما لا فاز به الّا الّذینهم انقطعوا عن کلّ من فی السّموات و الأرض و کانوا من المنقطعین

و امّا ما سألت عن الفطرة فاعلم بأنّ کلّ النّاس قد خلقوا علی فطرة اللّه المهیمن القیّوم و قدّر لکلّ نفس مقادیر الأمر علی ما رقم فی الواح عزّ محفوظ ولکن یظهر کلّ ذلک بارادات انفسکم کما انتم فی اعمالکم تشهدون مثلاً فانظر فیما حرّم علی العباد فی الکتاب من شیء کما انتم فی البیان تنظرون بحیث احلّ اللّه ما اراد بأمره و حرّم ما شآء بسلطانه قل کلّ ذلک فی الکتاب أ فلا تشهدون ولکنّ النّاس بعد علمهم عمّا نهوا عنه هم یرتکبون هل ینسب هذا الی اللّه او الی انفسهم ان انتم تنصفون قل ما من حسنة الّا من عند اللّه و ما من سیّئة الّا من انفسکم أ فلا تعرفون و هذا ما نزل فی کلّ الألواح ان انتم تعلمون بلی انّه عالم بأعمالکم قبل ظهورها کما هو عالم بعد ظهورها و انّه ما من اله الّا هو له الخلق و الأمر و کلّ عنده فی الواح قدس مکنون و هذا العلم لم یکن علّة الفعل فی خلقه کما انّ علمکم بشیء لم یکن علّة لظهوره فیما اردتم او تریدون و علمتم او تعلمون

و اینکه سؤال از خلق شده بود بدان که لمیزل خلق بوده و لایزال خواهد بود لا لأوّله بدایة و لا لآخره نهایة اسم الخالق بنفسه یطلب المخلوق و کذلک اسم الرّبّ یقتضی المربوب

و اینکه در کلمات قبل ذکر شده کان الهاً و لا مألوه و ربّاً و لا مربوب و امثال ذلک معنی آن در جمیع احیان محقّق و این همان کلمه‌ایست که میفرماید کان اللّه و لم یکن معه من شیء و یکون بمثل ما قد کان و هر ذی بصری شهادت میدهد که الآن ربّ موجود و مربوب مفقود یعنی آن ساحت مقدّس است از ماسوی و آنچه در رتبهٔ ممکن ذکر می‌شود محدود است بحدودات امکانیّه و حقّ مقدّس از آن لمیزل بوده و نبوده با او احدی نه اسم و نه رسم و نه وصف و لایزال خواهد بود مقدّس از کلّ ما سواه

مثلاً ملاحظه کن در حین ظهور مظهر کلّیّه قبل از آنکه آن ذات قدم خود را بشناساند و بکلمهٔ امریّه تنطّق فرماید عالم بوده و معلومی با او نبوده و هم‌چنین خالق بوده و مخلوقی با او نه چه که در آن حین قبض روح از کلّ ما یصدق علیه اسم شیء میشود و اینست آن یومی که میفرماید لمن الملک الیوم و نیست احدی مجیب

و امّا ما سألت من العوالم فاعلم بأنّ للّه عوالم لا نهایة بما لا نهایة لها و ما احاط بها احد الّا نفسه العلیم الحکیم تفکّر فی النّوم و انّه آیة الأعظم بین النّاس لو یکوننّ من المتفکّرین مثلاً انّک تری فی نومک امراً فی لیل و تجده بعینه بعد سنة او سنتین او ازید من ذلک او اقلّ و لو یکون العالم الّذی انت رأیت فیه ما رأیت هذا العالم الّذی تکون فیه فیلزم ما رأیت فی نومک یکون موجوداً فی هذا العالم فی حین الّذی تراه فی النّوم و تکون من الشّاهدین مع انّک تری امراً لم یکن موجوداً فی العالم و یظهر من بعد اذاً حقّق بأنّ عالم الّذی انت رأیت فیه ما رأیت یکون عالماً آخر الّذی لا له اوّل و لا آخر و انّک ان تقول هذا العالم فی نفسک و مطویّ فیها بأمر من لدن عزیز قدیر لحقّ و لو تقول بأن الرّوح لا تجرّد عن العلایق فی النّوم سیّره اللّه فی عالم الّذی یکون مستوراً فی سرّ هذا العالم لحقّ و انّ للّه عالم بعد عالم و خلق بعد خلق و قدّر فی کلّ عالم ما لا یحصیه احد الّا نفسه المحصی العلیم و انّک فکّر فیما القیناک لتعرف مراد اللّه ربّک و ربّ العالمین و فیه کنز اسرار الحکمة و انّا ما فصّلناه لحزن الّذی احاطنی من الّذین خلقوا بقولی ان انتم من السّامعین

و امّا ما سألت بنی نوع انسانی بعد از موت ظاهری غیر از انبیا و اولیا آیا همین تعیّن و تشخّص و ادراک و شعوری که قبل از موت در او موجود است بعد از موت هم باقی است یا زائل میشود و بر فرض بقا چگونه است که در حال حیات فی‌الجمله صدمه که بمشاعر انسانی وارد میشود از قبیل بیهوشی و مرض شدید شعور و ادراک از او زایل میشود و موت که انعدام ترکیب و عناصر است چگونه میشود که بعد او تشخّص و شعوری متصوّر شود با آنکه آلات بتمامها از هم پاشیده انتهی

معلوم آن جناب بوده که روح در رتبهٔ خود قائم و مستقرّ است و اینکه در مریض ضعف مشاهده میشود بواسطهٔ اسباب مانعه بوده والّا در اصل ضعف بروح راجع نه مثلاً در سراج ملاحظه نمائید مضیء و روشن است ولکن اگر حائلی مانع شود در این صورت نور او ممنوع مع آنکه در رتبهٔ خود مضیء بوده ولکن باسباب مانعه اشراق نور منع شده و هم‌چنین مریض در

حالت مرض ظهور قدرت و قوّت روح بسبب اسباب حائله ممنوع و مستور ولکن بعد از خروج از بدن بقدرت و قوّت و غلبهٔی ظاهر که شبه آن ممکن نه و ارواح لطیفهٔ طیّبهٔ مقدّسه بکمال قدرت و انبساط بوده و خواهند بود

مثلاً اگر سراج در تحت فانوس حدید واقع شود ابداً نور او در خارج ظاهر نه مع آنکه در مقام خود روشن بوده در آفتاب خلف سحاب ملاحظه فرمائید که در رتبهٔ خود روشن و مضیء است ولکن نظر بسحاب حائله نور او ضعیف مشاهده میشود و همین آفتاب را روح انسانی ملاحظه فرمائید و جمیع اشیاء را بدن او که جمیع بدن بافاضه و اشراق آن نور روشن و مضیء ولکن این مادامی است که اسباب مانعهٔ حائله منع ننماید و حجاب نشود و بعد از حجاب ظهور نور شمس ضعیف مشاهده میشود

چنانچه ایّامی که غمام حایل است اگرچه ارض بنور شمس روشن است ولکن آن روشنی ضعیف بوده و خواهد بود و بعد از رفع سحاب انوار شمس بکمال ظهور مشهود و در دو حالت شمس در رتبهٔ خود علی حدّ واحد بوده همچنین است آفتاب نفوس که باسم روح مذکور شده و میشود

و همچنین ملاحظه در ضعف وجود ثمره نمائید در اصل شجره که قبل از خروج از شجر مع آنکه در شجر است بشأنی ضعیف که ابداً مشاهده نمیشود و اگر نفسی آن شجر را قطعه قطعه نماید ذرّهٔی از ثمر و صورت آن نخواهد یافت ولکن بعد از خروج از شجر بطراز بدیع و قوّت منیع ظاهر چنانچه در اثمار ملاحظه میشود و بعضی از فواکه است که بعد از قطع از سدره لطیف میشود

و امّا ما سألت عن الرّوح و بقائه بعد صعوده اعلم انّه یصعد حین ارتقائه الی ان یحضر بین یدی اللّه فی هیکل لا تغیّره القرون و الأعصار و لا حوادث العالم و ما یظهر فیه و یکون باقیاً بدوام ملکوت اللّه و سلطانه و جبروته و اقتداره و منه تظهر آثار اللّه و صفاته و عنایة اللّه و الطافه انّ القلم لا یقدر ان یتحرّک علی ذکر هذا المقام و علوّه و سموّه علی ما هو علیه و تدخله ید الفضل الی مقام لا یعرف بالبیان و لا یذکر بما فی الامکان طوبی لروح خرج من البدن مقدّساً عن شبهات الأمم انّه یتحرّک فی هوآء ارادة ربّه و یدخل فی الجنّة العلیا و تطوفه طلعات الفردوس الأعلی و یعاشر مع انبیآء اللّه و اولیائه و یتکلّم معهم و یقصّ لهم ما ورد علیه فی سبیل اللّه ربّ العالمین لو یطّلع احد علی ما قدّر له فی عوالم اللّه ربّ العرش و الثّری لیشتعل فی الحین شوقاً لذاک المقام الأمنع الأرفع الأقدس الأبهی.... انّه لا یوصف و لا ینبغی ان یذکر الّا علی قدر معلوم انبیا و مرسلین محض هدایت خلق بصراط مستقیم حقّ آمده‌اند و مقصود آنکه عباد تربیت شوند تا در حین صعود با کمال تقدیس و تنزیه و انقطاع قصد رفیق اعلی نمایند لعمر اللّه اشراقات آن ارواح سبب ترقّیات عالم و مقامات امم است ایشانند مایهٔ وجود و علّت عظمی از برای ظهورات و صنایع عالم بهم تمطر السّحاب و تنبت الأرض هیچ شیء از اشیاء بی سبب و علّت و مبدء موجود نه و سبب اعظم ارواح مجرّده بوده و خواهد بود و فرق این عالم با آن عالم مثل فرق عالم جنین و این عالم است باری بعد از صعود بین یدی اللّه حاضر میشود بهیکلی که لایق بقا و قابل آن عالم است این بقا بقاء زمانیست نه بقاء ذاتی چه که مسبوقست بعلّت و بقاء ذاتی غیر مسبوق و آن مخصوص است بحقّ جلّ جلاله طوبی للعارفین اگر در اعمال انبیا تفکّر نمائی بیقین مبین شهادت میدهی که غیر این عالم عالمهاست حکمای ارض چنانچه در لوح حکمت از قلم اعلی نازل اکثری بآنچه در کتب الهی نازل قائل و معترفند ولکن طبیعیّین که بطبیعت قائلند در بارهٔ انبیا نوشته‌اند که ایشان حکیم بوده‌اند و نظر بتربیت عباد ذکر مراتب جنّت و نار و ثواب و عذاب نموده‌اند حال ملاحظه نمائید جمیع در هر عالمی که بوده و هستند انبیا را مقدّم بر کل میدانند

بعضی آن جواهر مجرّده را حکیم میگویند و برخی من قبل اللّه میدانند حال امثال این نفوس اگر عوالم الهی را منحصر باین عالم میدانستند هرگز خود را بدست اعدا نمیدادند و عذاب و مشقّاتی که شبه و مثل نداشته تحمّل نمیفرمودند

اینکه از حقیقت نفس سؤال نمودید انّها آیة الهیّة و جوهرة ملکوتیّة الّتی عجز کلّ ذی علم عن عرفان حقیقتها و کلّ ذی عرفان عن معرفتها انّها اوّل شیء حکی عن اللّه موجده و اقبل الیه و تمسّک به و سجد له در اینصورت بحقّ منسوب و باو راجع و من غیر آن بهوی منسوب و باو راجع

الیوم هر نفسی شبهات خلق او را از حقّ منع ننمود و ضوضاء علما و سطوة امرا او را محجوب نساخت او از آیات کبری لدی اللّه مالک الوری محسوب و در کتاب الهی از قلم اعلی مسطور طوبی لمن فاز بها و عرف شأنها و مقامها

در مراتب نفس از امّاره و لوّامه و ملهمه و مطمئنّه و راضیه و مرضیّه و امثال آن از قبل ذکر شده و کتب قوم مشحون است از این اذکار قلم اعلی اقبال بذکر این مراتب نداشته و ندارد نفسی که الیوم للّه خاضع است و باو متمسّک کلّ الأسمآء اسمائها و کلّ المقامات مقاماتها

و در حین نوم تعلّق بشیء خارج نداشته و ندارد در مقام خود ساکن و مستریح جمیع امور باسباب ظاهر و باهر و باسباب مقامات سیر و ادراک و مشاهده مختلف میشود

در بصر ملاحظه نمائید جمیع اشیاء موجوده از ارض و سماء و اشجار و انهار و جبال کل را مشاهده مینماید و بیک سبب جزئی از جمیع محروم تعالی من خلق الأسباب و تعالی من علّق الأمور بها کلّ شیء من الأشیآء باب لمعرفته و آیة لسلطانه و ظهور من اسمائه و دلیل لعظمته و اقتداره و سبیل الی صراطه المستقیم....

انّ النّفس علی ما هی علیه آیة من آیات اللّه و سرّ من اسرار اللّه او است آیة کبری و مخبری که خبر میدهد از عوالم الهی در او مستور است آنچه که عالم حال استعداد ذکر آن را نداشته و ندارد ان انظر الی نفس اللّه القائمة علی السّنن و النّفس الأمّارة الّتی قامت علی الاعراض و تنهی النّاس عن مالک الأسمآء و تأمرهم بالبغی و الفحشآء الا انّها فی خسران مبین....

و اینکه سؤال نمودید روح بعد از خراب بدن بکجا راجع میشود اگر بحقّ منسوب است برفیق اعلی راجع لعمر اللّه بمقامی راجع میشود که جمیع السن و اقلام از ذکرش عاجز است هر نفسی که در امر اللّه ثابت و راسخ است او بعد از صعود جمیع عوالم از او کسب فیض مینماید او است مایهٔ ظهور عالم و صنایع او و اشیاء ظاهرهٔ در او بامر سلطان حقیقی و مربّی حقیقی در خمیر ملاحظه نمائید که محتاج است بمایه و ارواح مجرّده مایهٔ عالمند تفکّر و کن من الشّاکرین

این مقامات و همچنین مقامات نفس در الواح شتّی ذکر شده او است آیتی که از دخول و خروج مقدّس است و او است ساکن طائر و سائر قاعد شهادت میدهد بر عالمی که از برای او اوّل و آخر است و همچنین بر عالمی که مقدّس از اوّل و آخر است در این لیل امری مشاهده مینمائی و بعد از بیست سنه او ازید او اقلّ بعینه آن را مشاهده مینمائی حال ملاحظه کن این چه عالمی است تفکّر فی حکمة اللّه و ظهوراته....

در آثار صنع ملاحظه نما و تفکّر کن خاتم انبیا میفرماید زدنی فیک تحیّراً

و ما ذکرت فی انتهآء عالم الأجسام عرفان این مقام معلّق است بابصار ناظرین در مقامی متناهی و در مقامی مقدّس از آن حقّ لم‌یزل بوده و خواهد بود و همچنین خلق الّا انّ الثّانی مسبوق بالعلّة در اینصورت حکم توحید ثابت و محقّق

و اینکه از افلاک سؤال نمودید اوّلاً باید معلوم شود که مقصود از ذکر افلاک و سماء که در کتب قبل و بعد مذکور چیست و هم‌چنین ربط و اثر آن بعالم ظاهر بچه نحو جمیع عقول و افئده در این مقام متحیّر و مبهوت ما اطّلع بها الّا اللّه وحده حکما که عمر دنیا را بچندین هزار سال تعبیر نموده‌اند در این مدّت سیّارات را احصا ننموده‌اند چه مقدار اختلاف در اقوال قبل و بعد ظاهر و مشهود و لکلّ ثوابت سیّارات و لکلّ سیّارة خلق عجز عن احصائه المحصون

یا ایّها النّاظر الی وجهی امروز افق اعلی مشرق و ندآء اللّه مرتفع قد انزلنا فی الألواح لیس الیوم یوم السّؤال ینبغی لمن سمع النّدآء من الأفق الأعلی یقوم و یقول لبّیک لبّیک یا اله الأسمآء لبّیک لبّیک یا فاطر السّمآء اشهد انّ بظهورک ظهر ما کان مکنوناً فی کتب اللّه و مستوراً فی صحف المرسلین

۸۳

ملاحظه در نفس ناطقه که ودیعهٔ ربّانیّه است در انفس انسانیّه نمائید مثلاً در خود ملاحظه نما که حرکت و سکون و اراده و مشیّت و دون آن و فوق آن و هم‌چنین سمع و بصر و شمّ و نطق و مادون آن از حواسّ ظاهره و باطنه جمیع بوجود آن موجودند چنانچه اگر نسبت او از بدن اقلّ من آن مقطوع شود جمیع این حواسّ از آثار و افعال خود محجوب و ممنوع شوند و این بسی واضح و معلوم بوده که اثر جمیع این اسباب مذکوره منوط و مشروط بوجود نفس ناطقه که آیهٔ تجلّی سلطان احدیّه است بوده و خواهد بود چنانچه از ظهور او جمیع این اسماء و صفات ظاهر و از بطون آن جمیع معدوم و فانی شوند

حال اگر گفته شود او بصر است او مقدّس از بصر است چه که بصر باو ظاهر و بوجود او قائم و اگر بگوئی سمع است مشاهده میشود که سمع بتوجّه باو مذکور

و کذلک دون آن از کلّ ما یجری علیه الأسمآء و الصّفات که در هیکل انسانی موجود و مشهود است و جمیع این اسماء مختلفه و صفات ظاهره از این آیهٔ احدیّه ظاهر و مشهود ولکن او بنفسها و جوهریّتها مقدّس از کلّ این اسماء و صفات بوده بلکه دون آن در ساحت او معدوم صرف و مفقود بحت است

و اگر الی ما لا نهایه بعقول اوّلیّه و آخریّه در این لطیفهٔ ربّانیّه و تجلّی عزّ صمدانیّه تفکّر نمائی البتّه از عرفان او کما هو حقّه خود را عاجز و قاصر مشاهده نمائی و چون عجز و قصور خود را از بلوغ بعرفان آیهٔ موجودهٔ در خود مشاهده نمودی البتّه عجز خود و عجز ممکنات را از عرفان ذات احدیّه و شمس عزّ قدمیّه بعین سر و سرّ ملاحظه نمائی و اعتراف بر عجز در این مقام از روی بصیرت منتها مقام عرفان عبد است و منتها بلوغ عباد

۸۴

حقّ را مقدّس از کلّ مشاهده کن او است مجلّی بر کلّ و مقدّس از کلّ اصل معنی توحید این است که حقّ وحده را مهیمن بر کلّ و مجلّی بر مرایای موجودات مشاهده نمائید کلّ را قائم باو و مستمدّ از او دانید این است معنی توحید و مقصود از آن

بعضی از متوهّمین باوهام خود جمیع اشیاء را شریک حقّ نموده‌اند و معذلک خود را اهل توحید شمرده‌اند لا ونفسه الحقّ آن نفوس اهل تقلید و تقیید و تحدید بوده و خواهند بود

توحید آن است که یک را یک دانند و مقدّس از اعداد شمرند نه آنکه دو را یک دانند

و جوهر توحید آنکه مطلع ظهور حقّ را با غیب منیع لایدرک یک دانی باین معنی که افعال و اعمال و اوامر و نواهی او را از او دانی من غیر فصل و وصل و ذکر و اشارة اینست منتها مقامات مراتب توحید طوبی لمن فاز به و کان من الرّاسخین

ای بندگان سزاوار آنکه در این بهار جان‌فزا از باران نیسان یزدانی تازه و خرّم شوید خورشید بزرگی پرتو افکنده و ابر بخشش سایه گسترده بابهره کسی که خود را بی‌بهره نساخت و دوست را در این جامه بشناخت

بگو ای مردمان چراغ یزدان روشن است آن را بیادهای نافرمانی خاموش منمائید روز ستایش است بآسایش تن و آلایش جان میردازید اهریمنان در کمین‌گاهان ایستاده‌اند آگاه باشید و بروشنی نام خداوند یکتا خود را از تیرگیها آزاد نمائید دوست‌بین باشید نه خودبین

بگو ای گمراهان پیک راست‌گو مژده داد که دوست میآید اکنون آمد چرا افسرده‌اید آن پاک‌پوشیده بی‌پرده آمد چرا پژمرده‌اید آغاز و انجام جنبش و آرام آشکار امروز آغاز در انجام نمودار و جنبش از آرام پدیدار این جنبش از گرمی گفتار پروردگار در آفرینش هویدا شده هر که این گرمی یافت بکوی دوست شتافت و هر که نیافت بیفسرد افسردنی که هرگز برنخاست امروز مرد دانش کسی است که آفرینش او را از بینش بازنداشت و گفتار او را از کردار دور ننمود مرده کسی که از این باد جان‌بخش در این بامداد دلکش بیدار نشد و بسته مردی که گشاینده را نشناخت و در زندان آز سرگردان بماند

ای بندگان هر که از این چشمه چشید بزندگی پاینده رسید و هر که ننوشید از مردگان شمرده شد بگو ای زشت‌کاران آز شما را از شنیدن آواز بی‌نیاز دور نمود او را بگذارید تا راز کردگار بیابید و او مانند آفتاب جهانتاب روشن و پدیدار است

بگو ای نادانان گرفتاری ناگهان شما را از پی کوشش نمائید تا بگذرد و بشما آسیب نرساند اسم بزرگ خداوند که ببزرگی آمده بشناسید او است داننده و دارنده و نگهبان

و امّا ما سألت من الأرواح و اطّلاع بعضها علی بعض بعد صعودها فاعلم انّ اهل البهآء الّذین استقرّوا علی السّفینة الحمرآء اولئک یعاشرون و یؤانسون و یجالسون و یطیرون و یقصدون و یصعدون کأنّهم نفس واحدة الا انّهم هم المطّلعون و هم النّاظرون و هم العارفون کذلک قضی الأمر من لدن علیم حکیم

اهل بهاء که در سفینهٔ الهیّه ساکنند کل از احوال یکدیگر مطّلع و با هم مأنوس و مصاحب و معاشر این مقام منوط بایقان و اعمال نفوس است نفوسی که در یک درجه واقفند مطّلعند از کمّیّات و کیفیّات و درایج و مقامات یکدیگر و نفوسی که در تحت این نفوس واقعند کما هو حقّه بر مراتب و مقامات نفوس عالیهٔ از خود اطّلاع نیابند لکلّ نصیب عند ربّک طوبی لنفس توجّه الی اللّه و استقام فی حبّه الی ان طار روحه الی اللّه الملک المقتدر الغفور الرّحیم

و امّا ارواح کفّار لعمری حین الاحتضار یعرفون ما فات عنهم و ینوحون و یتضرّعون و کذلک بعد خروج ارواحهم من ابدانهم

این بسی معلوم و واضح است که کل بعد از موت مطّلع بافعال و اعمال خود خواهند شد قسم بآفتاب افق اقتدار که اهل حقّ را در آن حین فرحی دست دهد که ذکر آن ممکن نه و هم‌چنین اصحاب ضلال را خوف و اضطراب و وحشتی رو نماید که فوق آن متصوّر نه نیکوست حال نفسی که رحیق لطیف باقی ایمان را از ید عنایت و الطاف مالک ادیان گرفت و آشامید....

الیوم باید احبّای الهی ناظر بظهور و ما یظهر منه باشند بعضی روایات قبلیّه اصلی نداشته و ندارد و آنچه هم ملل قبل ادراک کرده‌اند و در کتب ذکر نموده‌اند اکثر آن بهوای نفس بوده چنانچه مشاهده نموده‌اید که آنچه در دست ناس موجود است از معانی و تأویلات کلمات الهیّه اکثری بغیر حقّ بوده چنانچه بعد از خرق حجاب بعضی معلوم و واضح شد و تصدیق نمودند که کلمه‌ئی از کلمات الهیّه را ادراک ننموده بودند

مقصود آنکه اگر احبّای الهی قلب و سمع را از آنچه از قبل شنیده‌اند طاهر نمایند و بتمام توجّه بمطلع امر و ما ظهر من عنده ناظر شوند عنداللّه احبّ بوده....

احمد و کن من الشّاکرین کبّر من قبلی احبّائی الّذین اختصّهم اللّه لحبّه و جعلهم من الفائزین و الحمد للّه ربّ العالمین

و اینکه سؤال شده بود که چگونه ذکر انبیای قبل از آدم ابوالبشر و سلاطین آن ازمنه در کتب تواریخ نیست عدم ذکر دلیل بر عدم وجود نبوده و نیست نظر بطول مدّت و انقلابات ارض باقی نمانده

و از این گذشته قبل از آدم ابوالبشر قواعد تحریر و رسومی که حال مابین ناس است نبوده و وقتی بود که اصلاً رسم تحریر نبود قسم دیگر معمول بوده و اگر تفصیل ذکر شود بیان بطول انجامد

ملاحظه در اختلاف بعد از آدم نمائید که در ابتدا این السن معروفهٔ مذکوره در ارض نبوده و هم‌چنین این قواعد معموله بلسانی غیر این السن مذکوره تکلّم مینمودند و اختلاف السن در ارضی که به بابل معروف است از بعد وقوع یافت لذا آن ارض به بابل نامیده شد ای تبلبل فیها اللّسان ای اختلفت

و بعد لسان سریانی مابین ناس معتبر بوده و کتب الهی از قبل بآن لسان نازل تا ایّامی که خلیل الرّحمن از افق امکان بانوار سبحانی ظاهر و لایح گشت آن حضرت حین عبور از نهر اردن تکلّم بلسان و سمّی عبرانیّاً چون در عبور خلیل الرّحمن بآن تنطّق فرمود لذا عبرانی نامیده شد و کتب و صحف الهیّه بعد بلسان عبرانی نازل و مدّتی گذشت و بلسان عربی تبدیل شد....

حال ملاحظه نمائید بعد از آدم چه قدر لسان و بیان و قواعد خطّیّه مختلف شده تا چه رسد بقبل از آدم

مقصود از این بیانات آنکه لم‌یزل حقّ در علوّ امتناع و سموّ ارتفاع خود مقدّس از ذکر ما سواه بوده و خواهد بود و خلق هم بوده و مظاهر عزّ احدیّه و مطالع قدس باقیه در قرون لا اوّلیّه مبعوث شده‌اند و خلق را بحقّ دعوت فرموده‌اند ولکن نظر باختلافات و تغییر احوال عالم بعضی اسماء و اذکار باقی نمانده

در کتب ذکر طوفان مذکور و در آن حادثه آنچه بر روی ارض بوده جمیع غرق شده چه از کتب تواریخ و چه غیره و هم‌چنین انقلابات بسیار شده که سبب محو بعضی امور محدثه گشته و از این مراتب گذشته در کتب تواریخ موجودهٔ در ارض اختلاف مشهود است و نزد هر ملّتی از ملل مختلفه از عمر دنیا ذکری مذکور و وقایعی مسطور بعضی از هشت‌هزار سال تاریخ دارند و بعضی بیشتر و بعضی دوازده‌هزار سال و اگر کسی کتاب جوک دیده باشد مطّلع میشود که چه مقدار اختلاف مابین کتب است

انشآءاللّه باید بمنظر اکبر ناظر شد و توجّه را از جمیع این اختلافات و اذکار برداشت

فاعلموا بأنّ اصل العدل و مبدأه هو ما يأمر به مظهر نفس اللّه فی يوم ظهوره لو انتم من العارفين قل انّه لميزان العدل بين السّموات و الأرضين و انّه لو يأتی بأمر يفزع من فی السّموات و الأرض انّه لعدل مبين و انّ فزع الخلق لم يكن الّا كفزع الرّضيع من الفطام لو انتم من النّاظرين لو اطّلع النّاس بأصل الأمر لم يجزعوا بل استبشروا و كانوا من الشّاكرين

۸۹

فاعلم بأنّک كما ايقنت بأنّ لا نفاد لكلماته تعالی ايقن بأنّ لمعانيها لا نفاد ايضاً ولكن عند مبيّنها و خزنة اسرارها و الّذين ينظرون الكتب و يتّخذون منها ما يعترضون به علی مطلع الولاية انّهم اموات غير احيآء ولو يمشون و يتكلّمون و يأكلون و يشربون

فآه آه لو يظهر ما كنز فی قلب البهآء عمّا علّمه ربّه مالک الأسمآء لينصعق الّذين تراهم علی الأرض

كم من معان لا تحويها قمص الألفاظ و كم منها ليست لها عبارة و لم تعط بياناً و لا اشارةً و كم منها لا يمكن بيانها لعدم حضور اوانها كما قيل لا كلّ ما يعلم يقال و لا كلّ ما يقال حان وقته و لا كلّ ما حان وقته حضر اهله

و منها ما يتوقّف ذكره علی عرفان المشارق الّتی فيها فصّلنا العلوم و اظهرنا المكتوم نسأل اللّه بأن يوفّقک و يؤيّدک علی عرفان المعلوم لتنقطع عن العلوم لأنّ طلب العلم بعد حصول المعلوم مذموم تمسّک بأصل العلم و معدنه لتری نفسک غنيّاً عن الّذين يدّعون العلم من دون بيّنة و لا كتاب منير

۹۰

آنچه در آسمانها و زمين است محالّ بروز صفات و اسمای الهی هستند چنانچه در هر ذرّه آثار تجلّی آن شمس حقيقی ظاهر و هويداست كه گويا بدون ظهور آن تجلّی در عالم ملكی هيچ شیء بخلعت هستی مفتخر نيايد و بوجود مشرّف نشود چه آفتابهای معارف كه در ذرّه مستور شده و چه بحرهای حكمت كه در قطره پنهان گشته خاصّه انسان كه از بين موجودات باين خلع تخصيص يافته و باين شرافت ممتاز گشته چنانچه جميع صفات و اسمای الهی از مظاهر انسانی بنحو اكمل و اشرف ظاهر و هويداست و كلّ اين اسماء و صفات راجع باوست اينست كه فرموده الانسان سرّی و انا سرّه و آيات متواتره كه مدلّ و مشعر بر اين مطلب رقيق لطيف است در جميع كتب سماويّه و صحف الهيّه مسطور و مذكور است چنانچه ميفرمايد سنريهم آياتنا فی الآفاق و فی انفسهم و در مقام ديگر ميفرمايد و فی انفسكم أ فلا تبصرون و در مقام ديگر ميفرمايد و لا تكونوا كالّذين نسوا اللّه فأنساهم انفسهم چنانچه سلطان بقا روح من فی سرادق العمآء فداه ميفرمايد من عرف نفسه فقد عرف ربّه

... باری از اين بيانات معلوم شد كه جميع اشياء حاكی از اسماء و صفات الهيّه هستند هر كدام بقدر استعداد خود مدلّ و مشعرند بر معرفت الهيّه بقسمی كه احاطه كرده است ظهورات صفاتيّه و اسمائيّه همهٔ غيب و شهود را اينست كه ميفرمايد أ يكون لغيرک من الظّهور ما ليس لک حتّی يكون هو المظهر لک عميت عين لا تراک و باز سلطان بقا ميفرمايد ما رأيت شيئاً الّا و قد رأيت اللّه فيه او قبله او بعده و در روايت كميل نور اشرق من صبح الأزل فيلوح علی هياكل التّوحيد آثاره و انسان كه اشرف و اكمل مخلوقات است اشدّ دلالةً و اعظم حكايةً است از ساير معلومات و اكمل انسان و افضل و الطف او مظاهر شمس حقيقتند بلكه ماسوای ايشان موجودند بارادهٔ ايشان و متحرّكند بافاضهٔ ايشان

۹۱

و از جملهٔ ادلّه بر اثبات اين امر آنكه در هر عهد و عصر كه غيب هويّه در هيكل بشريّه ظاهر ميشد بعضی از مردمی كه معروف نبودند و علاقه بدنيا و جهتی نداشته‌اند بضياء شمس نبوّت مستضیء و بانوار قمر هدايت مهتدی ميشدند و بلقآء اللّه فائز

میگشتند لهذا این بود که علمای عصر و اغنیای عهد استهزاء مینمودند چنانچه از لسان آن گمراهان میفرماید فقال الملأ الّذین کفروا من قومه ما نراک الّا بشراً مثلنا و ما نراک اتّبعک الّا الّذینهم اراذلنا بادی الرّأی و ما نری لکم علینا من فضل بل نظنّکم کاذبین اعتراض مینمودند و بآن مظاهر قدسیّه میگفتند که متابعت شما نکرده مگر اراذل ما که اعتنائی بشأن آنها نیست و مقصودشان این بوده که علما و اغنیا و معارف قوم بشما ایمان نیاوردند و باین دلیل و امثال آن استدلال بر بطلان من له الحقّ مینمودند

و امّا در این ظهور اظهر و سلطنت عظمی جمعی از علمای راشدین و فضلای کاملین و فقهای بالغین از کأس قرب و وصال مرزوق شدند و بعنایت عظمی فائز گشتند و از کون و امکان در سبیل جانان گذشتند....

همهٔ اینها مهتدی و مقرّ و مذعن گشتند برای آن شمس ظهور بقسمی که اکثری از مال و عیال گذشتند و برضای ذی الجلال پیوستند و از سر جان برای جانان برخاستند و انفاق نمودند بجمیع آنچه مرزوق گشته بودند بقسمی که سینه‌هاشان محلّ تیرهای مخالفین گشت و سرهاشان زینت سنان مشرکین چنانچه ارضی نماند مگر آنکه از دم این ارواح مجرّده آشامید و سیفی نماند مگر آنکه بگردنهاشان ممسوح گشت و دلیل بر صدق قولشان فعلشان بس آیا شهادت این نفوس قدسیّه که باین طریق جان در راه دوست دادند که همهٔ عالم از ایثار دل و جانشان متحیّر گشتند کفایت نمیکند برای این عبادی که هستند و انکار بعضی عباد که دین را بدرهمی دادند و بقا را بفنا تبدیل نمودند و کوثر قرب را بچشمه‌های شور معاوضه کردند و بجز اخذ اموال ناس مرادی نجویند چنانچه مشاهده میشود که کل بزخارف دنیا مشغول شده‌اند و از ربّ اعلی دور مانده

حال انصاف دهید که شهادت اینها مقبول و مسموعست که قولشان و فعلشان موافق و ظاهرشان و باطنشان مطابق بنحوی که تاهت العقول فی افعالهم و تحیّرت النّفوس فی اصطبارهم و بما حملت اجسادهم و یا شهادت این معرضین که بجز هوای نفس نفسی برنیارند و از قفس ظنونات باطله نجاتی نیافته‌اند و در یوم سر از فراش برندارند مگر چون خفّاش ظلمانی در طلب دنیای فانیه کوشند و در لیل راحت نشوند مگر در تدبیرات امورات دانیه کوشند بتدبیر نفسانی مشغول گشته و از تقدیر الهی غافل شده‌اند روز بجان در تلاش معاشند و شب در تزیین اسباب فراش آیا در هیچ شرع و ملّتی جایز است که باعراض این نفوس محدوده متمسّک شوند و از اقبال و تصدیق نفوسی که از جان و مال و اسم و رسم و ننگ و نام در رضای حقّ گذشته‌اند اغفال نمایند....

و بچه عشق و حبّ و محبّت و ذوق که جان رایگان در سبیل سبحان انفاق نمودند چنانچه بر همه واضح و مبرهن است با وجود این چگونه این امر را سهل شمرند آیا در هیچ عصر چنین امر خطیری ظاهر شد و آیا اگر این اصحاب مجاهد فی‌اللّه نباشند دیگر که مجاهد خواهد بود و آیا اینها طالب عزّت و مکنت و ثروت بودند و آیا مقصودی جز رضای حقّ داشتند و اگر این همه اصحاب با این آثار عجیبه و افعال غریبه باطل باشند دیگر که سزاوار است که دعوی حقّ نماید قسم بخدا که همین فعلشان برای جمیع من علی الأرض حجّت کافی و دلیل وافی است لو کان النّاس فی اسرار الأمر یتفکّرون و سیعلم الّذین ظلموا ایّ منقلب ینقلبون....

حال ملاحظه فرمائید با این شهدای صادق که نصّ کتاب شاهد بر صدق قول ایشانست چنانچه دیده‌اید که همه جان و مال و زن و فرزند و کلّ مایملک را انفاق نموده‌اند و باعلی غرف رضوان عروج فرمودند شهادت این طلعات عالیه و انفس منقطعه بر تصدیق این امر عالی متعالی مقبول نیست و شهادت این گروه که برای ذهب از مذهب گذشته‌اند و برای جلوس بر صدر از اوّل ماصدر احتراز جسته‌اند بر بطلان این نور لائح جایز و مقبولست با اینکه جمیع مردم ایشان را شناخته‌اند و اینقدر ادراک نموده‌اند که از ذرّه‌ئی از اعتبار ظاهری ملکی در سبیل دین الهی نمیگذرند تا چه رسد بجان و مال و غیره

کتاب الهی ظاهر و کلمه ناطق ولکن نفوسی که باو متمسّک و سبب و علّت انتشار گردند مشاهده نمی‌شود الّا قلیل و آن قلیل اکسیر احمر است از برای نحاس عالم و دریاق اکبر از برای صحّت بنی‌آدم حیات باقیه منوط بقبول این امر اعزّ ابدع اعلی است

ای دوستان الهی بشنوید ندای مظلوم را و بآنچه سبب ارتفاع امر الهی است تمسّک نمائید انّه یهدی من یشآء الی صراطه المستقیم این امریست ضعیف از او بطراز قوّت ظاهر و فقیر باکلیل غنا مزیّن

بکمال روح و ریحان بمشورت تمسّک نمائید و باصلاح عالم و انتشار امر مالک قدم عمر گرانمایه را مصروف دارید انّه یأمر الکلّ بالمعروف و ینهی عن کلّ ما یضیع به مقام الانسان

کلّ اشیاء در مقامی آیات الهی بوده و خواهند بود علی قدر مراتبها در مقام تجلّی سلطان مجلّی در ملکوت اسماء و صفات از برای کلّ اثبات آیتیّت میشود در اینصورت غیر آیات چیزی مشهود نه تا قرب و بعد تصوّر شود ... و اگر دست قدرت الهیّه آیتیّت اشیاء را اخذ نماید لا تری فی الملک من شیء

چه قدر پاک و مقدّس است پروردگار تو و چه قدر عظیم است سلطنت و غلبهٔ او و آیات تکوینیّه و آفاقیّه که مظاهر اسماء و صفات او تعالی شأنه هستند در یک مقام مقدّسند از قرب و بعد تا چه رسد بذاته تعالی....

ولکن مقصود شاعر از این بیت که

دوست نزدیکتر از من بمن است

وین عجب‌تر که من از وی دورم

... حقّ فرموده که من بانسان نزدیکترم از رگ گردن او باو لذا میگوید با وجود آنکه تجلّی حضرت محبوب از رگ گردن من بمن نزدیکتر است مع ایقان من باین مقام و اقرار من باین رتبه من از او دورم یعنی قلب که مقرّ استواء رحمانی است و عرش تجلّی ربّانی از ذکر او غافل است و بذکر غیر مشغول از او محجوب و بدنیا و آلای آن متوجّه

و حقّ بنفسه قرب و بعد ندارد مقدّس است از این مقامات و نسبت او بکلّ علی حدّ سوآء بوده این قرب و بعد از مظاهر ظاهر

این مسلّم است که قلب عرش تجلّی رحمانی است چنانچه در احادیث قدسیّهٔ قبلیّه این مقام را بیان فرمودیم لا یسعنی ارضی و لا سمائی ولکن یسعنی قلب عبدی المؤمن و قلب که محلّ ظهور ربّانی و مقرّ تجلّی رحمانی است بسا میشود که از مجلّی غافل است در حین غفلت از حقّ بعید است و اسم بعید بر او صادق و در حین تذکّر بحقّ نزدیک است و اسم قریب بر او جاری

و دیگر ملاحظه نما که بسا میشود که انسان از خود غافل است ولکن احاطهٔ علمیّهٔ حقّ لازال محیط و اشراق تجلّی شمس مجلّی ظاهر و مشهود لذا البتّه او اقرب بوده و خواهد بود چه که او عالم و ناظر و محیط و انسان غافل و از اسرار ما خلق فیه محجوب....

و از ذکر اینکه کلّ اشیاء آیات الهی بوده توهّم نرود که نعوذ باللّه خلق از سعید و شقیّ و مشرک و موحّد در یک مقامند و یا آنکه حقّ جلّ و عزّ را با خلق نسبت و ربط بوده چنانچه بعضی از جهّال بعد از ارتقاء بسموات اوهام خود توحید را

آن دانسته‌اند که کلّ آیات حقّند من غیر فرق و از این رتبه هم بعضی تجاوز نموده‌اند و آیات را شریک و شبیه نموده‌اند سبحان اللّه انّه واحد فی ذاته و واحد فی صفاته ما سواه معدوم عند تجلّی اسم من اسمائه و ذکر من اذکاره و کیف نفسه

فواسمی الرّحمن که قلم اعلی از ذکر این کلمات مضطرب و متزلزل است از برای قطرهٔ فانیه نزد تموّجات بحر اعظم باقی چه شأن مشاهده میشود حدوث و عدم را تلقاء قدم چه ذکری بوده استغفر اللّه العظیم از این چنین عقاید و اذکار بگو ای قوم موهوم را با قیّوم چه مناسبت و خلق را با حقّ چه مشابهت که باثر قلم او خلق شده‌اند و این اثر هم از کلّ مقدّس و منزّه و مبرّا

و از این مقام گذشته در مقام آیات ملاحظه کن که شمس یکی از آیات الهی است آیا میشود او را با ظلمت در یک مقام ملاحظه نمود لا فونفسه الحقّ لا یتکلّم احد بذلک الّا من ضاق قلبه و زاغ بصره بگو در خود ملاحظه کنید اظفار و چشم هر دو از شما است آیا این دو نزد شما در یک رتبه و یک شأن بوده اگر گفته شود بلی قل کذبتم بربّی الأبهی چه که آن را قطع میکنید و این را مثل جان عزیز دارید

تجاوز از رتبه و مقام جایز نه حفظ مراتب لازم یعنی هر شیء در مقام خود مشاهده شود

بلی وقتی که شمس اسم مؤثّرم بر کلّ اشیاء تجلّی فرموده در هر شیء اثر و ثمری علی قدر مقدور ظاهر چنانچه ملاحظه میشود که سمّ با اینکه مهلک است معذلک در مقام خود اثری و نفعی از او مشهود و این اثر در اشیاء از اثر این اسم مبارک است سبحان خالق الأسمآء و الصّفات شجر یابس را بسوزانند و شجرهٔ طریّهٔ رطبیّه را در ظلّش مأوی گیرند و از اثمارش متنعّم شوند

در احیان مظاهر الهیّه اکثری از بریّه بامثال این کلمات نالائقه ناطق چنانچه در کتب الهیّه و صحف منزله تفصیل آن نازل

توحید آن است که در کلّ آیهٔ تجلّی حقّ مشاهده کنند نه آنکه خلق را حقّ دانند

مثلاً تجلّی شمس اسم ربّ را در کلّ ملاحظه نمائید چه که در کلّ آثار تجلّی این اسم مشهود است و تربیت کلّ منوط باو و تربیت هم دو قسم است یک قسم آن محیط بر کلّ است و کلّ را تربیت میفرماید و رزق میدهد چنانچه خود را ربّ العالمین فرموده و قسم دیگر مخصوص بنفوسی است که در ظلّ این اسم در این ظهور اعظم وارد شده‌اند ولکن نفوس خارجه از این مقام محروم و از مائدهٔ احدیّه که از سماء فضل این اسم اعظم نازل ممنوعند چه نسبت است آن نفوس را مع این نفوس لو کشف الغطآء لینصعق من فی الأکوان من مقامات الّذین توجّهوا الی اللّه و انقطعوا فی حبّه عن العالمین و موحّد در این دو طائفه تجلّی این دو اسم را ملاحظه مینماید بقسمی که مذکور شد چه که اگر اخذ تجلّی شود کلّ هالک خواهند بود

و همچنین در تجلّی شمس اسم احد ملاحظه کن که بر کلّ اشراق فرموده یعنی در کلّ آیهٔ توحید الهی ظاهر چنانچه کلّ مدلّند بر حقّ و سلطنت او و وحدت او و قدرت او و این تجلّی رحمت او است که سبقت گرفته کلّ را ولکن نفوس مشرکه از این تجلّی غافل و از شریعهٔ قرب و لقا محروم چنانچه مشاهده میشود جمیع ملل مختلفه بوحدانیّت او مقرّ و بفردانیّت او معترف اگر آیهٔ توحید الهی در آن نفوس نمیبود هرگز مقرّ باین کلمهٔ مبارکهٔ لا اله الّا هو نبودند معذلک غافل و بعیدند و عنداللّه از موحّدین محسوب نه چه که سلطان مجلّی را ادراک ننموده‌اند

و در مقامی این تجلّی که در مشرکین ظاهر اثر اشراق موحّدین است لا یعرف ذلک الّا اولو الألباب ولکن موحّدین مظاهر این اسمند در رتبهٔ اوّلیّه و ایشانند که خمر احدیّه را از کأس الوهیّه نوشیدند و بشطر اللّه توجّه نموده‌اند کجا است نسبت این نفوس مقدّسه با آن نفوس بعیده....

انشآءاللّه ببصر حدید در جمیع اشیاء آیهٔ تجلّی سلطان قدم مشاهده نمائی و آن ذات اطهر اقدس را از کلّ مقدّس و مبرّا بینی این است اصل توحید و جوهر تفرید کان اللّه و لم یکن معه من شیء و الآن یکون بمثل ما قد کان لا اله الّا هو الفرد الواحد المقتدر العلیّ العظیم

۹۴

و امّا ما ذکرت فی الالهین ایّاک ایّاک ان لا تشرک باللّه ربّک لم تزل کان واحداً احداً فرداً صمداً وتراً باقیاً دائماً قیّوماً ما اتّخذ لنفسه شریکاً فی الملک و لا وزیراً و لا شبیهاً و لا نسبةً و لا مثالاً و یشهد بذلک کلّ الذّرّات و عن ورائها الّذینهم کانوا فی الأفق الأبهی علی منظر الأعلی و کانت اسمائهم حینئذ لدی العرش مذکوراً

ان اشهد فی نفسک بما شهد اللّه لذاته بذاته بأنّه لا اله الّا هو و انّ ما سواه مخلوق بأمره و منجعل باذنه و محکوم بحکمه و مفقود عند شؤونات عزّ فردانیّته و معدوم لدی ظهورات عزّ وحدانیّته

و انّه لم یزل و لا یزال کان متوحّداً فی ذاته و متفرّداً فی صفاته و واحداً فی افعاله و انّ الشّبیه وصف خلقه و الشّریک نعت عباده سبحان نفسه من ان یوصف بوصف خلقه و انّه کان وحده فی علوّ الارتفاع و سموّ الامتناع و لن یطرأ الی هوآء قدس عرفانه اطیار افئدة العالمین مجموعاً و انّه قد خلق الممکنات و ذرأ الموجودات بکلمة امره و ما خلق بکلمة الّتی ظهرت من قلم الّذی حرّکه انامل ارادته کیف یکون شریکاً او دلیلاً علیه سبحانه من ان یشار باشارة احد او یعرف بعرفان نفس و ما دونه فقرآء لدی بابه و عجزآء عند ظهور عزّه و ارقّآء فی ملکه و انّه کان عن العالمین غنیّاً

و کلّما ینسب العباد بالعبودیّة لاسمه المعبود او ینسب المخلوق الی اسمه الخالق هذا من فضله علیهم من دون استحقاقهم بذلک و یشهد بذلک کلّ موقن بصیراً

۹۵

از برای نعمت مراتب لانهایه بوده و خواهد بود در کتاب پروردگار تو و پروردگار عالمیان اوّل نعمتی که بهیکل انسانی عنایت شد خرد بوده و هست و مقصود از او عرفان حقّ جلّ جلاله بوده اوست مدرک و اوست هادی و اوست مبیّن و در رتبهٔ ثانیه بصر است چه که آگاهی عقل از گواهی بصر بوده و خواهد بود و همچنین سمع و فؤاد و سایر نعمتها که در هیکل انسانی ظاهر و مشهود است تعالی تعالی قادری که این قوی را در شخص انسانی خلق فرمود و ظاهر ساخت

در هر کدام آثار عظمت و قدرت و قوّت و احاطهٔ حقّ جلّ جلاله ظاهر و مشهود است در قوّهٔ لامسه تفکّر نما که جمیع بدن را احاطه نموده و مقرّ سمع و بصر واحد و مقرّ او تمام بدن جلّت عظمته و کبر سلطانه

این در مقام انسان ذکر شد ولکن نعمت کلّیّهٔ حقیقیّهٔ الهیّه نفس ظهور است که جمیع نعمتهای ظاهره و باطنه طائف حول اوست در حقیقت اوّلیّه مائدهٔ سمائیّه او بوده و خواهد بود اوست حجّت اعظم و برهان اقوم و نعمت اتمّ و رحمت اسبق و عنایت اکمل و فضل اکبر هر نفسی الیوم اقبال نمود او بنعمت الهی فائز است

ان اشکر ربّک بهذا الفضل العظیم و قل لک الحمد یا مقصود العارفین

۹۶

قلم اعلی در کلّ حین ندا میفرماید ولکن اهل سمع کمیاب الوان مختلفهٔ دنیا اهل ملکوت اسماء را مشغول نموده مع آنکه هر ذی بصر و ذی سمعی شهادت بر فنای آن داده و میدهد

جمیع اهل ارض در این عصر در حرکتند و سبب و علّت آنرا نیافته‌اند مشاهده میشود اهل غرب بادنی شیء که فی‌الحقیقه ثمری از او حاصل نه متمسّک میشوند بشأنی که الوف الوف در سبیل ظهور و ترقّی آن جان داده و میدهند و اهل ایران مع این امر محکم مبین که صیت و علوّ و سموّش عالم را احاطه نموده مخمود و افسرده‌اند

ای دوستان قدر و مقام خود را بدانید زحمات خود را بتوهّمات این و آن ضایع منمائید شمائید انجم سماء عرفان و نسایم سحرگاهان شمائید میاه جاریه که حیات کل معلّق بآنست و شمائید احرف کتاب بکمال اتّحاد و اتّفاق جهد نمائید که شاید موفّق شوید بآنچه سزاوار یوم الهیست براستی میگویم فساد و نزاع و ما یکرهه العقول لایق شأن انسان نبوده و نیست جمیع همّت را در تبلیغ امر الهی مصروف دارید هر نفسی که خود لایق این مقام اعلی است بآن قیام نماید والّا له ان یأخذ وکیلاً لنفسه فی اظهار هذا الأمر الّذی به تزعزع کلّ بنیان مرصوص و اندکّت الجبال و انصعقت النّفوس اگر مقام این یوم ظاهر آنی از او را بصدهزار جان طالب و آمل شوند تا چه رسد بارض و زخارف آن

در جمیع امور بحکمت ناظر باشید و باو متشبّث و متمسّک انشآءاللّه کل موفّق شوند به ما اراده اللّه و مؤیّد گردند بر عرفان مقامات اولیای او که بخدمت قائم و بثنا ناطقند علیهم بهآء اللّه و بهآء من فی السّموات و الأرض و بهآء من فی الفردوس الأعلی و الجنّة العلیا

۹۷

و بعضی از مشرکین از جمله شبهات که در این ارض القا نموده‌اند اینست که آیا میشود ذهب نحاس شود قل ای وربّی ولکن عندنا علمه نعلّم من نشآء بعلم من لدنّا و من کان فی ریب فلیسأل اللّه ربّه بأن یشهده و یکون من الموقنین و در رسیدن نحاس برتبهٔ ذهبیّت همان دلیلی است واضح بر عود ذهب بحالت اوّل لو هم یشعرون جمیع فلزّات بوزن و صورت و مادّه یکدیگر میرسند ولکن علمه عندنا فی کتاب مکنون

۹۸

قل یا معشر العلمآء لا تزنوا کتاب اللّه بما عندکم من القواعد و العلوم انّه لقسطاس الحقّ بین الخلق قد یوزن ما عند الامم بهذا القسطاس الاعظم و انّه بنفسه لو انتم تعلمون

تبکی علیکم عین عنایتی لانّکم ما عرفتم الّذی دعوتموه فی العشیّ و الاشراق و فی کلّ اصیل و بکور توجّهوا یا قوم بوجوه بیضآء و قلوب نورآء الی البقعة المبارکة الحمرآء الّتی فیها تنادی سدرة المنتهی انّه لا اله الّا انا المهیمن القیّوم

یا معشر العلمآء هل یقدر احد منکم ان یستنّ معی فی میدان المکاشفة و العرفان او یجول فی مضمار الحکمة و التّبیان لا و ربّی الرّحمن کلّ من علیها فانٍ و هذا وجه ربّکم العزیز المحبوب

یا قوم انّا قدّرنا العلوم لعرفان المعلوم و انتم احتجبتم بها عن مشرقها الّذی به ظهر کلّ امر مکنون لو عرفتم الافق الّذی منه اشرقت شمس الکلام لنبذتم الانام و ما عندهم و اقبلتم الی المقام المحمود

قل هذه لسمآء فیها کنز امّ الکتاب لو انتم تعقلون هذا لهو الّذی به صاحت الصّخرة و نادت السّدرة علی الطّور المرتفع علی الارض المبارکة الملک للّه الملک العزیز الودود

انّا ما دخلنا المدارس و ما طالعنا المباحث اسمعوا ما یدعوکم به هذا الامّیّ الی اللّه الابدیّ انّه خیر لکم عمّا کنز فی الارض لو انتم تفقهون

قوّه و بنیهٔ ایمان در اقطار عالم ضعیف شده دریاق اعظم لازم سواد نحاس امم را اخذ نموده اکسیر اعظم باید یا حکیم آیا اکلیل غلبه دارای آن قدرت بوده که اجزاء مختلفهٔ در شیء واحد را تبدیل نماید و بمقام ذهب ابریز رساند اگرچه تبدیل آن صعب و مشکل بنظر میآید ولکن تبدیل قوّهٔ ناسوتی بقوّهٔ ملکوتی ممکن نزد این مظلوم آنچه این قوّه را تبدیل نماید اعظم از اکسیر است این مقام و این قدرت مخصوصست بکلمة اللّه

منادی احدیّه از شطر الوهیّه ندا میفرماید ای احبّا ذیل مقدّس را بطین دنیا میالائید و به ما اراد النّفس و الهوی تکلّم مکنید قسم بآفتاب افق امر که از سماء سجن بکمال انوار و ضیاء مشهود است مقبلین قبلهٔ وجود الیوم باید از غیب و شهود مقدّس و منزّه باشند اگر بتبلیغ مشغول شوند باید بتوجّه خالص و کمال انقطاع و استغنا و علوّ همّت و تقدیس فطرت توجّه باشطار بنفحات مختار نمایند ینبغی لهؤلآء ان یکون زادهم التّوکّل علی اللّه و لباسهم حبّ ربّهم العلیّ الأبهی تا کلمات آن نفوس مؤثّر شود

نفوسی که الیوم بمشتهیات نفسیّه و زخارف دنیای فانیه ناظرند بغایت بعید مشاهده میشوند در اکثر احیان در ساحت رحمن بحسب ظاهر زخارفی نبوده و طائفین حول در عسر عظیم بوده‌اند معذلک ابداً از مشرق قلم اعلی ذکر دنیا و یا کلمهٔئی که مدلّ بر آن باشد اشراق ننموده و هر نفسی که موفّق شد و بساحت اقدس هدیّهٔئی ارسال نمود نظر بفضل قبول شده مع آنکه اگر جمیع اموال ارض را بخواهیم تصرّف نمائیم احدی را مجال لم و بم نبوده و نخواهد بود هیچ فعلی اقبح از این فعل نبوده و نیست که باسم حقّ مابین ناس تکدّی شود

بر آن جناب و اصحاب حقّ لازم که ناس را بتنزیه اکبر و تقدیس اعظم دعوت نمایند تا رایحهٔ قمیص ابهی از احبّای او استنشاق شود

ولکن باید اولو الغنی بفقرا ناظر باشند چه که شأن صابرین از فقرا عنداللّه عظیم بوده وعمری لا یعادله شأن الّا ما شآء اللّه طوبی لفقیر صبر و ستر و لغنیّ انفق و آثر

انشآءاللّه باید فقرا همّت نمایند و بکسب مشغول شوند و این امری است که بر هر نفسی در این ظهور اعظم فرض شده و از اعمال حسنه عنداللّه محسوب و هر نفسی عامل شود البتّه اعانت غیبیّه شامل او خواهد شد انّه یغنی من یشآء بفضله انّه علی کلّ شیء قدیر....

ای علی بگو باحبّای الهی که اوّل انسانیّت انصاف است و جمیع امور منوط بآن قدری تفکّر در رزایا و بلایای این مسجون نمائید که تمام عمر در ید اعدا بوده و هر یوم در سبیل محبّت الهی ببلائی مبتلا تا آنکه امر اللّه مابین عباد مرتفع شد حال اگر نفسی سبب شود و باوهام خود در تفریق ناس سرّاً او جهراً مشغول گردد او از اهل انصاف است لا ونفسه المهیمنة علی العالمین لعمری ینوح قلبی و یدمع عینی لأمر اللّه و للّذین یقولون ما لا یفقهون و یتوهّمون فی انفسهم ما لا یشعرون

الیوم لایق آنکه کل باسم اعظم متشبّث شوند نیست مهرب و مفرّی جز او و ناس را متّحد نمایند اگر نفسی در اعلی علوّ مقام قائم باشد و از او کلماتی ظاهر شود که سبب تفریق ناس گردد از شاطی بحر اعظم و علّت توجه بشطری جز مقام محمود مشهود که ظاهر است بحدود بشریّهٔ جهاتیّه یشهد کلّ الأکوان بأنّه محروم من نفحات الرّحمن

قل ان انصفوا یا اولی الألباب من لا انصاف له لا انسانیّة له حقّ عالم است بکلّ نفوس و ما عندهم حلم حقّ سبب تجرّی نفوس شده چه که هتک استار قبل از میقات نمیفرمایند و نظر بسبقت رحمت ظهورات غضبیّه منع شده لذا اکثری از

ناس آنچه سرّاً مرتکبند حقّ را از آن غافل دانسته‌اند لا ونفسه العلیم الخبیر کل در مرآت علمیّه مشهود و مبرهن و واضح قل لک الحمد یا ستّار عیوب الضّعفآء و لک الحمد یا غفّار ذنوب الغفلآء

ناس را از موهوم منع نمودیم که بسلطان معلوم و ما یظهر من عنده عارف شوند حال بظنون و اوهام خود مبتلا مشاهده میشوند لعمری انّهم هم الموهوم و لا یشعرون و ما یتکلّمون انّه هو الموهوم و لا یفقهون

نسأل اللّه ان یوفّق الکلّ و یعرّفهم نفسه و انفسهم لعمری من فاز بعرفانه یطیر فی هوآء حبّه و ینقطع عن العالمین و لا یلتفت الی من علی الأرض کلّها و کیف الّذین یتکلّمون بأهوائهم ما لا اذن اللّه لهم

بگو الیوم یوم اصغا است بشنوید ندای مظلوم را باسم حقّ ناطق باشید و بطراز ذکرش مزیّن و بانوار حبّش مستنیر اینست مفتاح قلوب و صیقل وجود و الّذی غفل عمّا جری من اصبع الارادة انّه فی غفلة مبین صلاح و سداد شرط ایمان است نه اختلاف و فساد

بلّغ ما امرت به من لدن صادق امین انّما البهآء علیک یا ایّها الذّاکر باسمی و النّاظر الی شطری و النّاطق بثنآء ربّک الجمیل

۱۰۱

مقصود از کتابهای آسمانی و آیات الهی آنکه مردمان بآدابی تربیت شوند که سبب راحت خود و سایر بندگان شود هر امری که قلب را راحت نماید و بر بزرگی انسان بیفزاید و ناس را راضی دارد مقبول خواهد بود مقام انسان بلند است اگر بانسانیّت مزیّن باشد والّا پست‌تر از جمیع مخلوق مشاهده میشود بگو ای دوستان امروز را غنیمت شمرید و خود را از فیوضات بحر معانی محروم ننمائید از حقّ میطلبیم جمیع را بطراز عمل پاک و خالص در این یوم مبارک مزیّن فرماید انّه لهو الحاکم المختار

۱۰۲

ای عباد براستی گفته میشود و براستی بشنوید حقّ جلّ شأنه ناظر بقلوب عباد بوده و هست و دون آن از برّ و بحر و زخارف و الوان کل را بملوک و سلاطین و امرا واگذارده چه که لازال علم یفعل ما یشآء امام ظهور بازغ و ساطع و متلألئ آنچه امروز لازمست اطاعت حکومت و تمسّک بحکمت فی‌الحقیقه زمام حفظ و راحت و اطمینان در ظاهر در قبضهٔ اقتدار حکومت است حقّ چنین خواسته و چنین مقدّر فرموده ... امید هست که یکی از ملوک لوجه اللّه بر نصرت این حزب مظلوم قیام نماید و بذکر ابدی و ثناء سرمدی فائز شود قد کتب اللّه علی هذا الحزب نصرة من نصرهم و خدمته و الوفآء بعهده باید این حزب در جمیع احوال بر خدمت ناصر قیام نمایند و لازال بحبل وفا متمسّک باشند طوبی لمن سمع و عمل و ویل للتّارکین

۱۰۳

شهد اللّه بلسانه الحقّ فیکلّ الألواح بأنّنی انا حیّ فی الأفق الأبهی

و اذاً تاللّه فی هذا الأفق الأمنع الأقدس الأعزّ الأعلی یسمع و یری و ینطق بأن یا جواد فطوبی لک بما فزت بما لا فاز به احد قبلک تاللّه الحقّ بک قرّت عیون اهل ملإ الفردوس ولکنّ النّاس هم لا یعرفون تاللّه لو نعرّفک العباد لیضطربنّ النّفوس و یزلّنّ الأقدام و ینصعقنّ هیاکل الغرور و یخرّنّ علی وجه التّراب و یجعلون اصابع الاعراض فی آذانهم لئلّا یسمعون

لا تحزن عن الّذینهم اشتغلوا بالدّنیا و نسوا ذکر اللّه الأعظم تاللّه الحقّ سوف یأخذهم اللّه بقهر من عنده و انّه لهو القویّ القاهر القدیر و یطهّر الأرض عن دنس هؤلآء و یورثها عباده المقرّبین

قل یا قوم تراباً علی فمکم و رماداً علی عیونکم بما بعتم یوسف اللّه بأخسر شیء فوا حسرتا علیکم یا ملأ الغافلین أ تظنّون فی انفسکم بأنّکم تسبقونه فی امره لا فونفسه المقتدر العلیّ العظیم

فسوف یأخذکم نفحات العذاب و یغشّیکم غبرة الجحیم انّ الّذینهم استکبروا علی اللّه بما اجتمع علیهم زخارف الدّنیا اولئک خسروا فی الدّنیا و الآخرة فسوف یأخذ اللّه ما عندهم بأیادی قدرته و یجعلهم عریّا عن اثواب مکرمته فسوف یشهدون و تکون من الشّاهدین

قل یا قوم لا تغرّنّکم الدّنیا بغرورها لأنّها و ما خلق فیها مقبوضة بقبضة ارادته یعطی علی من یشآء و یمنع عمّن یشآء و انّه لهو الفعّال لما یرید و لو کان لها عنده من قدر لم یؤتها علی اعدائه قدر خردل ولکن اشتغلکم بها بما اکتسبت ایداکم فی امره و هذا عذاب لأنفسکم بأنفسکم علی انفسکم ان انتم من الشّاعرین هل تفرحون بما اوتیتم بما لا قدر له عند اللّه و به یمتحن عباده المتوهّمین

۱۰۴

بگو ای اهل ارض براستی بدانید که بلای ناگهانی شما را در پی است و عقاب عظیمی از عقب گمان مبرید که آنچه را مرتکب شدید از نظر محو شده قسم بجمالم که در الواح زبرجدی از قلم جلیّ جمیع اعمال شما ثبت گشته

۱۰۵

یا معشر الملوک قد اتی المالک و الملک للّه المهیمن القیّوم الّا تعبدوا الّا اللّه و توجّهوا بقلوب نورآء الی وجه ربّکم مالک الاسمآء هذا امر لا یعادله ما عندکم لو انتم تعرفون

انّا نراکم تفرحون بما جمعتموه لغیرکم و تمنعون انفسکم عن العوالم الّتی لم یحصها الّا لوحی المحفوظ قد شغلتکم الاموال عن المآل هذا لا ینبغی لکم لو انتم تعلمون طهّروا قلوبکم عن ذفر الدّنیا مسرعین الی ملکوت ربّکم فاطر الارض و السّمآء الّذی به ظهرت الزّلازل و ناحت القبآئل الّا من نبذ الوری و اخذ ما امر به فی لوح مکنون

هذا یوم فیه فاز الکلیم بانوار القدیم و شرب زلال الوصال من هذا القدح الّذی به سجّرت البحور قل تاللّه الحقّ انّ الطّور یطوف حول مطلع الظّهور و الرّوح ینادی من الملکوت هلمّوا و تعالوا یا ابنآء الغرور هذا یوم فیه سرع کوم اللّه شوقاً للقآئه و صاح الصّهیون قد اتی الوعد و ظهر ما هو المکتوب فی الواح اللّه المتعالی العزیز المحبوب

یا معشر الملوک قد نزّل النّاموس الاکبر فی المنظر الانور و ظهر کلّ امر مستتر من لدن مالک القدر الّذی به اتت السّاعة و انشقّ القمر و فصّل کلّ امر محتوم

یا معشر الملوک انتم المماليک قد ظهر المالک باحسن الطّراز و یدعوکم الی نفسه المهیمن القیّوم ایّاکم ان یمنعکم الغرور عن مشرق الظّهور او تحجبکم الدّنیا عن فاطر السّمآء قوموا علی خدمة المقصود الّذی خلقکم بکلمة من عنده و جعلکم مظاهر القدرة لما کان و ما یکون

تاللّه لا نرید ان نتصرّف فی ممالککم بل جئنا لتصرّف القلوب انّها لمنظر البهآء یشهد بذلک ملکوت الاسمآء لو انتم تفقهون و الّذی اتّبع مولاه انّه اعرض عن الدّنیا کلّها و کیف هذا المقام المحمود دعوا البیوت ثمّ اقبلوا الی الملکوت هذا ما ینفعکم فی الاخرة و الاولی یشهد بذلک مالک الجبروت لو انتم تعلمون

طوبی لملک قام علی نصرة امری فی مملکتی و انقطع عن سوآئی انّه من اصحاب السّفینة الحمرآء الّتی جعلها اللّه لاهل البهآء ینبغی لکلّ ان یعزّروه و یوقّروه و ینصروه لیفتح المدن بمفاتیح اسمی المهیمن علی من فی ممالک الغیب و الشّهود

انّه بمنزلة البصر للبشر و الغرّة الغرّآء لجبين الانشآء و رأس الكرم لجسد العالم انصروه يا اهل البهآء بالاموال و النّفوس

۱۰۶

رگ جهان در دست پزشک دانا است درد را میبیند و بدانائی درمان میکند هر روز را رازی است و هر سر را آوازی درد امروز را درمانی و فردا را درمان دیگر امروز را نگران باشید و سخن از امروز رانید

دیده میشود گیتی را دردهای بی‌کران فراگرفته و او را بر بستر ناکامی انداخته مردمانی که از بادهٔ خودبینی سرمست شده‌اند پزشک دانا را از او بازداشته‌اند اینست که خود و همهٔ مردمان را گرفتار نموده‌اند نه درد میدانند نه درمان میشناسند راست را کژ انگاشته‌اند و دوست را دشمن شمرده‌اند

بشنوید آواز این زندانی را بایستید و بگوئید شاید آنانکه در خوابند بیدار شوند بگو ای مردگان دست بخشش یزدانی آب زندگانی میدهد بشتابید و بنوشید هر که امروز زنده شد هرگز نمیرد و هر که امروز مرد هرگز زندگی نیابد

۱۰۷

انّ ربّکم الرّحمن یحبّ ان یری من فی الأکوان کنفس واحدة و هیکل واحد ان اغتنموا فضل اللّه و رحمته فی تلک الأیّام الّتی ما رأت عین الابداع شبهها طوبی لمن نبذ ما عنده ابتغآء لما عند اللّه نشهد انّه من الفائزین

۱۰۸

انّا قد جعلنا میقاتاً لکم فاذا تمّت المیقات و ما اقبلتم الی اللّه لیأخذنّکم عن کلّ الجهات و یرسل علیکم نفحات العذاب عن کلّ الأشطار و کان عذاب ربّک لشدید

۱۰۹

کمال الیوم مقامات عنایات الهی مستور است چه که عرصهٔ وجود استعداد ظهور آن را نداشته و ندارد ولکن سوف یظهر امراً من عنده انّه لا تضعفه قوّة الجنود و لا سطوة الملوک ینطق بالحقّ و یدع الکلّ الی الفرد الخبیر

جمیع از برای اصلاح عالم خلق شده‌اند لعمر اللّه شئونات درنده‌های ارض لایق انسان نبوده و نیست شأن انسان رحمت و محبّت و شفقّت و بردباری با جمیع اهل عالم بوده و خواهد بود بگو ای دوستان این کوثر اصفی از اصبع عنایت مالک اسماء جاری بنوشید و باسمش بنوشانید تا اولیای ارض بیقین مبین بدانند که حقّ از برای چه آمده و ایشان از برای چه خلق شده‌اند

۱۱۰

حضرت موجود میفرماید ای پسران انسان دین اللّه و مذهب اللّه از برای حفظ و اتّحاد و اتّفاق و محبّت و الفت عالم است او را سبب و علّت نفاق و اختلاف و ضغینه و بغضا منمائید اینست راه مستقیم و اسّ محکم متین آنچه بر این اساس گذاشته شود حوادث دنیا او را حرکت ندهد و طول زمان او را از هم نریزاند انتهی امید هست که علما و امرای ارض متّحداً بر اصلاح عالم قیام نمایند و بعد از تفکّر و مشورت کامل بدریاق تدبیر هیکل عالم را که حال مریض مشاهده میشود شفا بخشند و بطراز صحّت مزیّن دارند ... و در جمیع امور باید رؤسا باعتدال ناظر باشند چه هر امری که از اعتدال تجاوز نماید از طراز اثر

محروم مشاهده شود مثلاً حرّیّت و تمدّن و امثال آن مع آنکه بقبول اهل معرفت فائز است اگر از حدّ اعتدال تجاوز نماید سبب و علّت ضرّ گردد ... انشآءاللّه از همّت اولیا و حکمای ارض اهل عالم به ما ینفعهم آگاه شوند غفلت تا کی اعتساف تا کی انقلاب و اختلاف تا کی ... ارياح يأس از جميع جهات در عبور و مرور است و انقلابات و اختلافات عالم يوماً فيوماً در تزايد است آثار هرج و مرج مشاهده ميشود چه که اسبابی که حال موجود است بنظر موافق نميآيد از حقّ جلّ جلاله ميطلبم که اهل ارض را آگاه نماید و عاقبت را بخیر منتهی فرماید و بآنچه سزاوار است مؤیّد دارد

۱۱۱

ای احزاب مختلفه باتّحاد توجّه نمائید و بنور اتّفاق منوّر گردید لوجه اللّه در مقرّی حاضر شوید و آنچه سبب اختلاف است از میان بردارید تا جمیع عالم بانوار نیّر اعظم فائز گردند و در یک مدینه وارد شوند و بر یک سریر جالس این مظلوم از اوّل ایّام الی حین مقصودی جز آنچه ذکر شد نداشته و ندارد شکّی نیست جمیع احزاب بافق اعلی متوجّهند و بامر حقّ عامل نظر بمقتضیات عصر اوامر و احکام مختلف شده ولکن کل من عند اللّه بوده و از نزد او نازل شده و بعضی از امور هم از عناد ظاهر گشته باری بعضد ایقان اصنام اوهام و اختلاف را بشکنید و باتّحاد و اتّفاق تمسّک نمائید این است کلمهٔ علیا که از امّ الکتاب نازل شده یشهد بذلک لسان العظمة فی مقامه الرّفیع

۱۱۲

مشاهده فرمائید سالها است نه ارض ساکن است و نه اهل آن گاهی بحرب مشغول و هنگامی ببلاهای ناگهانی معذّب بأساء و ضرّاء ارض را احاطه نموده معذلک احدی آگاه نه که سبب آن چیست و علّت آن چه اگر ناصح حقیقی کلمهٔی فرمود آن را بر فساد حمل نموده‌اند و از او نپذیرفته‌اند انسان متحیّر که چه گوید و چه عرض نماید دو نفس دیده نمیشود که فی‌الحقیقه در ظاهر و باطن متّحد باشند آثار نفاق در آفاق موجود و مشهود مع آنکه کلّ از برای اتّحاد و اتّفاق خلق شده‌اند حضرت موجود میفرماید ای دوستان سراپردهٔ یگانگی بلند شد بچشم بیگانگان یک‌دیگر را مبینید همه بار یک دارید و برگ یک شاخسار انتهی انشآءاللّه نور انصاف بتابد و عالم را از اعتساف مقدّس فرماید اگر ملوک و سلاطین که مظاهر اقتدار حقّ جلّ جلاله‌اند همّت نمایند و به ما ینتفع به من علی الأرض قیام فرمایند عالم را انوار آفتاب عدل اخذ نماید و منوّر سازد حضرت موجود میفرماید خیمهٔ نظم عالم بدو ستون قائم و برپا مجازات و مکافات ... و در مقام دیگر میفرماید یا معشر الأمرآء لیس فی العالم جند اقوی من العدل و العقل ... طوبی لملک یمشی و تمشی امام وجهه رایة العقل و عن ورائه کتیبة العدل انّه غرّة جبین السّلام بین الأنام و شامة وجنة الأمان فی الامکان انتهی اگر فی‌الحقیقه آفتاب عدل از سحاب ظلم فارغ شود ارض غیر ارض مشاهده گردد

۱۱۳

ان یا سفیر العجم فی المدینة أ زعمت بأنّ الأمر کان بیدی او یبدّل امر اللّه بسجنی و ذلّی او بافقادی و افنائی فبئس ما ظننت فی نفسک و کنت من الظّانّین انّه ما من اله الّا هو یظهر امره و یعلو برهانه و یثبت ما اراد و یرفعه الی مقام الّذی ینقطع عنه ایدیک و ایدی المعرضین

هل تظنّ بأنّک تعجزه فی شیء او تمنعه عن حکمه و سلطانه او یقدر ان یقوم مع امره کلّ من فی السّموات و الأرضین لا فونفسه الحقّ لا یعجزه شیء عمّا خلق اذاً فارجع عن ظنّک انّ الظّنّ لا یغنی من الحقّ شیئاً و کن من الرّاجعین الی اللّه

الّذی خلقک و رزقک و جعلک سفیر المسلمین

ثمّ اعلم بأنّه خلق کلّ من فی السّموات و الأرض بکلمة امره و ما خلق بحکمه کیف یقوم معه فسبحان اللّه عمّا انتم تظنّون یا ملأ المبغضین ان کان هذا الأمر حقّ من عند اللّه لن یقدر احد ان یمنعه و ان لم یکن من عنده یکفیه علمائکم و الّذینهم اتّبعوا هواهم و کانوا من المعرضین

اما سمعت ما قال مؤمن آل فرعون من قبل و حکی اللّه عنه لنبیّه الّذی اصطفاه بین خلقه و ارسله علیهم و جعله رحمة للعالمین قال و قوله الحقّ أ تقتلون رجلاً ان یقول ربّی اللّه و قد جآءکم بالبیّنات و ان یک کاذباً فعلیه کذبه و ان یک صادقاً یصبکم بعض الّذی یعدکم و هذا ما نزّل اللّه علی حبیبه فی کتابه الحکیم

و انتم ما سمعتم امر اللّه و حکمه و ما استنصحتم بنصح الّذی نزّل فی الکتاب و کنتم من الغافلین و کم من عباد قتلتموهم فی کلّ شهور و سنین و کم من ظلم ارتکبتموه فی ایّامکم و لم یر شبهها عین الابداع و لن یخبر مثلها احد من المورّخین و کم من رضیع بقی من غیر امّ و والد و کم من ابن قتل ابیه من ظلمکم یا ملأ الظّالمین و کم من اخت ضجّت فی فراق اخیها و کم من امرأة بقت بغیر زوج و معین

و ارتقیتم فی الظّلم الی مقام الّذی قتلتم الّذی ما تحرّف وجهه عن وجه اللّه العلیّ العظیم فیا لیت قتلتموه کما یقتل النّاس بعضهم بعضاً بل قتلتموه بقسم الّذی ما رأت بمثله عیون النّاس و بکت علیه السّمآء و ضجّت افئدة المقرّبین اما کان ابن نبیّکم و اما کان نسبته الی النّبیّ مشتهراً بینکم فکیف فعلتم به ما لا فعل احد من الأوّلین فواللّه ما شهد عین الوجود بمثلکم تقتلون ابن نبیّکم ثمّ تفرحون علی مقاعدکم و تکوننّ من الفرحین و تلعنون الّذینهم کانوا من قبل و فعلوا بمثل ما فعلتم ثمّ عن انفسکم لمن الغافلین

اذاً فأنصف فی نفسک انّ الّذین تسبّونهم و تلعنونهم هل فعلوا بغیر ما فعلتم اولئک قتلوا ابن نبیّهم کما قتلتم ابن نبیّکم و جری منکم ما جری منهم فما الفرق بینکم یا ملأ المفسدین

فلمّا قتلتموه قام احد من احبّائه علی القصاص و لن یعرفه احد و اختفی امره عن کلّ ذی روح و قضی منه ما امضی اذاً ینبغی بأن لا تلوموا احداً فی ذلک بل لوموا انفسکم فیما فعلتم ان انتم من المنصفین هل فعل احد من اهل الأرض بمثل ما فعلتم لا فوربّ العالمین

کلّ الملوک و السّلاطین یوقّرون ذرّیّة نبیّهم و رسولهم ان انتم من الشّاهدین و انتم فعلتم ما لا فعل احد و ارتکبتم ما احترقت عنه اکباد العارفین و مع ذلک ما تنبّهتم فی انفسکم و ما استشعرتم من فعلکم

الی ان قمتم علینا من دون ذنب و لا جرم مبین اما تخافون عن اللّه الّذی خلقکم و سوّاکم و بلغ اشدّکم و جعلکم من المسلمین الی متی لا تتنبّهون فی انفسکم و لا تتعقّلون فی ذواتکم و لا تقومون عن نومکم و غفلتکم و ما تکوننّ من المتنبّهین

انت فکّر فی نفسک مع کلّ ما فعلتم و عملتم هل استطعتم ان تخمدوا نار اللّه او تطفئوا انوار تجلّیه الّتی استضآءت منها اهل لجج البقآء و استجذبت عنها افئدة الموحّدین اما سمعتم ید اللّه فوق ایدیکم و تقدیره فوق تدبیرکم و انّه لهو القاهر فوق عباده و الغالب علی امره یفعل ما یشآء و لا یسأل عمّا شآء و یحکم ما یرید و هو المقتدر القدیر و ان توقنوا بذلک لِمَ لا تنتهون اعمالکم و لا تکوننّ من السّاکنین

و فی کلّ یوم تجدّدون ظلمکم کما قمتم علیّ فی تلک الأیّام بعد الّذی ما دخلت نفسی فی هذه الأمور و ما کنت مخالفاً لکم و لا معارضاً لأمرکم الی ان جعلتمونی مسجوناً فی هذه الأرض البعید ولکن فاعلم ثمّ ایقن بأنّ بذلک لن یبدّل امر اللّه و سننه کما لم یبدّل من قبل عن کلّ ما اکتسبت ایدیکم و ایدی المشرکین

ثمّ اعلموا يا ملأ الأعجام بأنّكم لو تقتلوننى يقوم اللّه احد مقامى و هذه من سنّة اللّه الّتى قد خلت من قبل و لن تجدوا لسنّته لا من تبديل و لا من تحويل أ تريدون ان تطفئوا نور اللّه فى ارضه ابى اللّه الّا ان يتمّ نوره ولو انتم تكرهوه فى انفسكم و تكوننّ من الكارهين

و انت يا سفير تفكّر فى نفسك اقلّ من آن ثمّ انصف فى ذاتک بأىّ جرم افتريت علينا عند هؤلآء الوكلآء و اتّبعت هواک و اعرضت عن الصّدق و كنت من المفترين بعد الّذى ما عاشرتنى و ما عاشرتک و ما رأيتنى الّا فى بيت ابيک ايّام الّتى فيها يذكر مصايب الحسين (ع) و فى تلک المجالس لم يجد الفرصة احد ليفتح اللّسان و يشتغل بالبيان حتّى يعرف مطالبه او عقايده و انت تصدّقنى فى ذلک لو تكون من الصّادقين و فى غير تلک المجالس ما دخلت لترانى انت او يرانى غيرک مع ذلک كيف افتيت علىّ ما لا سمعت منّى اما سمعت ما قال عزّ و جلّ لا تقولوا لمن القى اليكم السّلام لست مؤمناً و لا تطرد الّذين يدعون ربّهم بالغداة و العشىّ يريدون وجهه و انت خالفت حكم الكتاب بعد الّذى حسبت نفسک من المؤمنين

و مع ذلک فواللّه لم يكن فى قلبى بغضک و لا بغض احد من النّاس ولو وردتم علينا ما لا يطيقه احد من الموحّدين و ما امرى الّا باللّه و ما توكّلى الّا عليه فسوف يمضى ايّامكم و ايّام الّذينهم كانوا اليوم على غرور مبين و تجتمعون فى محضر اللّه و تسألون عمّا اكتسبتم بأيديكم و تجزون بها فبئس مثوى الظّالمين

فواللّه لو تطّلع بما فعلت لتبكى على نفسک و تفرّ الى اللّه و تضجّ فى ايّامک الى ان يغفر اللّه لک و انّه لجواد كريم ولكن انت لن توفّق بذلک لما اشتغلت بذاتک و نفسک و جسمک الى زخارف الدّنيا الى ان يفارق الرّوح عنک اذاً تعرف ما القيناک و تجد اعمالک فى كتاب الّذى ما ترک فيه ذرّة من اعمال الخلايق اجمعين اذاً فاستنصح بنصحى ثمّ اسمع قولى بسمع فؤادک و لا تغفل عن كلماتى و لا تكن من المعرضين و لا تفتخر بما اوتيت فانظر الى ما نزّل فى كتاب اللّه المهيمن العزيز فلمّا نسوا عمّا ذكّروا به فتحنا عليهم ابواب كلّ شىء كما فتح عليک و على امثالک ابواب الدّنيا و زخرفها اذاً فانتظر ما نزّل فى آخر هذه الآية المباركة و هذا وعد غير مكذوب من مقتدر حكيم

و لم ادر بأىّ صراط انتم تقيمون و عليه تمشون يا ملأ المبغضين انّا ندعوكم الى اللّه و نذكّركم بأيّامه و نبشّركم بلقائه و نقرّبكم اليه و نلقيكم من بدايع حكمته و انتم تطردوننا و تكفّروننا بما صفّت لكم السنتكم الكذبة و تكوننّ من المدبرين و اذا اظهرنا بينكم ما اعطانا اللّه بجوده تقولون ان هذا الّا سحر مبين كما قالوا امم امثالكم من قبل ان انتم من الشّاعرين و لذا منعتم انفسكم عن فيض اللّه و فضله و لن تجدوه من بعد الى ان يحكم اللّه بيننا و بينكم و هو احكم الحاكمين

و منكم من قال انّ هذا هو الّذى ادّعى فى نفسه ما ادّعى فواللّه هذا لبهتان عظيم و ما انا الّا عبد آمنت باللّه و آياته و رسله و ملائكته و يشهد حينئذ لسانى و قلبى و ظاهرى و باطنى بأنّه هو اللّه لا اله الّا هو و ما سواه مخلوق بأمره و منجعل بارادته لا اله الّا هو الخالق الباعث المحيى المميت ولكن انّى حدّثت نعمة الّتى انعمنى اللّه بجوده و ان كان هذا جرمى فأنا اوّل المجرمين و اكون بين ايديكم مع اهلى فافعلوا ما شئتم و لا تكوننّ من الصّابرين لعلّ ارجع الى اللّه ربّى فى مقام الّذى يخلو فيه عن وجوهكم و هذا منتهى املى و بغيتى و كفى باللّه على نفسى لعليم و خبير

ان يا سفير فاجعل محضرک بين يدى اللّه انّک ان لن تراه انّه يراک ثمّ انصف فى امرنا بأىّ جرم قمت علينا و افتريتنا بين النّاس ان تكون من المنصفين قد خرجت من الطّهران بأمر الملک و توجّهنا الى العراق باذنه الى ان وردنا فيه و كنّا من الواردين ان كنت مقصّراً لم اطلقنا و ان لم اكن مقصّراً لم وردتم علينا ما لا ورد احد الى احد من المسلمين و بعد ورودى فى العراق هل ظهر منّى ما يفسد به امر الدّولة و هل شهد احد منّا مغايراً فاسأل اهلها لتكون من المستبصرين

و كنّا فيه احدىعشر سنين الى ان جآء سفيركم الّذى لن يحبّ القلم ان يجرى على اسمه و كان ان يشرب الخمر و يرتكب البغى و الفحشآء و فسد فى نفسه و افسد العراق و يشهد بذلک اكثر اهل الزّورآء لو تسأل عنهم و تكون من السّائلين و

كان ان يأخذ اموال النّاس بالباطل و ترک کلّ ما امره اللّه به و ارتکب کلّ ما نهاه عنه الی ان قام علینا بما اتّبع نفسه و هواه و سلک منهج الظّالمین و کتب الیک ما کتب فی حقّنا و انت قبلت منه و اتّبعت هواه من دون بیّنة و لا برهان مبین و ما تبیّنت و ما تفحّصت و ما تحسّست لیظهر لک الصّدق عن الکذب و الحقّ عن الباطل و تکون علی بصیرة منیر فاسأل عنه عن السّفرآء الّذین کانوا فی العراق و عن ورائهم عن والی البلدة و مشیرها لیحصحص لک الحقّ و تکون من المطّلعین

فواللّه ما خالفناه فی شیء و لا غیره و اتّبعنا احکام اللّه فی کلّ شأن و ما کنّا من المفسدین و هو بنفسه یشهد بذلک ولکن یرید ان یأخذنا و یرجعنا الی العجم لارتفاع اسمه کما انت ارتکبت هذا الذّنب لأجل ذلک و انت و هو فی حدّ سوآء عند اللّه الملک العلیم

و لم یکن هذا الذّکر منّی الیک لتکشف عنّی ضرّی او توسّط لی عند احد لا فوربّ العالمین ولکن فصّلنا لک الأمور لعلّ تتنبّه فی فعلک و لا ترد علی احد مثل ما وردت علینا و تکون من التّائبین الی اللّه الّذی خلقک و کلّ شیء و تکون علی بصیرة من بعد و هذا خیر لک عمّا عندک و عن سفارتک فی هذه الأیّام القلیل

ایّاک ان لا تغمض عیناک فی مواقع الانصاف و توجّه الی شطر العدل بقلبک و لا تبدّل امر اللّه و کن بما نزّل فی الکتاب لمن النّاظرین ان لا تتّبع هواک فی امر و اتّبع حکم اللّه ربّک المنّان القدیم سترجع الی التّراب و لن یبقی نفسک و لا ما تسرّ به فی ایّامک و هذا ما ظهر من لسان صدق منیع

اما تذکّرت بذکر اللّه من قبل لتکون من المتذکّرین قال و قوله الحقّ منها خلقناکم و فیها نعیدکم و منها نخرجکم تارة اخری و هذا ما قدّره اللّه لمن علی الأرض من کلّ عزیز و ذلیل و من خلق من التّراب و یعید فیها و یخرج منها لا ینبغی له بأن یستکبر علی اللّه و اولیائه و یفتخر علیهم و یکون علی غرور عظیم بل ینبغی لک و لأمثالک بأن تبخعوا لمظاهر التّوحید و تخفضوا جناح الذّلّ للمؤمنین الّذینهم افتقروا فی اللّه و انقطعوا عن کلّ ما تشتغل به انفس العباد و یبعّدهم عن صراط اللّه العزیز الحمید و کذلک نلقی علیکم ما ینفعکم و ینفع الّذینهم کانوا علی ربّهم لمن المتوکّلین

ان یا ایّها السّلطان اسمع قول من ینطق بالحقّ و لا یرید منک جزآء عمّا اعطاک اللّه و کان علی قسطاس حقّ مستقیم و یدعوک الی اللّه ربّک و یهدیک سبل الرّشد و الفلاح لتکون من المفلحین

ایّاک یا ایّها الملک لا تجمع فی حولک من هؤلآء الوکلآء الّذین لا یتّبعون الّا هواهم و نبذوا اماناتهم ورآء ظهورهم و کانوا علی خیانة مبین فأحسن علی العباد کما احسن اللّه لک و لا تدع النّاس و امورهم بین یدی هؤلآء اتّق اللّه و کن من المتّقین فاجتمع من الوکلآء الّذین تجد منهم روایح الایمان و العدل ثمّ شاورهم فی الأمور و خذ احسنها و کن من المحسنین

فاعلم و ایقن بأنّ الّذی لن تجد عنده الدّیانة لم تکن عنده الأمانة و الصّدق و انّ هذا لحقّ یقین و من خان اللّه یخان السّلطان و لن یحترز عن شیء و لن یتّق فی امور النّاس و ما کان من المتّقین

ایّاک ان لا تدع زمام الأمور عن کفّک و لا تطمئنّ بهم و لا تکن من الغافلین انّ الّذین تجد قلوبهم الی غیرک فاحترز عنهم و لا تأمنهم علی امرک و امور المسلمین و لا تجعل الذّئب راعی اغنام اللّه و لا تدع محبّیه تحت ایدی المبغضین انّ الّذین یخانون اللّه فی امره لن تطمع منهم الأمانة و لا الدّیانة و تجنّب عنهم و کن فی حفظ عظیم لئلّا یرد علیک مکرهم و ضرّهم فأعرض عنهم ثمّ اقبل الی اللّه ربّک العزیز الکریم من کان للّه کان اللّه له و من یتوکّل علیه انّه هو یحرسه عن کلّ ما یضرّه و عن شرّ کلّ مکّار لئیم

و انّک لو تسمع قولی و تستنصح بنصحی یرفعک اللّه الی مقام الّذی ینقطع عنک ایدی کلّ من علی الأرض اجمعین ان یا ملک اتّبع سنن اللّه فی نفسک و بأرکانک و لا تتّبع سنن الظّالمین خذ زمام امرک فی کفّک و قبضة اقتدارک ثمّ استفسر عن کلّ الأمور بنفسک و لا تغفل عن شیء و انّ فی ذلک لخیر عظیم

ان اشکر اللّه ربّک بما اصطفاک بین بریّته و جعلک سلطاناً للمسلمین و ینبغی لک بأن تعرف قدر ما وهبک اللّه من بدایع جوده و احسانه و تشکره فی کلّ حین و شکرک ربّک هو حبّک احبّائه و حفظک عباده و صیانتهم عن هؤلآء الخائنین لئلّا یظلمهم احد ثمّ اجر حکم اللّه بینهم لتکون فی شرع اللّه لمن الرّاسخین

و انّک لو تجری انهار العدل بین رعیّتک لینصرک اللّه بجنود الغیب و الشّهادة و یؤیّدک علی امرک و انّه ما من اله الّا هو له الأمر و الخلق و انّ الیه یرجع عمل المخلصین

و لا تطمئنّ بخزائنک فاطمئنّ بفضل اللّه ربّک ثمّ توکّل علیه فی امورک و کن من المتوکّلین فاستعن باللّه ثمّ استغن من غنائه و عنده خزائن السّموات و الأرض یعطی من یشآء و یمنع عمّن یشآء لا اله الّا هو الغنیّ الحمید کلّ فقرآء لدی باب رحمته و ضعفآء لدی ظهور سلطانه و کلّ من جوده لمن السّائلین

و لا تفرّط فی الأمور فاعمل بین خدّامک بالعدل ثمّ انفق علیهم علی قدر ما یحتاجون به لا علی قدر الّذی یکنزونه و یجعلونه زینة لأنفسهم و بیوتهم و یصرفونه فی امور الّتی لن یحتاجوا بها و یکوننّ من المسرفین فاعدل بینهم علی الخطّ الاستوآء بحیث لن یحتاج بعضهم و لن یکنز بعضهم و انّ هذا لعدل مبین

و لا تجعل الأعزّة تحت ایدی الأذلّة و لا تسلّط الأدنی علی الأعلی کما شهدنا فی المدینة و کنّا من الشّاهدین و انّا لمّا وردنا المدینة وجدنا بعضهم فی سعة و غنآء عظیم و بعضهم فی ذلّة و فقر مبین و هذا لا ینبغی لسلطنتک و لا یلیق لشأنک

اسمع نصحی ثمّ اعدل بین الخلق لیرفع اللّه اسمک بالعدل بین العالمین ایّاک ان لا تعمر هؤلآء الوکلآء و لا تخرب الرّعیّة اتّق من ضجیج الفقرآء و الأبرار فی الأسحار و کن لهم کسلطان شفیق لأنّهم کنزک فی الأرض فینبغی لحضرتک بأن تحفظ کنزک من ایدی هؤلآء السّارقین ثمّ تحسّس من امورهم و احوالهم فی کلّ حول بل فی کلّ شهر و لا تکن عنهم لمن الغافلین

ثمّ انصب میزان اللّه فی مقابلة عینیک ثمّ اجعل نفسک فی مقام الّذی کأنّک تراه ثمّ وزّن اعمالک به فی کلّ یوم بل فی کلّ حین و حاسب نفسک قبل ان تحاسب فی یوم الّذی لن یستقرّ فیه رجل احد من خشیة اللّه و تضطرب فیه افئدة الغافلین

و ینبغی للسّلطان بأن یکون فیضه کالشّمس یربّی کلّ شیء و یعطی کلّ ذی حقّ حقّه و هذا لم یکن منها بل بما قدّر من لدن مقتدر قدیر و یکون رحمته کالسّحاب ینفق علی العباد کما ینفق السّحاب امطار الرّحمة علی کلّ ارض بأمر من مدبّر علیم

ایّاک ان لا تطمئنّ من احد فی امرک و لم یکن لک احد کمثلک علی نفسک کذلک نبیّن لک کلمات الحکمة و نلقی علیک ما یقلّبک عن شمال الظّلم الی یمین العدل و یهدیک الی شاطئ قرب منیر کلّ ذلک من سیرة الملوک الّذین سبقوک فی الملک و کانوا ان یعدلوا بین النّاس و یسلکوا علی مناهج عدل قویم

انّک ظلّ اللّه فی الأرض فافعل ما یلیق لهذا الشّأن المتعالی العظیم و انّک ان تخرج عمّا القیناک و علّمناک لتخرج عن هذا الشّأن الأعزّ الرّفیع فارجع الی اللّه بقلبک ثمّ طهّره عن الدّنیا و زخرفها و لا تدخل فیه حبّ المغایرین لأنّک لو تدخل فیه حبّ الغیر لن یستشرق علیه انوار تجلّی اللّه لأنّ اللّه ما جعل لأحد من قلبین و هذا ما نزّل فی کتاب قدیم و لمّا جعله اللّه واحداً ینبغی لحضرتک بأن لا تدخل فیه حبّین اذاً تمسّک بحبّ اللّه و اعرض عن حبّ ما سواه لیدخلک اللّه فی لجّة بحر

احدیّته و یجعلک من الموحّدین فواللّه لم یکن مقصودی فیما القیناک الّا تنزیهک عن الأشیآء الفانیة و ورودک فی جبروت الباقیة و تکون فیه باذن اللّه لمن الحاکمین....

یا ایّها الملک فواللّه ما ارید ان اشکو منهم فی حضرتک انّما اشکو بثّی و حزنی الی اللّه الّذی خلقنا و ایّاهم و کان علینا و علیهم لشاهد و وکیل بل ارید ان اذکّرهم بأعمالهم لعلّ لا یفعلوا بأحد کما فعلوا بنا و لعلّ یکوننّ من المتذکّرین

ستمضی بلایانا و اضطرارنا و الشّدّة الّتی احاطتنا من کلّ الجهات و کذلک تمضی راحتهم و الرّخآء الّذی کانوا فیه و هذا من حقّ الّذی لن ینکره احد من العالمین و سیقضی سکوننا علی التّراب بهذه الذّلّة و جلوسهم علی السّریر العزّة و یحکم اللّه بیننا و بینهم و هو خیر الحاکمین

و نشکر اللّه فی کلّ ما ورد علینا و نصبر فیما قضی و یقضی و علیه توکّلت و الیه فوّضت امری و انّه یوفّی اجور الصّابرین و المتوکّلین له الأمر و الخلق یعزّ من یشآء و یذلّ من یشآء و لا یسأل عمّا شآء و انّه لهو العزیز القدیر

اسمع یا سلطان ما القینا علی حضرتک ثمّ امنع الظّالمین عن ظلمهم ثمّ اقطع ایدیهم عن رؤوس المسلمین فواللّه ورد علینا ما لا یجری القلم علی ذکره الّا بأن یحزن راقمه و لن یقدر ان تسمعه آذان الموحّدین و بلغ امرنا الی مقام الّذی بکت علینا عیون اعدائنا و من ورائهم کلّ ذی بصر بصیر بعد الّذی توجّهنا الی حضرتک و امرنا النّاس بأن یدخلوا فی ظلّک لتکون حصناً للموحّدین

أ خالفتک یا سلطان فی شیء او عصیتک فی امر او مع وزرائک الّذین کانوا ان یحکموا فی العراق باذنک لا فوربّ العالمین ما عصیناک و لا ایّاهم فی اقلّ من لمح البصر و لا اعصیک من بعد ان شآء اللّه و اراد ولو یرد علینا اعظم عمّا ورد

و ندعو اللّه باللّیل و النّهار و فی کلّ بکور و اصیل لیوفّقک علی طاعته و اجرآء حکمه و یحفظک من جنود الشّیاطین اذاً فافعل ما شئت و ما ینبغی لحضرتک و یلیق لسلطنتک و لا تنس حکم اللّه فی کلّ ما اردت او ترید و قل الحمد للّه ربّ العالمین

۱۱۵

ای ذبیح در اکثری از الواح الهیّه از قلم امریّه نازل و جمیع احبّای الهی را وصیّت فرمودیم که ذیل مقدّس را بطین اعمال ممنوعه و غبار اخلاق مردوده میالایند و همچنین وصیّت فرمودیم که بما نزّل فی الألواح ناظر باشند اگر وصایای الهیّه را که از مشرق قلم رحمانی اشراق فرموده بگوش جان میشنیدند و باصغای آن فائز میگشتند حال اکثر من فی الامکان را بخلعت هدایت مزیّن مشاهده مینمودی ولکن قضی ما قضی

حال کرّة اخری در این ورقهٔ بیضا لسان قدم در این سجن اعظم میفرماید ای احبّای حقّ از مفازهٔ ضیّقهٔ نفس و هوی بفضاهای مقدّسهٔ احدیّه بشتابید و در حدیقهٔ تقدیس و تنزیه مأوی گیرید تا از نفحات اعمالیّه کلّ بریّه بشاطی عزّ احدیّه توجّه نمایند ابداً در امور دنیا و ما یتعلّق بها و رؤسای ظاهرهٔ آن تکلّم جایز نه

حقّ جلّ و عزّ مملکت ظاهره را بملوک عنایت فرموده بر احدی جایز نه که ارتکاب نماید امری را که مخالف رأی رؤسای مملکت باشد و آنچه از برای خود خواسته مداین قلوب عباد بوده و احبّای حقّ الیوم بمنزلهٔ مفاتیحند انشآءاللّه باید کل بقوّت اسم اعظم آن ابواب را بگشایند اینست نصرت حقّ که در جمیع زبر و الواح از قلم فالق الأصباح جاری شده

و همچنین با ناس بمدارا حرکت نمایند و رفتار کنند و بکمال تقدیس و تنزیه و صدق و انصاف ظاهر شوند بشأنی که جمیع ناس آن نفوس را امنآء اللّه فی العباد شمرند حال مشاهده کن در چه سمائی طیر اوامر حقّ در طیرانست و در چه مقامی آن نفوس ضعیفه ساکن طوبی للّذین طاروا بأجنحة الایقان فی هوآء الّذی جری من قلم ربّک الرّحمن

ای ذبیح نظر باعمال حقّ کن و قل تعالی تعالی قدرته الّتی احاطت العالمین و تعالی تعالی انقطاعه الّذی علا علی الخلائق اجمعین تعالی تعالی مظلومیّته الّتی احترقت بها افئدة المقرّبین

مع آنکه ببلایای لایحصی در دست اعدا مبتلا جمیع رؤسای ارض را واحداً بعد واحد تبلیغ نمودیم آنچه را که ارادة اللّه بآن تعلّق یافته بود لیعلموا الأمم انّ البلآء لا یمنع قلم القدم انّه یتحرّک باذن اللّه مصوّر الرّمم

حال مع این شغل اعظم لایق آنست که جمیع احبّا کمر خدمت محکم کنند و بنصرت امر اللّه توجّه نمایند نه آنکه بارتکاب امور شنیعه مشغول شوند اگر قدری در افعال و اعمال ظاهرهٔ حقّ مشاهده نمائی لتخرّ بوجهک علی التّراب و تقول یا ربّ الأرباب اشهد انّک انت مولی الوجود و مربّی الغیب و الشّهود و اشهد انّ قدرتک احاطت الکائنات لا تخوّفک جنود من علی الأرض و لا تمنعک سطوة من علیها و اشهد انّک ما اردت الّا حیاة العالم و اتّحاد اهله و نجاة من فیه

حال قدری تفکّر نمائید که دوستان حقّ در چه مقام باید حرکت نمایند و در چه هوا طیران کنند ان اسأل اللّه ربّک الرّحمن فی کلّ الأحیان بأن یوفّقهم علی ما اراد انّه لهو المقتدر العزیز العلّام

ای ذبیح ضرّ این مظلوم از سجن و تاراج و اسیری و شهادت و ذلّت ظاهره نبوده و نیست بلکه ضرّ اعمالیست که احبّای حقّ بآن عاملند و آن را نسبت بحقّ میدهند هذا ضرّی ونفسه المهیمنة علی العالمین و ضرّ اکبر دیگر آنکه هر یوم یکی از اهل بیان مدّعی امر شده و بعضی متمسّک بغصنی از اغصان و بعضی مستقلاً گفته‌اند آنچه گفته‌اند و عاملند آنچه عاملند

ای ذبیح لسان عظمت میفرماید ونفسی الحقّ قد انتهت الظّهورات الی هذا الظّهور الأعظم و من یدّعی بعده انّه کذّاب مفتر نسأل اللّه بأن یوفّقه علی الرّجوع ان تاب انّه لهو التّوّاب و ان اصرّ علی ما قال یبعث علیه من لا یرحمه انّه لهو المقتدر القدیر

مشاهده کن که اهل بیان آنقدر ادراک ننموده‌اند که مظهر قبلم و مبشّر جمالم آنچه فرموده ناظراً الی الظّهور و قیامه علی الأمر فرموده والّا ونفسه الحقّ بکلمه‌ئی از آنچه فرموده تکلّم نمینمودند این جهّال امر غنیّ متعال را لعب اطفال دانسته‌اند هر روز بخیالی حرکت مینمایند و در مفازه‌ئی سایرند لو کان الأمر کما یقولون کیف یستقرّ امر ربّک علی عرش السّکون تفکّر و کن من المتفرّسین تفکّر و کن من المتوسّمین تفکّر و کن من الرّاسخین تفکّر و کن من المطمئنّین علی شأن لو یدّعی کلّ البشر بکلّ ما یمکن او فوقه لا تتوجّه الیهم و تدعهم عن ورائک مقبلاً الی قبلة العالمین

لعمری انّ الأمر عظیم عظیم و الیوم عظیم عظیم طوبی لمن نبذ الوری عن ورائه متوجّهاً الی وجه الّذی بنوره اشرقت السّموات و الأرضین

ای ذبیح بصر حدید باید و قلب محکم و رجل نحاس شاید تا بوساوس جنود نفسیّه نلغزد اینست حکم محکم که بارادهٔ مالک قدم از قلم اسم اعظم جاری و نازل شده ان احفظه کما تحفظ عینک و کن من الشّاکرین در لیالی و ایّام بخدمت حقّ مشغول باش و از دونش منقطع لعمری ما تراه الیوم سیفنی و تجد نفسک فی اعلی المقام لو تکون مستقیماً علی ما امرک مولاک انّ الیه منقلبک و مثواک

ان یا ملوک المسیحیّة اما سمعتم ما نطق به الرّوح بأنّی ذاهب و آت فلمّا اتی فی ظلل من الغمام کما صعد اوّل مرّة لِمَ ما تقرّبتم به لتفوزوا بلقائه و تکوننّ من الفائزین و فی مقام آخر یقول فاذا جآء روح الحقّ الآتی فهو یرشدکم و اذا جآءکم بالحقّ ما توجّهتم الیه و کنتم بلعب انفسکم لمن اللّاعبین و ما استقبلتم الیه و ما حضرتم بین یدیه لتسمعوا آیات اللّه من لسانه و تطّلعوا بحکمة اللّه العزیز الحکیم و بذلک منعت نسمات اللّه عن قلوبکم و نفحات اللّه عن فؤادکم و کنتم فی وادی الشّهوات لمن

المحبرین فواللّه انتم و ما عندکم ستفنی و ترجعون الی اللّه و تسألون عمّا اکتسبتم فی ایّامکم فی مقرّ الّذی تحشر فیه الخلایق اجمعین....

ان یا ایّها الملوک قد قضت عشرین من السّنین و کنّا فی کلّ یوم منها فی بلآء جدید و ورد علینا ما لا ورد علی احد قبلنا ان انتم من السّامعین بحیث قتلونا و سفکوا دمائنا و اخذوا اموالنا و هتکوا حرمتنا و انتم سمعتم اکثرها و ما کنتم من المانعین بعد الّذی ینبغی لکم بأن تمنعوا الظّالم عن ظلمه و تحکموا بین النّاس بالعدل لیظهر عدالتکم بین الخلایق اجمعین

انّ اللّه قد اودع زمام الخلق بأیدیکم لتحکموا بینهم بالحقّ و تأخذوا حقّ المظلوم عن هؤلآء الظّالمین و ان لن تفعلوا بما امرتم فی کتاب اللّه لن یذکر اسمائکم عنده بالعدل و انّ هذا لغبن عظیم أ تأخذون حکم انفسکم و تدعون حکم اللّه العلیّ المتعالی القادر القدیر دعوا ما عندکم و خذوا ما امرکم اللّه به ثمّ ابتغوا الفضل من عنده و انّ هذا لسبیل مستقیم

ثمّ التفتوا الینا و بما مسّتنا البأسآء و الضّرّآء و لا تغفلوا عنّا فی اقلّ من آن ثمّ احکموا بیننا و بین اعدائنا بالعدل و انّ هذا لخیر مبین کذلک نقصّ علیکم من قصصنا و بما قضی علینا لتکشفوا عنّا السّوء فمن شآء فلیکشف و من لم یشآء انّ ربّی لخیر ناصر و معین

ان یا عبد ذکّر العباد بما القیناک و لا تخف من احد و لا تکن من الممترین فسوف یرفع اللّه امره و یعلو برهانه بین السّموات و الأرضین فتوکّل فی کلّ الأمور علی ربّک و توجّه الیه ثمّ اعرض عن المنکرین فاکف باللّه ربّک ناصراً و معین انّا کتبنا علی نفسنا نصرک فی الملک و ارتفاع امرنا ولو لن یتوجّه الیک احد من السّلاطین

۱۱۷

و در مقامی حضرت موجود در سبب و علّت اوّلیّهٔ سکون و راحت امم و عمار عالم میفرماید لابدّ بر این است مجمع بزرگی در ارض برپا شود و ملوک و سلاطین در آن مجمع مفاوضه در صلح اکبر نمایند و آن این است که دول عظیمه برای آسایش عالم بصلح محکم متشبّث شوند و اگر ملکی بر ملکی برخیزد جمیع متّفقاً بر منع قیام نمایند در این صورت عالم محتاج بمهمّات حربیّه و صفوف عسکریّه نبوده و نیست الّا علی قدر یحفظون به ممالکهم و بلدانهم اینست سبب آسایش دولت و رعیّت و مملکت انشآءاللّه ملوک و سلاطین که مرایای اسم عزیز الهیند باین مقام فائز شوند و عالم را از سطوت ظلم محفوظ دارند ... عنقریب جمیع اهل عالم بیک لسان و یک خطّ مزیّن در این صورت هر نفسی بهر بلدی توجّه نماید مثل آن است که در بیت خود وارد شده این امور لازم و واجب هر ذی بصر و سمعی باید جهد نماید تا اسباب آنچه ذکر شد از عالم الفاظ و اقوال بعرصهٔ شهود و ظهور آید ... امروز انسان کسی است که بخدمت جمیع من علی الأرض قیام نماید حضرت موجود میفرماید طوبی لمن اصبح قائماً علی خدمة الأمم و در مقام دیگر میفرماید لیس الفخر لمن یحبّ الوطن بل لمن یحبّ العالم انتهی فی‌الحقیقه عالم یک وطن محسوب است و من علی الأرض اهل آن

۱۱۸

اتّقوا اللّه یا ایّها الملوک و لا تتجاوزوا عن حدود اللّه ثمّ اتّبعوا بما امرتم به فی الکتاب و لا تکوننّ من المتجاوزین ایّاکم ان لا تظلموا علی احد قدر خردل و اسلکوا سبیل العدل و انّه لسبیل مستقیم

ثمّ اصلحوا ذات بینکم و قلّلوا فی العساکر لیقلّ مصارفکم و تکوننّ من المستریحین و ان ترتفعوا الاختلاف بینکم لن تحتاجوا الی کثرة الجیوش الّا علی قدر الّذی تحرسون بها بلدانکم و ممالککم اتّقوا اللّه و لا تسرفوا فی شیء و لا تکوننّ من المسرفین

و علمنا بأنّكم تزدادون مصارفكم فی كلّ يوم و تحملونها علی الرّعيّة و هذا فوق طاقتهم و انّ هذا لظلم عظيم اعدلوا يا ايّها الملوک بين النّاس و كونوا مظاهر العدل فی الأرض و هذا ينبغی لكم و يليق لشأنكم لو انتم من المنصفين

ايّاكم ان لا تظلموا علی الّذينهم هاجروا اليكم و دخلوا فی ظلّكم اتّقوا اللّه و كونوا من المتّقين لا تطمئنّوا بقدرتكم و عساكركم و خزائنكم فاطمئنّوا باللّه بارئكم ثمّ استنصروا به فی اموركم و ما النّصر الّا من عنده ينصر من يشآء بجنود السّموات و الأرضين

ثمّ اعلموا بأنّ الفقرآء امانات اللّه بينكم ايّاكم ان لا تخانوا فی اماناته و لا تظلموهم و لا تكوننّ من الخائنين ستسألون عن امانته فی يوم الّذی تنصب فيه ميزان العدل و يُعطی كلّ ذی حقّ حقّه و يوزن فيه كلّ الأعمال من كلّ غنیّ و فقير

و ان لن تستنصحوا بما انصحناكم فی هذا الكتاب بلسان بدع مبين يأخذكم العذاب من كلّ الجهات و يأتيكم اللّه بعدله اذاً لا تقدرون ان تقوموا معه و تكوننّ من العاجزين فارحموا علی انفسكم و انفس العباد ثمّ احكموا بينهم بما حكم اللّه فی لوح قدس منيع الّذی قدّر فيه مقادير كلّ شیء و فصّل فيه من كلّ شیء تفصيلاً و ذكری لعباده الموقنين

ثمّ استبصروا فی امرنا و تبيّنوا فيما ورد علينا ثمّ احكموا بيننا و بين اعدائنا بالعدل و كونوا من العادلين و ان لن تمنعوا الظّالم عن ظلمه و لن تأخذوا حقّ المظلوم فبأیّ شیء تفتخرون بين العباد و تكوننّ من المفتخرين أ يكون افتخاركم بأن تأكلوا و تشربوا او تجتمعوا الزّخارف فی خزائنكم او التّزيّن بأحجار الحمر و الصّفر او لؤلؤ بيض ثمين و لو كان الافتخار بهذه الأشيآء الفانية فينبغی للتّراب بأن يفتخر عليكم لأنّه يبذل و ينفق عليكم كلّ ذلک من مقدّر قدير و قدّر اللّه كلّ ذلک فی بطنه و يخرج لكم من فضله اذاً فانظروا فی شأنكم و ما تفتخرون به ان انتم من النّاظرين

لا فوالّذی فی قبضته جبروت الممكنات لم يكن الفخر لكم الّا بأن تتّبعوا سنن اللّه فی انفسكم و لا تَدَعوا احكام اللّه بينكم مهجوراً و تكوننّ من الرّاشدين

١١٩

يا معشر الأمرآء لمّا صرتم سحاباً لوجه الشّمس و منعتموها عن الاشراق ان استمعوا ما ينصحكم به القلم الأعلی لعلّ تستريح به انفسكم ثمّ الفقرآء و المساكين نسأل اللّه بأن يؤيّد الملوک علی الصّلح انّه لهو القادر علی ما يريد

يا معشر الملوک انّا نراكم فی كلّ سنة تزدادون مصارفكم و تحملونها علی الرّعيّة ان هذا الّا ظلم عظيم اتّقوا زفرات المظلوم و عبراته و لا تحملوا علی الرّعيّة فوق طاقتهم و لا تخربوهم لتعمير قصوركم ان اختاروا لهم ما تختارونه لأنفسكم كذلک نبيّن لكم ما ينفعكم ان انتم من المتفرّسين انّهم خزائنكم ايّاكم ان تحكموا عليهم ما لا حكم به اللّه و ايّاكم ان تسلّموها بأيدی السّارقين بهم تحكمون و تأكلون و تغلبون و عليهم تستكبرون ان هذا الّا امر عجيب

لمّا نبذتم الصّلح الأكبر عن ورائكم تمسّكوا بهذا الصّلح الأصغر لعلّ به تصلح اموركم و الّذين فی ظلّكم علی قدر

يا معشر الآمرين ان اصلحوا ذات بينكم اذاً لا تحتاجون بكثرة العساكر و مهمّاتهم الّا علی قدر تحفظون به ممالككم و بلدانكم ايّاكم ان تدعوا ما نصحتم به من لدن عليم امين

ان اتّحدوا يا معشر الملوک به تسكن ارياح الاختلاف بينكم و تستريح الرّعيّة و من حولكم ان انتم من العارفين ان قام احد منكم علی الآخر قوموا عليه ان هذا الّا عدل مبين

یا اصحاب المجلس فی هناک و دیار اخری تدبّروا و تکلّموا فیما یصلح به العالم و حاله لو انتم من المتوسّمین فانظروا العالم کهیکل انسان انّه خلق صحیحاً کاملاً فاعترته الأمراض بالأسباب المختلفة المتغایرة و ما طابت نفسه فی یوم بل اشتدّ مرضه بما وقع تحت تصرّف اطبّآء غیر حاذقة الّذین رکبوا مطیّة الهوی و کانوا من الهائمین و ان طاب عضو من اعضائه فی عصر من الأعصار بطبیب حاذق بقیت اعضآء اخری فیما کان کذلک ینبّئکم العلیم الخبیر

و الیوم نراه تحت ایدی الّذین اخذهم سکر خمر الغرور علی شأن لا یعرفون خیر انفسهم فکیف هذا الأمر الأوعر الخطیر ان سعی احد من هؤلآء فی صحّته لم یکن مقصوده الّا بأن ینتفع به اسماً کان او رسماً لذا لا یقدر علی برئه الّا علی قدر مقدور

و الّذی جعله اللّه الدّریاق الأعظم و السّبب الأتمّ لصحّته هو اتّحاد من علی الأرض علی امر واحد و شریعة واحدة هذا لا یمکن ابداً الّا بطبیب حاذق کامل مؤیّد لعمری هذا لهو الحقّ و ما بعده الّا الضّلال المبین

۱۲۱

قل یا ملأ المغلّین موتوا بغیظکم قد اشرقت شمس العظمة عن افق الأمر و استضآء بضیائها کلّ الوجود و انتم غفلتم عنها و کنتم من الغافلین اذاً فارحموا علی انفسکم و لا تکفروا بالّذی آمنتم به و لا تکوننّ من المسرفین

تاللّه الحقّ ان تکفروا بهذا الأمر فقد یضحک علیکم کلّ الملل لأنّکم استدللتم بینهم فی اثبات امرکم بآیات اللّه المهیمن المقتدر العزیز العلیم فلمّا نزلت مرّة اخری بسلطنة عظمی اذاً کفرتم بها فویل لکم یا ملأ الغافلین

أ ظننتم فی انفسکم بأنّکم مکسف الشّمس و ضیائها لا فونفسی لن تقدرنّ و لن تستطیعنّ ولو یجتمع علیها انتم و ما دونکم عمّا خلق بین السّموات و الأرضین خافوا عن اللّه و لا تبطلوا اعمالکم ثمّ اسمعوا کلمات اللّه و لا تکوننّ من المحتجبین قل تاللّه انّی لن ارید لنفسی شیئاً بل ارید نصر اللّه و امره و کفی بنفسه علی ما اقول شهید و انتم لو تطهّرنّ ابصارکم لتشهدنّ فعلی شهیداً علی قولی ثمّ قولی دلیلاً علی فعلی

عمت عیونکم اما رأیتم قدرة اللّه و سلطنته ثمّ عظمته و کبریائه فویل لکم یا معشر المغلّین اسمعوا قولی و لا تصبروا اقلّ من آن و کذلک امرکم جمال الرّحمن لعلّ تنقطعنّ عمّا عندکم و تصعدنّ الی هوآء الّذی تشهدنّ فی ظلّ الأمر کلّ العالمین

قل لا مهرب لأحد و لا ملجأ لنفس و لا عاصم الیوم من قهر اللّه و سطوته الّا بعد امره و هذا امره قد ظهر علی هیکل الغلام فتبارک اللّه من هذا المنظر المشرق العزیز البدیع

خلّصوا انفسکم عن دونی ثمّ توجّهوا الی وجهی و انّ هذا خیر لکم عمّا عندکم و یشهد بذلک لسان اللّه علی لسانی النّاطق العالم العلیم

قل أ زعمتم بأنّ باقبالکم یزیده شیئاً لا فونفسی او باعراضکم ینقص عنه شیء لا فوذاتی الغالب الممتنع المنیع ان اخرقوا حجبات الأسمآء و ملکوتها فوجمالی قد ظهر سلطان الأسمآء الّذی بأمره خلقت الأسمآء من اوّل الّذی لا اوّل له و یخلقها کیف یشآء و انّه لهو المقتدر الحکیم

ایّاکم ان لا تعرّوا اجسادکم عن خلع الهدی ثمّ اشربوا عن کأس الّتی یحرّکها غلمان الظّهور فوق رؤوسکم و کذلک امرکم الّذی کان ارحم بکم من انفسکم و لن یطلب منکم اجراً و لا جزآءً ان امره الّا علی الّذی ارسله بالحقّ و جعله لنفسه حجّة علی الخلایق اجمعین و اظهره بکلّ الآیات اذاً فارتدّوا ابصارکم لتشهدوا ما نطق علیکم لسان القدم لعلّ تکوننّ من المطّلعین هل سمعتم من آبائکم و آبآء آبائکم الی ان ینتهی الی آدم الأولی بأن اتی احد علی ظلل الأمر بسلطان لائح مبین و حرّک عن یمینه ملکوت اللّه و عن یساره جبروت القدم و عن قدّامه جنود اللّه المقتدر الغالب القدیر و تکلّم فی کلّ حین

بآیات الّتی تعجز عن عرفانها افئدة العارفین و لم یکن من عند اللّه اذاً تبیّنوا ثمّ تکلّموا علی الصّدق الخالص ان انتم من ذی لسان صادق منیع

قل قد نزل معادل ما نزل علی علیّ من قبل و من کان فی ریب علی ما نطق علیه الرّوح حینئذ ینبغی له بأن یحضر تلقآء العرش لیسمع آیات اللّه و یکون علی بصیرة منیر

قل تاللّه قد تمّت نعمة اللّه و بلغت کلمته و لاح وجهه و احاط سلطانه و ظهر امره و سبق احسانه العالمین

۱۲۲

انسان طلسم اعظم است ولکن عدم تربیت او را از آنچه با او است محروم نموده بیک کلمه خلق فرمود و بکلمهٔ اخری بمقام تعلیم هدایت نمود و بکلمهٔ دیگر مراتب و مقاماتش را حفظ فرمود حضرت موجود میفرماید انسان را بمثابهٔ معدن که دارای احجار کریمه است مشاهده نما بتربیت جواهر آن بعرصهٔ شهود آید و عالم انسانی از آن منتفع گردد انتهی اگر نفسی در کتب منزلهٔ از سماء احدیّه بدیدهٔ بصیرت مشاهده نماید و تفکّر کند ادراک مینماید که مقصود آن است جمیع نفوس نفس واحده مشاهده شوند تا در جمیع قلوب نقش خاتم الملک للّه منطبع شود و شموس عنایت و اشراقات انجم فضل و رحمت جمیع را احاطه نماید حقّ جلّ جلاله از برای خود چیزی اخذ ننموده نه از طاعت عالم باو نفعی راجع و نه از ترک آن نقصی وارد در هر آن طیر ملکوت بیان باین کلمه ناطق جمیع را از برای تو خواستم و تو را از برای خود اگر علمای عصر بگذارند و من فی الأرض رائحهٔ محبّت و اتّحاد را بیابند در آن حین نفوس عارفه بر حرّیّت حقیقی آگاه شوند راحت اندر راحت مشاهده نمایند آسایش اندر آسایش اگر ارض بانوار آفتاب این مقام منوّر شود اذاً یصدق ان یقال لا تری فیها عوجاً و لا امتاً

۱۲۳

این الّذین کانوا قبلکم و تطوف فی حولهم ذوات الجمال ان اعتبروا یا قوم و لا تکوننّ من الغافلین

سوف یأتی دونکم و یتصرّف فی اموالکم و یسکن فی بیوتکم اسمعوا قولی و لا تکوننّ من الجاهلین

لکلّ نفس ینبغی ان یختار لنفسه ما لا یتصرّف فیه غیره و یکون معه فی کلّ الأحوال تاللّه انّه لحبّ اللّه لو انتم من العارفین

عمّروا بیوتاً لا تخربها الأمطار و تحفظکم من حوادث الزّمان کذلک یعلّمکم هذا المظلوم الفرید

۱۲۴

توحید بدیع مقدّس از تحدید و عرفان موجودات ساحت عزّ حضرت لایزالی را لایق و سزا است که لمیزل و لایزال در مکمن قدس اجلال خود بوده و فی ازل الآزال در مقعد و مقرّ استقلال خود و استجلال خود خواهد بود چه قدر غنی و مستغنی بوده ذات منزّهش از عرفان ممکنات و چه مقدار عالی و متعالی خواهد بود از ذکر سکّان ارضین و سموات

از علوّ جود بحت و سموّ کرم صرف در کلّ شیء ممّا یشهد و یری آیهٔ عرفان خود را ودیعه گذارده تا هیچ شیء از عرفان حضرتش علی مقداره و مراتبه محروم نماند و آن آیه مرآت جمال او است در آفرینش و هر قدر سعی و مجاهده در تلطیف این مرآت ارفع ابدع امنع شود ظهورات اسماء و صفات و شئونات علم و آیات در آن مرآت منطبع و مرتسم گردد علی مقام یشهد کلّ شیء فی مقامه و یعرف کلّ شیء حدّه و مقداره و یسمع عن کلّ شیء علی انّه لا اله الّا هو....

و این مرآت اگرچه بمجاهدات نفسانی و توجّهات روحانی از کدورات ظلمانی و توهّمات شیطانی بحدایق قدس رحمانی و حظایر انس ربّانی تقرّب جوید و واصل گردد ولکن نظر بآنکه هر امری را وقتی مقدّر است و هر ثمری را فصلی معیّن لهذا ظهور این عنایت و ربیع این مکرمت فی ایّام اللّه بوده اگرچه جمیع ایّام را از بدایع فضلش نصیبی علی ما هی علیه عنایت فرموده ولکن ایّام ظهور را مقامی فوق ادراک مدرکین مقرّر داشته چنانچه اگر جمیع قلوب من فی السّموات و الأرض در آن ایّام خوش صمدانی بآن شمس عزّ ربّانی مقابل شوند و توجّه نمایند جمیع خود را مقدّس و منیر و صافی مشاهده نمایند فتعالی من هذا الفضل الّذی ما سبقه من فضل فتعالی من هذه العنایة الّتی لم یکن له شبه فی الابداع و لا له نظیر فی الاختراع فتعالی عمّا هم یصفون او یذکرون

اینست که در آن ایّام احدی محتاج باحدی نبوده و نخواهد بود چنانچه ملاحظه شد که اکثری از قاصدین حرم ربّانی در آن یوم الهی بعلوم و حکمتی ناطق شدند که بحرفی از آن دون آن نفوس مقدّسه اطّلاع نیافته و نخواهد یافت اگرچه الف سنه بتعلیم و تعلّم مشغول شوند اینست که احبّای الهی در ایّام ظهور شمس ربّانی از کلّ علوم مستغنی و بی‌نیاز بوده‌اند بلکه ینابیع علم و حکمت از قلوب و فطرتشان من غیر تعطیل و تأخیر جاری و ساری است

۱۲۵

ای برادر من شخص مجاهد که اراده نمود قدم طلب و سلوک در سبیل معرفت سلطان قدم گذارد باید در بدایت امر قلب را که محلّ ظهور و بروز تجلّی اسرار غیبی الهی است از جمیع غبارات تیرهٔ علوم اکتسابی و اشارات مظاهر شیطانی پاک و منزّه فرماید و صدر را که سریر ورود و جلوس محبّت محبوب ازلی است لطیف و نظیف نماید و همچنین دل را از علاقهٔ آب و گل یعنی از جمیع نقوش شبحیّه و صور ظلّیّه مقدّس گرداند بقسمی که آثار حبّ و بغض در قلب نماند که مبادا آن حبّ او را بجهتی بیدلیل میل دهد و یا بغض او را از جهتی منع نماید چنانچه الیوم اکثری باین دو وجه از وجههٔ باقی و حضرت معانی بازمانده‌اند و بی‌شبان در صحراهای ضلالت و نسیان میچرند

و باید در کلّ حین توکّل بحقّ نماید و از خلق اعراض کند و از عالم تراب منقطع شود و بگسلد و بربّ الأرباب دربندد و نفس خود را بر احدی ترجیح ندهد و افتخار و استکبار را از لوح قلب بشوید و بصبر و اصطبار دل بندد و صمت را شعار خود نماید و از تکلّم بی‌فائده احتراز کند چه زبان ناریست افسرده و کثرت بیان سمّی است هلاک‌کننده نار ظاهری اجساد را محترق نماید و نار لسان ارواح و افئده را بگدازد اثر آن نار بساعتی فانی شود و اثر این نار بقرنی باقی ماند

و غیبت را ضلالت شمرد و بآن عرصه هرگز قدم نگذارد زیرا غیبت سراج منیر قلب را خاموش نماید و حیات دل را بمیراند بقلیل قانع باشد و از طلب کثیر فارغ مصاحبت منقطعین را غنیمت شمارد و عزلت از متمسّکین و متکبّرین را نعمت شمرد در اسحار باذکار مشغول شود و بتمام همّت و اقتدار در طلب آن نگار کوشد غفلت را بنار حبّ و ذکر بسوزاند و از ما سوی اللّه چون برق درگذرد و بر بی‌نصیبان نصیب بخشد و از محرومان عطا و احسان دریغ ندارد رعایت حیوان را منظور نماید تا چه رسد بانسان و اهل بیان و از جانان جان دریغ ندارد و از شماتت خلق از حقّ احتراز نجوید و آنچه برای خود نمی‌پسندد برای غیر نپسندد و نگوید آنچه را وفا نکند و از خاطئان در کمال استیلا درگذرد و طلب مغفرت نماید و بر عاصیان قلم عفو درکشد و بحقارت ننگرد زیرا حسن خاتمه مجهول است ای بسا عاصی که در حین موت بجوهر ایمان موفّق شود و خمر بقا چشد و بملأ اعلی شتابد و بسا مطیع و مؤمن که در وقت ارتقای روح تقلیب شود و باسفل درکات نیران مقرّ یابد

باری مقصود از جمیع این بیانات متقنه و اشارات محکمه آنست که سالک و طالب باید جز خدا را فنا داند و غیر معبود را معدوم شمرد

و این شرایط از صفات عالین و سجیّهٔ روحانیّین است که در شرایط مجاهدین و مشی سالکین در مناهج علم الیقین ذکر یافت و بعد از تحقّق این مقامات برای سالک فارغ و طالب صادق لفظ مجاهد در بارهٔ او صادق میآید و چون بعمل و الّذین جاهدوا فینا مؤیّد شد البتّه ببشارت لنهدینّهم سبلنا مستبشر خواهد شد

و چون سراج طلب و مجاهده و ذوق و شوق و عشق و وله و جذب و حبّ در قلب روشن شد و نسیم محبّت از شطر احدیّه وزید ظلمت ضلالت شک و ریب زایل شود و انوار علم و یقین همهٔ ارکان وجود را احاطه نماید در آن حین بشیر معنوی ببشارت روحانی از مدینهٔ الهی چون صبح صادق طالع شود و قلب و نفس و روح را بصور معرفت از نوم غفلت بیدار نماید و عنایات و تأییدات روح القدس صمدانی حیات تازهٔ جدید مبذول دارد بقسمی که خود را صاحب چشم جدید و گوش بدیع و قلب و فؤاد تازه میبیند و رجوع بآیات واضحهٔ آفاقیّه و خفیّات مستورهٔ انفسیّه مینماید و بعین اللّه بدیعه در هر ذرّه بابی مفتوح مشاهده نماید برای وصول بمراتب عین الیقین و حقّ الیقین و نور الیقین و در جمیع اشیاء اسرار تجلّی وحدانیّه و آثار ظهور صمدانیّه ملاحظه کند

قسم بخدا که اگر سالک سبیل هدی و طالب معارج تقی باین مقام بلند اعلی واصل گردد رائحهٔ حقّ را از فرسنگهای بعیده استنشاق نماید و صبح نورانی هدایت را از مشرق کلّ شیء ادراک کند و هر ذرّه و هر شیء او را دلالت بر محبوب و مطلوب نماید و چنان ممیّز شود که حقّ را از باطل چون شمس از ظلّ فرق گذارد مثلاً اگر نسیم حقّ از مشرق ابداع وزد و او در مغرب اختراع باشد البتّه استشمام کند و همچنین جمیع آثار حقّ را از کلمات بدیعه و اعمال منیعه و افعال لمیعه از افعال و اعمال و آثار ماسوی امتیاز دهد چنانچه اهل لؤلؤ لؤلؤ را از حجر و انسان ربیع را از خریف و حرارت را از برودت و دماغ جان چون از زکام کون و امکان پاک شد البتّه رائحهٔ جانان را از منازل بعیده بیابد و از اثر آن رائحه بمصر ایقان حضرت منّان وارد شود

و بدایع حکمت حضرت سبحانی را در آن شهر روحانی مشاهده کند و جمیع علوم مکنونه را از اطوار ورقهٔ شجرهٔ آن مدینه استماع نماید و از تراب آن مدینه تسبیح و تقدیس ربّ الأرباب بگوش ظاهر و باطن شنود و اسرار رجوع و ایاب را بچشم سر ملاحظه فرماید

چه ذکر نمایم از آثار و علامات و ظهورات و تجلّیات که بامر سلطان اسماء و صفات در آن مدینه مقدّر شده بیآب رفع عطش نماید و بینار حرارت محبّة اللّه بیفزاید در هر گیاهی حکمت بالغهٔ معنوی مستور است و بر شاخسار هر گل هزار بلبل ناطقه در جذب و شور از لالههای بدیعش سرّ نار موسوی ظاهر و از نفحات قدسیّهاش نفخهٔ روح القدس عیسوی باهر بیذهب غنا بخشد و بیفنا بقا عطا فرماید در هر ورقش نعیمی مکنون و در هر غرفهاش صدهزار حکمت مخزون

و مجاهدین فیاللّه بعد از انقطاع از ماسوی چنان بآن مدینه انس گیرند که آنی از آن منفکّ نشوند دلائل قطعیّه را از سنبل آن محفل شنوند و براهین واضحه را از جمال گل و نوای بلبل اخذ نمایند و این مدینه در رأس هزار سنه او ازید او اقلّ تجدید شود و تزیین یابد....

و آن مدینه کتب الهیّه است در هر عهدی مثلاً در عهد موسی تورات بود و در زمن عیسی انجیل و در عهد محمّد رسول اللّه فرقان و در این عصر بیان و در عهد من یبعثه اللّه کتاب او که رجوع کلّ کتب بآنست و مهیمن است بر جمیع کتب

ما در هر کجا باشیم و هر چه بر ما وارد شود باید حزب اللّه بکمال استقامت و اطمینان بافق اعلی ناظر باشند و باصلاح عالم و تربیت امم مشغول گردند آنچه وارد شده و بشود سبب و علّت ارتفاع امر بوده و هست خذوا امر اللّه و تمسّکوا به انّه نزل من لدن آمر حکیم با کمال شفقت و رحمت اهل عالم را به ما ینتفع به انفسهم دلالت کردیم و راه نمودیم

قسم بآفتاب حقیقت که از اعلی افق عالم اشراق نموده حزب اللّه جز عمار و اصلاح عالم و تهذیب امم مقصودی نداشته و ندارند با جمیع ناس بصدق و صفا بوده‌اند ظاهرشان عین باطن و باطن نفس ظاهر حقیقت امر پوشیده و پنهان نه امام وجوه ظاهر و هویدا نفس اعمال گواه این مقال

امروز هر صاحب بصری انوار صبح ظهور را مشاهده کند و هر صاحب سمعی ندای مکلّم طور را اصغا نماید امواج بحر رحمت الهی بکمال اوج ظاهر بشأنی که مشرق آیات و مطلع بیّنات با جمیع احزاب بی پرده و حجاب جالس و مؤانس چه مقدار از اهل آفاق بنفاق داخل و بوفاق خارج باب فضل بر وجوه کل مفتوح با عاصی و مطیع در ظاهر بیک قسم معاشر که شاید بدکاران بدریای بخشش بی‌پایان پی‌برند تجلّیات اسم ستّار بقسمی ظاهر که بدکار گمان مینمود از اخیار محسوب هیچ قاصدی محروم نماند و هیچ مقبلی ممنوع نه....

ای دوستان باخلاق مرضیّه و اعمال طیّبه حقّ جلّ جلاله را نصرت نمائید الیوم هر نفسی ارادهٔ نصرت نماید باید به ما له ناظر نباشد بل به ما عند اللّه لیس له ان ینظر الی ما ینفعه بل بما ترتفع به کلمة اللّه المطاعة قلب باید از شئونات نفس و هوی مقدّس باشد چه که سلاح فتح و سبب اوّلیّهٔ نصر تقوی اللّه بوده و هست او است درعی که هیکل امر را حفظ میکند و حزب اللّه را نصرت مینماید لازال رایت تقوی مظفّر بوده و از اقوی جنود عالم محسوب بها فتح المقرّبون مدن القلوب باذن اللّه ربّ الجنود

قل یا قوم لا تنظروا الیّ الّا بعینی ان تریدنّ ان تعرفنّ اللّه و قدرته و من دون ذلک لن تعرفونی ولو تفکّروا فی امری بدوام الملک و تنظرون الأشیآء ببقآء اللّه الملک القادر الباقی الحکیم کذلک بیّنّا الأمر لعلّ النّاس یستشعرنّ فی انفسهم و یکوننّ من العارفین

و انّک فانظر شأن هؤلآء بعد الّذی شهدوا کلّهم بأنّی فدیت نفسی و اهلی فی سبیل اللّه و حفظاً لایمانهم و کنت بین الأعدآء فی ایّام الّتی اضطربت کلّ النّفوس و ستروا وجوههم عن الأحباب و الأعدآء و کانوا بحفظ انفسهم لمن المشتغلین

و اظهرنا الأمر و بلّغناه الی مقام کلّ اعترفوا بسلطنة اللّه و قدرته الّا الّذین کان فی صدورهم غلّ الغلام و کانوا من المشرکین و مع هذا الظّهور الّذی احاط الممکنات و هذا الاشراق الّذی ما سمعوا شبهه فی الآفاق اعترضوا علیّ ملأ البیان و منهم من اعرض عن الصّراط و کفر بالّذی آمن به و بغی علی اللّه المقتدر المهیمن العلیّ العظیم و منهم من توقّف لدی الصّراط و علّق امر اللّه بساذجه بتصدیق الّذی خلق بقولی و بذلک حبط اعماله و ما کان من الشّاعرین و منهم من قاس نفس اللّه بنفسه و غرّته الأسمآء الی مقام حارب بوجهی و افتی علی قتلی و نسبنی بکلّ ما کان فی نفسه

اذاً اشکر فی بثّی و حزنی الّذی خلقنی و ارسلنی و احمده فی قضایاه و فی وحدتی ثمّ ابتلائی بین هؤلآء الغافلین و صبرت و اصبر فی الضّرّآء متّکلاً علی اللّه و اقول ای ربّ فاهد العباد الی شطر جودک و مواهبک و لا تحرمهم عن بدایع فضلک و الطافک لأنّهم لا یعلمون ما اردت لهم من رحمتک الّتی سبقت العالمین ای ربّ هؤلآء ضعفآء فی الجهر و ایتام فی السّرّ و انّک انت الکریم ذو الفضل المتعالی العظیم لا تقهر یا الهی علیهم ثمّ انظرهم الی میقات الّتی ینبغی لبدایع رحمتک لعلّ یرجعنّ الیک و یستغفرنّ عمّا ارتکبوا فی جنبک و انّک انت الغفور الرّحیم

قل يا قوم هل ينبغى لأحد ان ينسب نفسه الى ربّه الرّحمن و يرتكب فى نفسه ما يرتكبه الشّيطان لا فوطلعة السّبحان لو انتم من العارفين

قدّسوا قلوبكم عن حبّ الدّنيا ثمّ السنكم عن ذكر ما سواه ثمّ اركانكم عنكلّ ما يمنعكم عن اللّقآء و يقرّبكم الى ما يأمركم به الهوى اتّقوا اللّه يا قوم و كونوا من المتّقين

قل يا قوم انتم ان تقولوا ما لا تفعلوا فما الفرق بينكم و بين الّذينهم قالوا اللّه ربّنا فلمّا جآءهم على ظلل القدس اذاً كفروا به و كانوا من المنكرين خلّصوا انفسكم عن الدّنيا و زخرفها ايّاكم ان لا تقرّبوا بها لأنّها يأمركم بالبغى و الفحشآء و يمنعكم عن صراط عزّ مستقيم

ثمّ اعلموا بأنّ الدّنيا هى غفلتكم عن موجدكم و اشتغالكم بما سواه و الآخرة ما يقرّبكم الى اللّه العزيز الجميل و كلّما يمنعكم اليوم عن حبّ اللّه انّها لهى الدّنيا ان اجتنبوا منها لتكوننّ من المفلحين انّ الّذى لن يمنعه شىء عن اللّه لا بأس عليه لو يزيّن نفسه بحلل الأرض و زينتها و ما خلق فيها لأنّ اللّه خلق كلّ ما فى السّموات و الأرض لعباده الموحّدين كلوا يا قوم ما احلّ اللّه عليكم و لا تحرموا انفسكم عن بدايع نعمائه ثمّ اشكروه و كونوا من الشّاكرين

يا ايّها المهاجر الى اللّه بلّغ النّاس رسالات ربّک لعلّ يمنعهم عن شطر النّفس و الهوى و يذكّرهم بذكر اللّه العلىّ العظيم قل يا قوم اتّقوا اللّه و لا تسفكوا الدّمآء و لا تتعرّضوا مع نفس و كونوا من المحسنين ايّاكم ان لا تفسدوا فى الأرض بعد اصلاحها و لا تتّبعوا سبل الغافلين

و منكم من اراد ان يبلّغ امر مولاه فلينبغى له بأن يبلّغ اوّلاً نفسه ثمّ يبلّغ النّاس ليجذب قوله قلوب السّامعين و من دون ذلک لن يؤثّر قوله فى افئدة الطّالبين ايّاكم يا قوم لا تكوننّ من الّذين يأمرون النّاس بالبرّ و ينسون انفسهم اولئک يكذّبهم كلّما يخرج من افواههم ثمّ حقايق الأشيآء ثمّ ملائكة المقرّبين

و ان يؤثّر قول هؤلآء فى احد هذا لم يكن منهم بل بما قدّر فى الكلمات من لدن مقتدر حكيم و مثلهم عند اللّه كمثل السّراج يستضىء منه العباد و هو يحترق فى نفسه و يكون من المحترقين

قل يا قوم لا ترتكبوا ما يضيّع به حرمتكم و حرمة الأمر بين العباد و تكوننّ من المفسدين و لا تقربوا ما ينكره عقولكم ان اجتنبوا الاثم و انّه حرّم عليكم فى كتاب الّذى لن يمسّه الّا الّذين طهّرهم اللّه عن كلّ دنس و جعلهم من المطهّرين

ان اعدلوا على انفسكم ثمّ على النّاس ليظهر آثار العدل من افعالكم بين عبادنا المخلصين ايّاكم ان لا تخانوا فى اموال النّاس كونوا امنآء بينهم و لا تحرموا الفقرآء عمّا اتاكم اللّه من فضله و انّه يجزى المنفقين ضعف ما انفقوا انّه ما من اله الّا هو له الخلق و الأمر يعطى من يشآء و يمنع عمّن يشآء و انّه لهو المعطى الباذل العزيز الكريم

قل يا ملأ البهآء بلّغوا امر اللّه لأنّ اللّه كتب لكلّ نفس تبليغ امره و جعله افضل الأعمال لأنّها لن يقبل الّا بعد عرفان اللّه المهيمن العزيز القدير و قدّر التّبليغ بالبيان لا بدونه كذلک نزّل الأمر من جبروت اللّه العلىّ الحكيم ايّاكم ان لا تحاربوا مع نفس بل ذكّروها بالبيان الحسنة و الموعظة البالغة ان كانت متذكّرة فلها والّا فأعرضوا عنها ثمّ اقبلوا الى شطر القدس مقرّ قدس منير

و لا تجادلوا للدّنيا و ما قدّر فيها بأحد لأنّ اللّه تركها لأهلها و ما اراد منها الّا قلوب العباد و انّها يسخّر بجنود الوحى و البيان كذلک قدّر الأمر من انامل البهآء على لوح القضآء من لدن مقضى عليم

ان یا ایّها المسافر الی اللّه خذ نصیبک من هذا البحر و لا تحرم نفسک عمّا قدّر فیه و کن من الفائزین و لو یرزقنّ کلّ من فی السّموات و الأرض بقطرة منه لیغنینّ فی انفسهم بغنآء اللّه المقتدر العلیم الحکیم خذ بید الانقطاع غرفة من هذا البحر الحیوان ثمّ رشّح منها علی الکائنات لیطهّرهم عن حدودات البشر و یقربّهم بمنظر اللّه الأکبر هذا المقرّ المقدّس المنیر

و ان وجدت نفسک وحیداً لا تحزن فاکف بربّک ثمّ استأنس به و کن من الشّاکرین بلّغ امر مولاک الی کلّ من فی السّموات و الأرض ان وجدت مقبلاً فأظهر علیه لآلئ حکمة اللّه ربّک فیما القاک الرّوح و کن من المقبلین و ان وجدت معرضاً فأعرض عنه فتوکّل علی اللّه ربّک و ربّ العالمین

تاللّه الحقّ من یفتح الیوم شفتاه فی ذکر اسم ربّه لینزل علیه جنود الوحی عن مشرق اسمی الحکیم العلیم و ینزلنّ علیه اهل ملأ الأعلی بصحاف من النّور و کذلک قدّر فی جبروت الأمر من لدن عزیز قدیر

و للّه خلف سرادق القدس عباد یظهرنّ فی الأرض و ینصرنّ هذا الأمر و لن یخافنّ من احد ولو یحاربنّ معهم کلّ الخلایق اجمعین اولئک یقومنّ بین السّموات و الأرض و یذکرنّ اللّه بأعلی ندائهم و یدعونّ النّاس الی صراط اللّه العزیز الحمید ان اقتد بهؤلآء و لا تخف من احد و کن من الّذین لا یحزنهم ضوضآء النّاس فی سبیل بارئهم و لا یمنعهم لومة اللّائمین

اذهب بلوح اللّه و آثاره الی الّذین هم آمنوا و بشّرهم برضوان القدس ثمّ انذر المشرکین قل یا قوم تاللّه قد جئتکم عن جهة العرش بنبأ من اللّه المقتدر العلیّ العظیم و فی یدی حجّة من اللّه ربّکم و ربّ آبائکم الأوّلین انتم و زنوها بقسطاس الحقّ بما عندکم من حجج النّبیّین و المرسلین ان وجدتموها علی حقّ من عند اللّه ایّاکم ان لا تجادلوا بها و لا تبطلوا اعمالکم و لا تکوننّ من المشرکین تلک آیات اللّه قد نزّلت بالحقّ و بها حقّق امره بین بریّته و ارتفعت رایات التّقدیس بین السّموات و الأرضین

قل یا قوم هذه لصحیفة المختومة المحتومة الّتی کانت مرقومة من اصبع القدس و مستورة خلف حجب الغیب و قد نزّلت بالفضل من لدن مقتدر قدیم و فیها قدّرنا مقادیر اهل السّموات و الأرض و علم الأوّلین و الآخرین لن یعزب من علمه شیء و لن یعجزه امر عمّا خلق و یخلق ان انتم من العارفین

قل قد جآءت کرّة الأخری و بسطنا ید الاقتدار علی کلّ من فی السّموات و الأرض و اظهرنا من سرّنا الأعظم علی الحقّ الخالص سرّاً اقلّ عمّا یحصی اذاً ماتت الطّوریّون عند مطلع هذا النّور الحمرآء علی بقعة السّینآء و کذلک جآء جمال الرّحمن علی ظلل البرهان و قضی الأمر من لدی اللّه العزیز الحکیم

قل للحوریّة الفردوس ان اخرجی من غرف القدس ثمّ البسی من حرر البقآء کیف تشآء و من سندس السّنا باسمی الأبهی ثمّ اسمعی نغمات الأبدع الأحلی عمّا ارتفع عن جهة عرش ربّک العلیّ الأعلی ثمّ اطلعی عن افق النّقاب بطراز الحورآء و لا تحرمی العباد من انوار وجهک البیضآء و ان سمعت تشهّق اهل الأرض و السّمآء لا تحزنی دعیهم لیموتنّ علی تراب الفنآء و ینعدمنّ بما اشتعلت فی نفوسهم نار البغضآء ثمّ غنّی علی احسن النّغمات بین الأرضین و السّموات فی ذکر اسم ملیک الأسمآء و الصّفات و کذلک قدّرنا لک الأمر و انّا کنّا قادرین

ایّاک ان لا تخلعی عن هیکلک الأطهر قمیص الأنور ثمّ زدی علیه فی کلّ حین من حلل البقآء فی جبروت الانشآء لیظهر منک طراز اللّه فی کلّ ما سواه و یتمّ فضل ربّک علی العالمین

و ان وجدت من احد رایحة حبّ ربّک ان افدی نفسک فی سبیله لأنّا خلقناک له و لذا اخذنا عنک العهد فی ذرّ البقآء عند معشر المقرّبین و لا تجزعی عن رمی الظّنونات من اهل الاشارات دعیهم بأنفسهم لأنّهم اتّبعوا همزات الشّیاطین

ثمّ صحی بین الأرض و السّمآء تاللّه الحقّ انّی لحوریّة خلقنی البهآء فی قصر اسمه الأبهی و زیّن نفسی بطراز الأسمآء فی الملأ الأعلی و انّی لقد کنت محفوظة خلف حجبات العصمة و مستورة عن انظر البریّة اذاً سمعت ابدع الألحان عن شطر

ایمن الرّحمن شهدت بأنّ الجنان تحرّکت فی نفسها شوقاً لاستماعها و طلباً للقائها کذلک نزّلنا فی قیّومالأسمآء علی لحن البقآء و علی لحن الأحلی فی هذا اللّوح المبین

قل انّه لهو الحاکم فیما یشآء بسلطانه یحکم ما یرید بأمره و لا یسأل عمّا شآء و اراد و انّه لهو المختار القادر الحکیم

انّ الّذین هم کفروا باللّه و سلطانه اولئک غلبت علیهم النّفس و الهوی و رجعوا الی مقرّهم فی النّار فبئس مقرّ المنکرین

۱۳۰

کن فی النّعمة منفقاً و فی فقدها شاکراً و فی الحقوق امیناً و فی الوجه طلقاً و للفقرآء کنزاً و للأغنیآء ناصحاً و للمنادی مجیباً و فی الوعد وفیّاً و فی الأمور منصفاً و فی الجمع صامتاً و فی القضآء عادلاً و للانسان خاضعاً و فی الظّلمة سراجاً و للّهموم فرحاً و للظّمآن بحراً و للمکروب ملجأً و للمظلوم ناصراً و عضداً و ظهراً و فی الأعمال متّقیاً و للغریب وطناً و للمریض شفآءً و للمستجیر حصناً و للضّریر بصراً و لمن ضلّ صراطاً و لوجه الصّدق جمالاً و لهیکل الأمانة طرازاً و لبیت الأخلاق عرشاً و لجسد العالم روحاً و لجنود العدل رایةً و لأفق الخیر نوراً و للأرض الطّیّبة رذاذاً و لبحر العلم فلکاً و لسمآء الکرم نجماً و لرأس الحکمة اکلیلاً و لجبین الدّهر بیاضاً و لشجر الخشوع ثمراً

۱۳۱

لازال قلم مالک قدم بذکر دوستان مشغول و متحرّک گاهی فرات رحمت از او جاری و هنگامی کتاب مبین از او نازل اوست یکتا و خطیب اوّل دنیا لازال بر منبر تمکین متمکّن و بمواعظ کافیه و نصایح نافعه ناطق

حقّ شاهد و خلق گواه که آنی خود را ستر نکرده و حفظ ننموده امام وجوه اهل عالم قیام نمود و بما اراد امر فرمود مقصود اصلاح عالم و راحت امم بوده این اصلاح و راحت ظاهر نشود مگر باتّحاد و اتّفاق و آن حاصل نشود مگر بنصایح قلم اعلی

بیانش آفاق را بنور اتّفاق منوّر فرماید ذکرش نار محبّت برافروزد و سبحات مانعه و حجبات حایله را بسوزد یک عمل پاک را از افلاک بگذراند و بال بسته را بگشاید و قوّت رفته را باز آرد....

یا حزب اللّه التّقدیس التّقدیس التّقوی التّقوی ... بگو یا حزب اللّه ناصر و معین و جنود حقّ در زبر و الواح بمثابهٔ آفتاب ظاهر و لائح آن جنود اعمال طیّبه و اخلاق مرضیّه بوده و هست هر نفسی الیوم بجنود اخلاق و تقوی نصرت نماید و للّه و فی سبیل اللّه بر خدمت قیام کند البتّه آثارش در اشطار ظاهر و هویدا گردد

۱۳۲

حقّ جلّ جلاله از برای ظهور جواهر معانی از معدن انسانی آمده الیوم دین اللّه و مذهب اللّه آنکه مذاهب مختلفه و سبل متعدّده را سبب و علّت بغضا ننمائید این اصول و قوانین و راههای محکم متین از مطلع واحد ظاهر و از مشرق واحد مشرق و این اختلافات نظر بمصالح وقت و زمان و قرون و اعصار بوده

ای اهل بهاء کمر همّت را محکم نمائید که شاید جدال و نزاع مذهبی از بین اهل عالم مرتفع شود و محو گردد حبّاً للّه و لعباده بر این امر عظیم خطیر قیام نمائید ضغینه و بغضای مذهبی ناری است عالم‌سوز و اطفاء آن بسیار صعب مگر ید قدرت الهی ناس را از این بلاء عقیم نجات بخشد....

مشکوة بیان را این کلمه بمثابهٔ مصباح است ای اهل عالم همه بار یک دارید و برگ یک شاخسار بکمال محبّت و اتّحاد و مودّت و اتّفاق سلوک نمائید قسم بآفتاب حقیقت نور اتّفاق آفاق را روشن و منوّر سازد حقّ آگاه گواه این گفتار بوده و هست

جهد نمائید تا باین مقام بلند اعلی که مقام صیانت و حفظ عالم انسانی است فائز شوید این قصد سلطان مقاصد و این امل ملیک آمال ولکن تا افق آفتاب عدل از سحاب تیرهٔ ظلم فارغ نشود ظهور این مقام مشکل بنظر میآید....

ای اهل بهاء با جمیع اهل عالم بروح و ریحان معاشرت نمائید اگر نزد شما کلمهٔئی و یا جوهری است که دون شما از آن محروم بلسان محبّت و شفقت القا نمائید اگر قبول شد و اثر نمود مقصد حاصل والّا او را باو گذارید و در بارهٔ او دعا نمائید نه جفا لسان شفقت جذّاب قلوب است و مائدهٔ روح و بمثابهٔ معانی است از برای الفاظ و مانند افق است از برای اشراق آفتاب حکمت و دانائی

۱۳۳

اوامر الهیّه از سماء عزّ احدیّه نازل باید کلّ بآن عامل شوید امتیاز و ترقّی و فوز خلق بآن بوده و خواهد بود هر نفسی که بآن عمل نمود رستگار شد

بعد از عرفان مطلع توحید و مشرق تفرید دو امر لازم اوّل استقامت بر حبّش بشأنی که نعاق ناعقین و ادّعای مدّعین او را از حقّ منع ننماید و کأن لم یکن شیئاً انگارد و ثانی اتّباع اوامر او است که لم‌یزل مابین ناس بوده و خواهد بود و باو حقّ از باطل ممتاز و معلوم است

۱۳۴

وبعد از عرفان حقّ اعظم امور استقامت بر امر او است تمسّک بها و کن من الرّاسخین هیچ عملی اعظم از این نبوده و نیست او است سلطان اعمال وربّک العلیّ العظیم....

اعمال و افعال حقّ مشهود و ظاهر چنانچه در جمیع کتب سماویّه نازل و مسطور است مثل امانت و راستی و پاکی قلب در ذکر حقّ و بردباری و رضای بما قضی اللّه له و القناعة بما قدّر له و الصّبر فی البلایا بل الشّکر فیها و التّوکّل علیه فی کلّ الأحوال این امور از اعظم اعمال و اسبق آن عند حقّ مذکور و دیگر مابقی احکام فروعیّه در ظلّ آنچه مذکور شد بوده و خواهد بود....

باری روح قلب معرفة اللّه است و زینت او اقرار به انّه یفعل ما یشآء و یحکم ما یرید و ثوب آن تقوی اللّه و کمال آن استقامت کذلک یبیّن اللّه لمن اراده انّه یحبّ من توجّه الیه لا اله الّا هو الغفور الکریم الحمد للّه ربّ العالمین

۱۳۵

ان یا حرف الحیّ لقد سمعت اذن اللّه ندائک و لاحظت عین اللّه کتابک و ینادیک حینئذ عن جهة العرش بآیات نفسه المهیمن القیّوم

فطوبی لک بما کسّرت صنم النّفس و الوهم و خرقت احجاب الظّنون بقدرة ربّک المهیمن العزیز المحبوب فاذاً یصدق فی حقّک بأنّک من حروف الّتی سبقن الحروفات و لذا اختصّک اللّه من قبل بلسان علیّ بالحقّ الّذی اشرقت من نور وجهه

کلّ ما کان و ما یکون و انّک انت فاحمد اللّه ثمّ اشکره بما ایّدک علی امر الّذی اضطرب عنه سکّان السّموات و الأرض و ضجّت من فی ملکوت الأمر و الخلق و بلت السّرایر عمّا هو المکنون فی الصّدور

اذاً یخاطبک ربّک العلیّ فی الأفق الأعلی و یقول فطوبی لک یا حرف الحیّ بما آمنت بنفسی و ما خجّلتنی بین اهل ملإ الأعلی و وفیت بمیثاقک و اخرجت نفسک عن حجبات الوهم و اقبلت الی اللّه ربّک و ربّ ما یری و ما لا یری و ربّ البیت المعمور و انّی رضیت عنک بما وجدت وجهک مشرقاً فی یوم الّذی اسودّت فیه الوجوه

قل یا ملأ البیان اما وصّیناکم فی کلّ الألواح و فی کلّ زبر مکنون ان لا تتّبعوا انفسکم و هواکم فانظروا بالمنظر الأکبر فی حین الّذی ینصب فیه میزان الأعظم و یرتفع نغمات الرّوح عن یمین عرش ربّکم المهیمن العزیز القدّوس و نهیناکم عن کلّ ما یمنعکم عن جمالی فی ظهور بعدی ولو یکون مظاهر الأسمآء و ملکوتها و مطالع الصّفات و جبروتها فلمّا اظهرت نفسی اذاً کفرتم و اعرضتم و کنتم من الّذینهم کانوا بآیات ربّهم یلعبون

فوجمالی لن یقبل منکم الیوم شیء ولو تسجدون ببقآء سلطنة اللّه او تکوننّ من الّذینهم یرکعون لأنّ کلّ الأمور معلّق بأمره و کلّ الأعمال منوط باذنه و کلّ حینئذ بین یدیه ککفّ طین مقبوض و لن یرفع الیوم ندآء احد الی اللّه الّا بعد حبّه و هذا من اصل الدّین لو انتم تعرفون

أ رضیتم بسراب بقیعة و اعرضتم عن بحر الّذی جعله اللّه عذباً سایغاً فویل لکم بما بدّلتم نعمة اللّه و کنتم من الّذینهم کفروا بنفسی اوّل مرّة ان انتم فی انفسکم تفقهون

اذاً قوموا بین یدی اللّه و تدارکوا ما فرّطتم فی جنب ربّکم و هذا امری علیکم ان انتم تسمعون فوعمری ما فعل امّة الفرقان کما فعلتم و لا ملأ التّوریة و الانجیل و الزّبور و انّی بذلت نفسی لاثبات امره و بشّرناکم فی کلّ الألواح بظهوره فلمّا ظهر بردآء الکبریآء علی هیکل البهآء بتجلّی اخری اذاً قمتم علی المحاربة بنفسه المهیمن القیّوم ایّاکم یا قوم فاستحیوا عنّی و عمّا ورد علیّ فی سبیل اللّه و لا تکوننّ من الّذینهم کفروا بما نزل علیهم من سمآء عزّ مرفوع

ان یا حرف الحیّ کذلک نطق حینئذ ربّک فی الرّفیق الأعلی بلّغ کلمات ربّک الی العباد لعلّ یستشعرون فی انفسهم و یتوبون الی اللّه الّذی خلقهم و سوّاهم و ارسل الیهم هذا الجمال الدّرّیّ المقدّس المشهود

قل خلّصوا انفسکم یا قوم ثمّ طهّروها عن التّوجّه الی غیری و بذکری یطهّر کلّشیء ان انتم من العارفین قل الیوم لو یخلّصنّ کلّ الأشیآء عن حجبات النّفس و الهوی لیلبس اللّه کلّها قمیص یفعل ما یشآء فی ملکوت الانشآء لیظهر آیة سلطانه فی کلّ شیء فتعالی من هذا السّلطان المقتدر المهیمن العزیز القدیر

ان اقرأ یا عبد ما وصل الیک من آثار اللّه بربوات المقرّبین لتستجذب بها نفسک و تستجذب من نغماتک افئدة الخلایق اجمعین و من یقرأ آیات اللّه فی بیته وحده لینشر نفحاتها ملائکة النّاشرات الی کلّ الجهات و ینقلب بها کلّ نفس سلیم ولو لن یستشعر فی نفسه ولکن یظهر علیه هذا الفضل فی یوم من الأیّام کذلک قدّر خفیّات الأمر من لدن مقدّر حکیم

ان یا خلیل تاللّه اذاً یحرّک القلم علی اللّوح ولکن یبکی و یصیح فی نفسه و یضجّ معه السّراج بین یدی العرش بما ورد علی جمال القدم من الّذینهم بعثوا بارادة من عنده و کان اللّه علی ذلک لشهید وعلیم و من یطهّر اذنه من نعیق المشرکین و یتوجّه الی الأشیآء لیسمع ضجیجها ثمّ صریخها فیما مسّتنا الضّرّآء من عبادنا المشرکین کذلک القیناک ذکراً من مصائبنا لتطّلع بما ورد علی نفسی و تکون فیما ورد علیک لمن الصّابرین

ان انصر ربّک فیکلّ شأن و کن من النّاصرین ثمّ ذکّر النّاس بما نطق الرّوح فی هذا اللّوح الدّرّیّ المبین قل یا قوم لا تفسدوا فی الأرض و لا تحاربوا مع احد ان اصبروا فی کلّ الأمور و توکّلوا علی اللّه و کونوا من المتوکّلین ان انصروا ربّکم الرّحمن بسیوف الحکمة و البیان و انّ هذا شأن الانسان و من دون ذلک لا ینبغی للّه الملک السّبحان ولکنّ النّاس غفلوا عن ذلک و کانوا من الغافلین

ان افتحوا یا قوم مصاریع القلوب بمفاتیح الذّکر من هذا الذّکر الحکیم ما اراد اللّه من الأرض و ما علیها الّا قلوب عباده و جعلها عرشاً لظهور تجلّیاته اذاً قدّسوها عن دونها لیرتسم علیها ما خلقت لها و انّ هذا لفضل عظیم

قل یا قوم زیّنوا لسانکم بالصّدق و نفوسکم بالأمانة ایّاکم یا قوم لا تخانوا فی شیء و کونوا امنآء اللّه بین بریّته و کونوا من المحسنین انّ الّذین یرتکبون البغی و الفحشآء اولئک ضلّ سعیهم و کانوا من الخاسرین ان اجهدوا یا قوم بأن یکون عیونکم ناظرةً الی شطر رحمة اللّه و قلوبکم متذکّراً ببدایع ذکره و نفوسکم مطمئنّةً بمواهبه و فضله و ارجلکم ماشیةً علی سبل رضائه و هذا وصیّتی علیکم ان انتم من العاملین

۱۳۷

بعضی اموال ناس را حلال دانسته و حکم کتاب را سهل شمرده علیهم دائرة السّوء و عذاب اللّه المقتدر القدیر قسم بآفتاب افق تقدیس که اگر جمیع عالم از ذهب و فضّه شود نفسی که فی‌الحقیقه بملکوت ایمان ارتقا جسته ابداً بآن توجّه ننماید تا چه رسد باخذ آن و این مقام بلسان عربی احلی و لغات فصحی از قبل نازل لعمر اللّه اگر نفسی حلاوت آن را بیابد ابداً بغیر ما اذن اللّه عمل ننماید و بغیر دوست ناظر نشود فنای عالم را بعین بصیرت مشاهده نماید و قلبش بعالم بقا متّصل گردد

بگو ای مدّعیان محبّت از جمال قدم شرم نمائید و از زحمات و مشقّاتی که در سبیل الهی حمل نموده پند گیرید و متنبّه شوید اگر مقصود این اعمال سخیفه و افعال باطله بوده حمل این زحمات بچه جهت شده هر سارق و فاسقی باین اعمال و اقوال شما قبل از ظهور عامل بوده

براستی میگویم ندای احلی را بشنوید و خود را از آلایش نفس و هوی مقدّس دارید الیوم ساکنین بساط احدیّه و مستقرّین سرر عزّ صمدانیّه اگر قوت لایموت نداشته باشند بمال یهود دست دراز نکنند تا چه رسد بغیر

حقّ ظاهر شده که ناس را بصدق و صفا و دیانت و امانت و تسلیم و رضا و رفق و مدارا و حکمت و تقی دعوت نماید و باثواب اخلاق مرضیّه و اعمال مقدّسه کل را مزیّن فرماید

بگو بر خود و ناس رحم نمائید و امر الهی را که مقدّس از جوهر تقدیس است بظنون و اوهام نجسهٔ نالائقه نیالائید

۱۳۸

یا اله الرّحمن و المقتدر علی الامکان تری عبادک و ارقّائک الّذین یصومون فی الأیّام بأمرک و ارادتک و یقومون فی الأسحار لذکرک و ثنائک رجآء ما کنز فی کنائز فضلک و خزائن جودک و کرمک اسألک یا من بیدک زمام الممکنات و فی قبضتک ملکوت الأسمآء و الصّفات بأن لا تحرم عبادک عن امطار سحاب رحمتک فی ایّامک و لا تمنعهم عن رشحات بحر رضائک

ای ربّ قد شهدت الذّرّات بقدرتک و سلطانک و الآیات لعظمتک و اقتدارک فارحم یا اله العالم و مالک القدم و سلطان الأمم عبادک الّذین تمسّکوا بحبل اوامرک و خضعوا عند ظهورات احکامک من سمآء مشیّتک

ای ربّ تری عیونهم ناظرة الی افق عنایتک و قلوبهم متوجّهة الی بحور الطافک و اصواتهم خاشعة لندائک الأحلی الّذی ارتفع من المقام الأعلی باسمک الأبهی ای ربّ فانظر احبّتک الّذین نبذوا ما عندهم رجآء ما عندک و احاطتهم البأسآء و الضّرّآء

بما اعرضوا عن الورى و اقبلوا الى افقک الأعلى اى ربّ اسألک بأن تحفظهم من شؤونات النّفس و الهوى و تؤيّدهم على ما ينفعهم فى الآخرة و الأولى

اى ربّ اسألک باسمک المكنون المخزون الّذى ينادى بأعلى النّدآء فى ملكوت الانشآء و يدع الكلّ الى سدرة المنتهى و المقام الأقصى بأن تنزل علينا و على عبادک من امطار سحاب رحمتک ليطهّرنا عن ذكر غيرک و يقرّبنا الى شاطئ بحر فضلک اى ربّ فاكتب لنا من قلمک الأعلى ما يبقى به ارواحنا فى جبروتک و اسمائنا فى ملكوتک و اجسادنا فى كنائز حفظک و اجسامنا فى خزائن عصمتک انّک انت المقتدر على ما كان و ما يكون لا اله الّا انت المهيمن القيّوم

اى ربّ ترى ايادى الرّجآء مرتفعة الى سمآء جودک و كرمک اسألک بأن لا ترجعها الّا بكنوز عطائک و احسانک اى ربّ فاكتب لنا و لآبائنا و امّهاتنا كلمة الغفران ثمّ اقض لنا ما اردناه من طمطام فضلک و مواهبک ثمّ اقبل منّا يا محبوبنا ما عملناه فى سبيلک انّک انت المقتدر المتعالى الفرد الواحد الغفور العطوف

١٣٩

ان يا نبيل الأعظم اسمع ما يناديک به لسان القدم عن جبروت اسمه الأكرم و انّه ينطق حينئذ فى ملكوت الأعلى و يغنّ فى قلب كلّ الأشيآء بأنّى انا اللّه لا اله الّا انا لم يزل كنت سلطاناً مقتدراً و لا يزال اكون مليكاً مهيمناً و انّ برهانى قدرتى ثمّ سلطانى بين العالمين جميعاً....

ان يا اسمى طوبى لک بما ركبت على فلک البهآء و كنت سايراً فى بحر الكبريآء بسلطانى الأعلى الأعلى و كنت من الفائزين من اصبع اللّه مكتوباً و شربت كأس الحيوان من هذا الغلام الّذى يطوف فى حوله مظاهر السّبحان و يستبركنّ بلقائه مطالع الرّحمن فى كلّ اصيل و بكوراً

عزّاً لک بما سافرت من اللّه الى اللّه و دخلت بقعة البقآء مقرّ الّذى كان عن ذكر العالمين منزوهاً و اهتزّک ارياح القدس فى حبّ مولاک و طهّرک مآء العرفان عن دنس كلّ مشرک مردوداً و بلغت الى رضوان الذّكر فى هذا الذّكر الّذى كان على هيكل الانسان مشهوداً

اذاً فاشكر اللّه بما ايّدک على امره و انبت فى رياض قلبک سنبلات العلم و الحكمة و كذلک كان فضله عليک و على العالمين مسبوقاً ايّاک ان لا يحزنک شىء عمّا خلق بين الأرض و السّمآء عرّ نفسک عن كلّ الاشارات و دع عن ورائک كلّ الدّلالات من اهل الحجبات ثمّ انطق بما يلهمک روح الأعظم فى امر ربّک لتقلّب الممكنات الى شطر قدس محموداً....

ثمّ اعلم بأنّا ارفعنا حكم السّيف و قدّرنا النّصر باللّسان و ما يظهر من البيان و كذلک كان الأمر عن جهة الفضل مقضيّاً قل يا قوم لا تفسدوا فى الأرض و لا تحاربوا مع نفس لأنّ ربّک اودع مداين الأرض كلّها بيد الملوک و جعلهم مظاهر قدرته على ما هم عليه و ما اراد لنفسه من الملک شيئاً و كان نفسه الحقّ على ذلک شهيداً بل اراد لنفسه مداين القلوب ليطهّرهم عن دنس الأرض و يقرّبهم الى مقرّ الّذى كان عن مسّ المشركين محفوظاً ان افتحوا يا قوم مداين القلوب بمفاتيح البيان و كذلک نزّلنا الأمر على قدر مقدوراً

تاللّه انّ الدّنيا و زخرفها و ما فيها من آلائها لم يكن عند اللّه الّا ككفّ من التّراب بل احقر لو كان النّاس فى انفسهم بصيراً طهّروا انفسكم يا ملأ البهآء عن الدّنيا و ما فيها تاللّه انّها لا ينبغى لكم دعوها لأهلها و توجّهوا الى منظر قدس منيراً

و ما ينبغى لكم هو حبّ اللّه و مظهر نفسه و اتّباعكم بما يظهر من عنده ان انتم بذلک عليماً

قل زیّنوا نفوسکم بالصّدق و الأدب و لا تحرموا انفسکم من خلع الحلم و العدل لیهبّ من شطر قلوبکم علی الممکنات روایح قدس محبوباً قل ایّاکم یا ملأ البهآء لا تکونوا بمثل الّذین یقولون ما لا یفعلونه فی انفسهم ان اجهدوا بأن یظهر منکم علی الأرض آثار اللّه و اوامره ثمّ اهدوا النّاس بأفعالکم لأنّ فی الأقوال یشارکون اکثر العباد من کلّ وضیع و شریفاً ولکنّ الأعمال یمتازکم عن دونکم و یظهر انوارکم علی من علی الأرض فطوبی لمن یسمع نصحی و یتّبع ما امر به من لدن علیم حکیماً

۱۴۰

ای محمّد قبل علیّ طوبی لک بما زیّنت قلبک بطراز حبّ ربّک العزیز الحمید هر نفسی که الیوم باین مقام فایز شد کلّ خیر باو متوجّه

ناظر باین مباش که احبّای الهی در این ایّام بذلّت ظاهره مبتلا شده‌اند این ذلّت فخر عزّتها است کدام عزّت است اعظم از آنکه لسان قدم در سجن اعظم بذکر احبّای خود مشغول شود زود است که سحاب مانعه خرق شود و شمس کلمهٔ مشرقهٔ العزّة للّه و لأحبّائه از افق سماء مشیّت مشرق و طالع گردد

جمیع ناس از وضیع و شریف طالب این مقام بوده و هستند ولکن بعد از اشراق شمس حقیقت کلّ ممنوع و محتجب مگر نفوسی که بحبل عنایت حقّ متمسّک شده‌اند و منقطعاً عمّا سواه بشطر احدیّه توجّه نموده‌اند

حمد کن مقصود امکان را که باین شرافت کبری فایز شدی عنقریب دنیا و آنچه در او است مفقود و یبقی العزّة لأحبّآء ربّک العزیز الکریم

۱۴۱

کتاب نزل بالحقّ لقوم یفقهون و یأمر النّاس بالعدل و التّقی و یمنعهم عن البغی و الفحشآء لعلّ النّاس هم ینتبهون

قل یا قوم ان اعملوا ما امرتم به فی الألواح و لا تتّبعوا ظنون المفسدین الّذین یرتکبون الفحشآء و ینسبونه الی اللّه المقدّس العزیز المنیع قل انّا قبلنا الضّرّآء و البأسآء لتنزیه انفسکم ما لکم لا تکوننّ من المتفکّرین تاللّه من تفکّر فی ضرّنا لیذوب من نار الحزن و ربّک علی ما اقول شهید انّا حملنا البلایا کلّها لتطهیر انفسکم و انتم من الغافلین

قل ینبغی لکلّ من تشبّث بهذا الذّیل بأن یکون مقدّساً عمّا یکرهه الملأ الأعلی کذلک قضی الأمر من لدن ربّک الأبهی فی هذا اللّوح المبین قل أ تدّعون حبّی و ترتکبون ما یحزن به قلبی ما لکم لا تفقهون ما نزل من لدن علیم حکیم

انّا نراکم فی اعمالکم اذا وجدنا منها الرّائحة المقدّسة الطّیّبة نصلّی علیکم و بذلک ینطق لسان اهل الفردوس بذکرکم و ثنائکم بین المقرّبین

تشبّث بذیل اللّه و تمسّک بحبله المتین ایّاک ان یمنعک ضجیج الّذین کفروا بهذا النّبإ العظیم بلّغ ما امرت به فی اللّوح ولو یعترض علیک العباد انّ ربّک لهو القویّ الحفیظ

و البهآء علیک و علی من معک من احبّائی الا انّهم من الفایزین

۱۴۲

قسم بجمال محبوب اینست رحمتی که همهٔ ممکنات را احاطه نموده و اینست یومی که در آن فضل الهی جمیع کائنات را فراگرفته ای علی عین رحمتم در جریان است و قلب شفقتم در احتراق چه که لازال دوست نداشته که احبّایش را حزنی اخذ

نماید و یا همّی مسّ کند

اگر اسم رحمانم مغایر رضا حرفی از احبّایم استماع نمود مهموماً مغموماً بمحلّ خود راجع شد و اسم ستّارم هر زمان مشاهده نمود نفسی بهتکی مشغول است بکمال احزان بمقرّ اقدس بازگشت و بصیحه و ندبه مشغول و اسم غفّارم اگر ذنبی از دوستانم مشاهده نمود صیحه زد و مدهوش بر ارض اوفتاد ملائکهٔ امریّه بمنظر اکبر حملش نمودند

ونفسی الحقّ یا نبیل قبل علی احتراق قلب بها از تو بیشتر است و نالهٔ او عظیمتر هر حین که اظهار عصیان از نفسی در ساحت اقدس شده هیکل قدم از حیا ارادهٔ ستر جمال خود نموده چه که لازال ناظر بوفا بوده و عامل بشرایط آن

چون کلماتت تلقاء وجه مذکور شد قد تموّج بحر وفائی و مرّت نسمات غفرانی و اهتزّت سدرة عنایتی و دارت سمآء فضلی قسم بآفتاب افق باقی که از حزنت محزونم و از همّت مهموم ... اعتراف مینمایم بخدمات تو و شدّتهای واردهٔ بر تو که در سبیلم حمل نمودی یشهد بحبّی ایّاک کلّ الذّرّات

ای علی این ندایت بسیار محبوب است بنویس و بگو و بخوان ناس را بشطر پروردگار عالمیان بحرارت و جذبی که جمیع را مشتعل نماید

قل یا الهی و محبوبی و محرّکی و مجذبی و المنادی فی قلبی و محبوب سرّی لک الحمد بما جعلتنی مقبلاً الی وجهک و مشتعلاً بذکرک و منادیاً باسمک و ناطقاً بثنائک

ای ربّ ای ربّ ان لم تظهر الغفلة من این نصبت اعلام رحمتک و رفعت رایات کرمک و ان لم یعلن الخطآء کیف یعلم بأنّک انت السّتّار الغفّار العلیم الحکیم نفسی لغفلة غافلیک الفدآء بما مرّت عن ورائها نسمات رحمة اسمک الرّحمن الرّحیم ذاتی لذنب مذنبیک الفدآء بما عرفت به ارياح فضلک و تضوّعات مسک الطافک کینونتی لعصیان عاصیک الفدآء لأنّ به اشرقت شمس مواهبک من افق عطائک و نزلت امطار جودک علی حقایق خلقک

ای ربّ انا الّذی اقررت بکلّ العصیان و اعترفت بما لا اعترف به اهل الامکان سرعت الی شاطئ غفرانک و سکنت فی ظلّ خیام مکرمتک اسألک یا مالک القدم و المهیمن علی العالم بأن تظهر منّی ما تطیر به الأرواح فی هوآء حبّک و النّفوس فی فضآء انسک ثمّ قدّر لی قوّة بسلطانک لأقلّب بها الممکنات الی مطلع ظهورک و مشرق وحیک ای ربّ فاجعلنی بکلّی فانیاً فی رضائک و قائماً علی خدمتک لأنّی احبّ الحیوة لأطوف حول سرادق امرک و خیام عظمتک ترانی یا الهی منقطعاً الیک و خاضعاً لدیک فافعل بی ما انت اهله و ینبغی لجلالک و یلیق لحضرتک

ای علی بعنایت ربّ العالمین فائز بوده و هستی بحول و قوّهٔ او بایست مابین عباد بر نصرت امرش و اعلای ذکرش محزون مباش از اینکه صاحب علوم ظاهره و خطّ نیستی ابواب فیوضات کل در قبضهٔ قدرت حقّ است بر وجه عباد گشوده و میگشاید انشآءاللّه این نفحهٔ لطیفه در کلّ اوان از شطر قلبت در عالم مرور نماید بشأنی که ثمرات آن در کلّ دیار ظاهر شود او است مقتدر بر هر شیء انّه لهو المقتدر العزیز القدیر

۱۴۳

ان یا عبد طوبی لک بما عرفت الحقّ و اعرضت عن الّذی کفر بالرّحمن و کان فی امّ الألواح شقیّاً ان استقم علی حبّ اللّه و امره ثمّ انصره بالبیان کذلک یأمرک الرّحمن حین الّذی کان بأیدی الظّالمین مسجوناً

اذا مسّتک البلایا فی سبیلی ان اذکر بلائی و هجرتی و سجنی کذلک نلقیک من لدن عزیز حکیم

لعمری سوف نطوی الدّنیا و ما فیها و نبسط بساطاً آخر انّه کان علی کلّ شیء قدیراً

قدّس قلبک لذکری و اذنک لاستماع آیاتی ثمّ اقبل الی المقرّ الّذی استقرّ فیه عرش ربّک الرّحمن قل ای ربّ لک الحمد بما وفّقتنی علی عرفان مظهر نفسک و جعلتنی مقبلاً الی کعبة وصلک و لقائک اسألک باسمک الّذی منه انفطرت السّمآء و انشقّت الأرض بأن تکتب لی ما کتبته لمن اعرض عن دونک و اقبل الیک و قدّر لی مقعد صدق عندک فی سرادق الأبهی انّک انت فعّال لما تشآء لا اله الّا انت العزیز الحکیم

۱۴۴

قد قدّر لکلّ نفس تبلیغ هذا الأمر من القلم الأعلی ... انّه یلهم الّذین انقطعوا عمّا سواه و یجری من قلوبهم سلسبیل الحکمة و البیان انّ ربّک الرّحمن لهو المقتدر علی ما یشآء و الحاکم علی ما یرید

لو تتفکّر فی الدّنیا و فنائها لا تختار لنفسک الّا نصرة امر ربّک و لا یمنعک عن ذکره من علی الأرض اجمعین

ان استقم علی الأمر و قل یا قوم قد جآء الیوم الّذی وعدتم به فی کلّ الألواح اتّقوا اللّه و لا تجعلوا انفسکم محرومات عن الّذی خلقتم له ان اسرعوا الیه هذا خیر لکم عمّا خلق فی الأرض ان انتم من العارفین

۱۴۵

و ان وجدتم من ذلیل لا تستکبروا علیه لأنّ سلطان العزّ یمرّ علیه فی مذ الأیّام و لا یعلم کیف ذلک احد الّا من کان مشیّته مشیّة ربّکم العزیز الحکیم ان یا ملأ الأغنیآء ان رأیتم من فقیر ذی متربة لا تفرّوا عنه ثمّ اقعدوا معه و استفسروا منه عمّا رشح علیه من رشحات ابحر القضآء تاللّه فی تلک الحالة یشهدنّکم اهل ملأ الأعلی و یصلّینّ علیکم و یستغفرنّ لکم و یذکرنّکم و یمجّدنّکم بألسن مقدّس طاهر فصیح فیا طوبی لعالم لن یفتخر علی دونه بعلمه و یا حبّذا لمحسن لن یستهزء بمن عصی و یستر ما شهد منه لیستر اللّه علیه جریراته

۱۴۶

انّا نحبّ ان نری کلّ واحد منکم مبدأ کلّ خیر و مشرق الصّلاح بین العالمین آثروا اخوانکم علی انفسکم فانظروا الی هیکل اللّه فی الأرض انّه انفق نفسه لاصلاح العالم انّه لهو المنفق العزیز المنیع ان ظهرت کدورة بینکم فانظرونی امام وجوهکم و غضّوا البصر عمّا ظهر خالصاً لوجهی و حبّاً لأمری المشرق المنیر انّا نحبّ ان نراکم فی کلّ الأحیان فی جنّة رضائی بالرّوح و الرّیحان و نجد منکم عرف الألفة و الوداد و المحبّة و الاتّحاد کذلک ینصحکم العالم الأمین انّا نکون بینکم فی کلّ الأوان اذا وجدنا عرف الوداد نفرح و لا نحبّ ان نجد سواه یشهد بذلک کلّ عارف بصیر

۱۴۷

قسم باسم اعظم حیف است این ایّام نفسی بشئونات عرضیّه ناظر باشد بایستید بر امر الهی و با یکدیگر بکمال محبّت سلوک کنید خالصاً لوجه المحبوب حجبات نفسانیّه را بنار احدیّه محترق نمائید و با وجوه ناضرهٔ مستبشره با یکدیگر معاشرت کنید کل سجایای حقّ را بچشم خود دیده‌اید که ابداً محبوب نبوده که شبی بگذرد و یکی از احبّای الهی از این غلام آزرده باشد

قلب عالم از کلمهٔ الهیّه مشتعل است حیف است باین نار مشتعل نشوید انشآءاللّه امیدواریم که لیلهٔ مبارکه را لیلة الاتّحادیّه قرار دهید و کل با یکدیگر متّحد شوید و بطراز اخلاق حسنهٔ ممدوحه مزیّن گردید و همّتان این باشد که نفسی را از غرقاب فنا بشریعهٔ بقا هدایت نمائید و در میانهٔ عباد بقسمی رفتار کنید که آثار حقّ از شما ظاهر شود چه که شمائید اوّل وجود

و اوّل عابدین و اوّل ساجدین و اوّل طائفین فوالّذی انطقنی بما اراد که اسماء شما در ملکوت اعلی مشهورتر است از ذکر شما در نزد شما گمان مکنید این سخن وهم است یا لیت انتم ترون ما یری ربّکم الرّحمن من علوّ شأنکم و عظمة قدرکم و سموّ مقامکم نسأل اللّه ان لا تمنعکم انفسکم و اهوائکم عمّا قدّر لکم

۱۴۸

باری ای سلمان آنچه عرفا ذکر نموده‌اند جمیع در رتبهٔ خلق بوده و خواهد بود چه که نفوس عالیه و افئدهٔ مجرّده هر قدر در سماء علم و عرفان طیران نمایند از رتبهٔ ممکن و ما خلق فی انفسهم بأنفسهم تجاوز نتوانند نمود کلّ العرفان من کلّ عارف و کلّ الأذکار من کلّ ذاکر و کلّ الأوصاف من کلّ واصف ینتهی الی ما خلق فی نفسه من تجلّی ربّه و هر نفسی فی‌الجمله تفکّر نماید خود تصدیق مینماید باینکه از برای خلق تجاوز از حدّ خود ممکن نه و کلّ امثله و عرفان از اوّل لا اوّل بخلق او که از مشیّت امکانیّه بنفسه لنفسه لا من شیء خلق شده راجع فسبحان اللّه من ان یعرف بعرفان احد او ان یرجع الیه امثال نفس لم یکن بینه و بین خلقه لا من نسبة و لا من ربط و لا من جهة و اشارة و دلالة و قد خلق الممکنات بمشیّته الّتی احاطت العالمین حقّ لم‌یزل در علوّ سلطان ارتفاع وحدت خود مقدّس از عرفان ممکنات بوده و لایزال بسموّ امتناع ملیک رفعت خود منزّه از ادراک موجودات خواهد بود جمیع من فی الأرض و السّمآء بکلمهٔ او خلق شده‌اند و از عدم بحت بعرصهٔ وجود آمده‌اند چگونه میشود مخلوقی که از کلمه خلق شده بذات قدم ارتقا نماید

۱۴۹

قل الیوم لو ینقطع احد عن کلّ من فی السّموات و الأرض و یتوجّه بقلبه الی شطر القدس لیسخّر الممکنات باسم من اسمآء ربّه العلیم الحکیم قل قد اشرقت الشّمس باشراقات ما اشرقت بمثلها فی اعصار القبل ان استضیؤوا یا قوم من انوارها و لا تکوننّ من الصّابرین

۱۵۰

قل اذا جآء النّصر کلّ یدّعون الایمان و یدخلون فی امر اللّه طوبی للّذینهم استقاموا علی الأمر فی تلک الأیّام الّتی فیها ظهرت الفتنة من کلّ الجهات

۱۵۱

ای بلبلان الهی از خارستان ذلّت بگلستان معنوی بشتابید و ای یاران ترابی قصد آشیان روحانی فرمائید مژده بجان دهید که جانان تاج ظهور بر سر نهاده و ابوابهای گلزار قدم را گشوده چشمها را بشارت دهید که وقت مشاهده آمد و گوشها را مژده دهید که هنگام استماع آمد دوستان بوستان شوق را خبر دهید که یار بر سر بازار آمد و هدهدان سبا را آگه کنید که نگار اذن بار داده ای عاشقان روی جانان غم فراق را بسرور وصال تبدیل نمائید و سمّ هجران را بشهد لقا بیامیزید

اگرچه تا حال عاشقان از پی معشوق دوان بودند و حبیبان از پی محبوب روان در این ایّام فضل سبحانی از غمام رحمانی چنان احاطه فرموده که معشوق طلب عشّاق مینماید و محبوب جویای احباب گشته این فضل را غنیمت شمرند و این نعمت را کم نشمرند نعمتهای باقیه را نگذارید و باشیای فانیه قانع نشوید برقع از چشم قلب بردارید و پرده از بصر دل بردرید تا جمال دوست بی‌حجاب ببینید و ندیده بینید و نشنیده بشنوید

ای بلبلان فانی در گلزار باقی گلی شکفته که همهٔ گلها نزدش چون خار و جوهر جمال نزدش بی‌مقدار پس از جان بخروشید و از دل بسروشید و از روان بنوشید و از تن بکوشید که شاید ببوستان وصال درآئید و از گل بی‌مثال ببوئید و از لقای بیزوال حصّه برید و از این نسیم خوش صبای معنوی غافل نشوید و از این رائحهٔ قدس روحانی بی‌نصیب نمانید این پند بندها را بگسلد و سلسلهٔ جنون عشق را بجنباند دلها را بدلدار رساند و جانها را بجانان سپارد قفس بشکند و چون طیر روحی قصد آشیان قدس کند

چه شبها که رفت و چه روزها که درگذشت و چه وقتها که بآخر رسید و چه ساعات که بانتها آمد و جز باشتغال دنیای فانی نفسی برنیامد سعی نمائید تا این چند نفسی که باقی ماند باطل نشود عمرها چون برق میگذرد و فرقها بر بستر تراب مقرّ و منزل گیرد دیگر چاره از دست رود و امور از شصت

شمع باقی بی‌فانوس روشن و منیر گشته و تمام حجبات فانی را سوخته ای پروانگان بی‌پروا بشتابید و بر آتش زنید و ای عاشقان بیدل و جان بر معشوق بیائید و بی‌رقیب نزد محبوب دوید گل مستور ببازار آمد بی ستر و حجاب آمد و بکلّ ارواح مقدّسه ندای وصل میزند چه نیکو است اقبال مقبلین فهنیئاً للفائزین بأنوار حسن بدیع

۱۵۲

چشم ودیعهٔ من است او را بغبار نفس و هوی تیره مکن و گوش مظهر جود من است او را باعراض مشتهیهٔ نفسیّه از اصغاء کلمهٔ جامعه بازمدار قلب خزینهٔ من است لآلی مکنونهٔ آن را بنفس سارقه و هوس خائن مسپار دست علامت عنایت من است آن را از اخذ الواح مستورهٔ محفوظه محروم منما ... بی‌طلب عنایت فرمودم و بی‌سؤال اجابت فرمودم و بی‌استعداد منتهای فضل و جود را مبذول داشتم ... چون ارض تسلیم شوید تا ریاحین معطّرهٔ ملوّنهٔ مقدّسهٔ عرفانم از ارض وجود انبات نماید و چون نار مشتعل شوید تا حجبات غلیظه را محترق نمائید و اجساد مبرودهٔ محجوبه را از حرارت حبّ الهی زنده و باقی دارید و چون هوا لطیف شوید تا در مکمن قدس ولایتم درآئید

۱۵۳

ای مؤمن مهاجر عطش و ظمأ غفلت را از سلسبیل قدس عنایت تسکین ده و شام تیرهٔ بعد را بصبح منیر قرب منوّر گردان بیت محبّت باقی را بظلم شهوت فانی خراب مکن و جمال غلام روحانی را بحجبات تیرهٔ نفسانی مپوش تقوای خالص پیشه کن و از ما سوی اللّه اندیشه منما و معین قلب منیر را بخاشاک حرص و هوی مسدود مکن و چشمهٔ جاریهٔ دل را از جریان بازمدار بحقّ متمسّک شو و بحبل عنایت او متوسّل باش چه که دون او احدی را از فقر بغنا نرساند و از ذلّت نفس نجات نبخشد

ای عباد اگر از بحور غنای مستورهٔ احدیّه مطّلع شوید از کون و امکان هر دو غنیّ و بی‌نیاز گردید نار طلب در جان برافروزید تا بمطلب رفیع منیع که مقام قرب و لقای جانان است فایز گردید....

ای بندگان بنیان مصر ایقان حضرت سبحان را بنقر وهم و ظنون منهدم مکنید چه که ظنّ لم‌یزل مغنی نبوده و لایزال نفسی را بصراط مستقیم هادی نگشته ای عباد ید قدرت مبسوطهٔ ممدودهٔ مرتفعهٔ سلطنتم را مغلول فرض گرفته‌اید و رحمت منزلهٔ مسبوقهٔ غیر مقطوعه‌ام را مقطوع داشته‌اید و سحاب مرتفعهٔ متعالیهٔ جود و کرمم را ممنوع و غیر مهطول فرض نموده‌اید آیا بدایع قدرت سلطان احدیّتم مفقود شده و یا نفوذ مشیّت و احاطهٔ اراده‌ام از عالمیان ممنوع گشته اگر نچنین دانسته‌اید چرا جمال عزّ قدس احدیّتم را از ظهور منع نموده‌اید و مظهر ذات عزّ ابهی را از ظهور در سماء قدس ابقی ممنوع داشته‌اید اگر چشم انصاف

بگشائید جمیع حقایق ممکنات را از این بادهٔ جدیدهٔ بدیعه سرمست بینید و جمیع ذرّات اشیاء را از اشراق انوارش مشرق و منوّر خواهید یافت فبئس ما انتم ظننتم و سآء ما انتم تظنّون

ای بندگان بمبدأ خود رجوع نمائید و از غفلت نفس و هوی برآمده قصد سینای روح در این طور مقدّس از ستر و ظهور نمائید کلمهٔ مبارکهٔ جامعهٔ اوّلیّه را تبدیل منمائید و از مقرّ عزّ تقدیس و قدس تجرید منحرف مدارید بگو ای عباد غافل اگرچه بدایع رحمتم جمیع ممالک غیب و شهود را احاطه نموده و ظهورات جود و فضلم بر تمام ذرّات ممکنات سبقت گرفته ولکن سیاط عذابم بسی شدید است و ظهور قهرم بغایت عظیم نصایح مشفقه‌ام را بگوش مقدّس از کبر و هوی بشنوید و بچشم سر و سرّ در بدیع امرم ملاحظه نمائید....

حال ای عباد از سراج قدس منیر صمدانی که در مشکاة عزّ ربّانی مشتعل و مضیء است خود را ممنوع ننمائید و سراج حبّ الهی را بدهن هدایت در مشکاة استقامت در صدر منیر خود برافروزید و بزجاج توکّل و انقطاع از ما سوی اللّه از هبوب انفاس مشرکین حفظش نمائید ای بندگان مثل ظهور قدس احدیّتم مثل بحریست که در قعر عمق آن لآلی لطیفهٔ منیره ازید از احصا مستور باشد و هر طالبی البتّه باید کمر جهد و طلب بسته بشاطی آن بحر درآید تا قسمت مقدّره در الواح محتومهٔ مکنونه را علی قدر طلبه و جهده اخذ نماید حال اگر احدی بشاطی قدسش قدم نگذارد و در طلب او قیام ننماید هیچ از آن بحر و لآلی آن کم شود و یا نقصی بر او وارد آید فبئس ما توهّمتم فی انفسکم و سآء ما انتم تتوهّمون ای بندگان تاللّه الحقّ آن بحر اعظم لجّیّ و موّاج بسی نزدیک و قریب است بلکه اقرب از حبل ورید بآنی بآن فیض صمدانی و فضل سبحانی و جود رحمانی و کرم عزّ ابهائی واصل شوید و فایز گردید

ای بندگان اگر در بدایع جود و فضلم که در نفس شما ودیعه گذاره‌ام مطّلع شوید البتّه از جمیع جهات منقطع شده بمعرفت نفس خود که نفس معرفت منست پی‌برید و از دون من خود را مستغنی بینید و طمطام عنایت و قمقام مکرمتم را در خود بچشم ظاهر و باطن چون شمس مشرقه از اسم ابهائیّه ظاهر و مشهود بینید این مقام امنع اقدس را بمشتهیات ظنون و هوی و افکیّات وهم و عمی ضایع مگذارید مثل شما مثل طیری است که باجنحهٔ منیعه در کمال روح و ریحان در هواهای خوش سبحان با نهایت اطمینان طیران نماید و بعد بگمان دانه بآب و گل ارض میل نماید و بحرص تمام خود را بآب و تراب بیالاید و بعد که ارادهٔ صعود نماید خود را عاجز و مقهور مشاهده نماید چه که اجنحهٔ آلوده بآب و گل قادر بر طیران نبوده و نخواهد بود در این وقت آن طایر سماء عالیه خود را ساکن ارض فانیه بیند حال ای عباد پرهای خود را بطین غفلت و ظنون و تراب غلّ و بغضا میالائید تا از طیران در آسمانهای قدس عرفان محروم و ممنوع نمانید

ای عباد لآلی صدف بحر صمدانی را از کنز علم و حکمت ربّانی بقوّت یزدانی و قدرت روحانی بیرون آوردم و حوریّات غرف ستر و حجاب را در مظاهر این کلمات محکمات محشور نمودم و ختم اناء مسک احدیّه را بید القدرة مفتوح نمودم و روایح قدس مکنونهٔ آن را بر جمیع ممکنات مبذول داشتم حال مع جمیع این فیوضات منیعهٔ محیطه و این عنایات مشرقهٔ لمیعه اگر خود را منع نمائید ملامت آن بر انفس شما راجع بوده و خواهد بود....

ای عباد نیست در این قلب مگر تجلّیات انوار صبح لقا و تکلّم نمینماید مگر بر حقّ خالص از پروردگار شما پس متابعت نفس ننمائید و عهد اللّه را مشکنید و نقض میثاق مکنید باستقامت تمام بدل و قلب و زبان باو توجّه نمائید و نباشید از بی‌خردان دنیا نمایشی است بی‌حقیقت و نیستی است بصورت هستی آراسته دل باو مبندید و از پروردگار خود مگسلید و مباشید از غفلت‌کنندگان براستی میگویم که مثل دنیا مثل سرابی است که بصورت آب نماید و صاحبان عطش در طلبش جهد بلیغ نمایند و چون باو رسند بی‌بهره و بی‌نصیب مانند و یا صورت معشوقی که از جان و روح عاری مانده و عاشق چون بدو رسد لایسمن و لایغنی مشاهده نماید و جز تعب زیاد و حسرت حاصلی نیابد

ای عباد اگر در این ایّام مشهود و عالم موجود فی‌الجمله برخلاف رضا از جبروت قضا واقع شود دل‌تنگ مشوید که ایّام خوش رحمانی آید و عالمهای قدس روحانی جلوه نماید و شما را در جمیع آن ایّام و عوالم قسمتی مقدّر و عیشی معیّن و رزقی مقرّر است البتّه بجمیع آنها رسیده فایز گردید

۱۵۴

باری ای سلمان بر احبّای حقّ القا کن که در کلمات احدی بدیدهٔ اعتراض ملاحظه منمائید بلکه بدیدهٔ شفقت و مرحمت مشاهده کنید مگر آن نفوسی که الیوم در ردّ اللّه الواح ناریّه نوشته بر جمیع نفوس حتم است که بر ردّ من ردّ علی اللّه آنچه قادر باشند بنویسند کذلک قدّر من لدن مقتدر قدیر چه که الیوم نصرت حقّ بذکر و بیان است نه بسیف و امثال آن کذلک نزّلنا من قبل و حینئذ ان انتم تعرفون فوالّذی ینطق حینئذ فی کلّ شیء بأنّه لا اله الّا هو که اگر نفسی در ردّ من ردّ علی اللّه کلمه‌ئی مرقوم دارد مقامی باو عنایت شود که جمیع اهل ملأ اعلی حسرت آن مقام برند و جمیع اقلام ممکنات از ذکر آن مقام عاجز و السن کائنات از وصفش قاصر چه که هر نفسی الیوم بر این امر اقدس ارفع امنع مستقیم شود مقابل است با کلّ من فی السّموات و الأرض و کان اللّه علی ذلک لشهید و علیم

ان یا احبّآء اللّه لا تستقرّوا علی فراش الرّاحة و اذا عرفتم بارئکم و سمعتم ما ورد علیه قوموا علی النّصر ثمّ انطقوا و لا تصمتوا اقلّ من آن و انّ هذا خیر لکم عن کنوز ما کان و ما یکون لو انتم من العارفین

۱۵۵

انّ اوّل ما کتب اللّه علی العباد عرفان مشرق وحیه و مطلع امره الّذی کان مقام نفسه فی عالم الامر و الخلق من فاز به قد فاز بکلّ الخیر و الّذی منع انّه من اهل الضّلال ولو یأتی بکلّ الاعمال اذا فزتم بهذا المقام الاسنی و الافق الاعلی ینبغی لکلّ نفس ان یتّبع ما امر به من لدی المقصود لانّهما معاً لا یقبل احدهما دون الاخر هذا ما حکم به مطلع الالهام

انّ الّذین اوتوا بصآئر من اللّه یرون حدود اللّه السّبب الاعظم لنظم العالم و حفظ الامم و الّذی غفل انّه من همج رعاع انّا امرناکم بکسر حدودات النّفس و الهوی لا ما رقم من القلم الاعلی انّه لروح الحیوان لمن فی الامکان قد ماجت بحور الحکمة و البیان بما هاجت نسمة الرّحمن اغتنموا یا اولی الالباب انّ الّذین نکثوا عهد اللّه فی اوامره و نکصوا علی اعقابهم اولئک من اهل الضّلال لدی الغنیّ المتعال

یا ملأ الأرض اعلموا انّ اوامری سرج عنایتی بین عبادی و مفاتیح رحمتی لبریّتی کذلک نزّل الامر من سماء مشیّة ربّکم مالک الادیان لو یجد احد حلاوة البیان الّذی ظهر من فم مشیّة الرّحمن لینفق ما عنده ولو یکون خزآئن الارض کلّها لیثبت امراً من اوامره المشرقة من افق العنایة و الالطاف

قل من حدودی یمرّ عرف قمیصی و بها تنصب اعلام النّصر علی القنن و الاتلال قد تکلّم لسان قدرتی فی جبروت عظمتی مخاطباً لبریّتی ان اعملوا حدودی حبّاً لجمالی طوبی لحبیب وجد عرف المحبوب من هذه الکلمة الّتی فاحت منها نفحات الفضل علی شأن لا توصف بالاذکار لعمری من شرب رحیق الانصاف من ایادی الالطاف انّه یطوف حول اوامری المشرقة من افق الابداع

لا تحسبنّ انّا نزّلنا لکم الاحکام بل فتحنا ختم الرّحیق المختوم باصابع القدرة و الاقتدار یشهد بذلک ما نزّل من قلم الوحی تفکّروا یا اولی الافکار....

اذا اشرقت من افق البيان شمس الاحكام لكلّ ان يتّبعوها ولو بامر تنفطر عنه سموات افئدة الاديان انّه يفعل ما يشآء و لا يسئل عمّا شآء و ما حكم به المحبوب انّه لمحبوب و مالک الاختراع انّ الّذی وجد عرف الرّحمن و عرف مطلع هذا البيان انّه يستقبل بعينيه السّهام لاثبات الاحكام بين الانام طوبی لمن اقبل و فاز بفصل الخطاب

۱۵۶

وجه حقّ از افق اعلی باهل بها توجه نموده میفرماید در جمیع احوال بآنچه سبب آسایش خلق است مشغول باشید همّت را در تربیت اهل عالم مصروف دارید که شاید نفاق و اختلاف از مابین امم باسم اعظم محو شود و کل اهل یک بساط و یک مدینه مشاهده شوند قلب را منوّر دارید و از خار و خاشاک ضغینه و بغضا مطهّر نمائید کل اهل یک عالمید و از یک کلمه خلق شده‌اید نیکوست حال نفسی که بمحبّت تمام با عموم انام معاشرت نماید

۱۵۷

انّ الّذین هاجروا من اوطانهم لتبلیغ الأمر یؤیّدهم الرّوح الأمین و یخرج معهم قبیل من الملائکة من لدن عزیز علیم طوبی لمن فاز بخدمة اللّه لعمری لا یقابله عمل من الأعمال الّا ما شآء ربّک المقتدر القدیر انّه لسیّد الأعمال و طرازها کذلک قدّر من لدن منزل قدیم

من اراد التّبلیغ ینبغی له ان ینقطع عن الدّنیا و یجعل همّه نصرة الأمر فی کلّ الأحوال هذا ما قدّر فی لوح حفیظ و اذا اراد الخروج من وطنه لأمر ربّه یجعل زاده التّوکّل علی اللّه و لباسه التّقوی کذلک قدّر من لدی اللّه العزیز الحمید

اذا اشتعل بنار الحبّ و زیّن بطراز الانقطاع یشتعل بذکره العباد انّ ربّک لهو العلیم الخبیر طوبی لمن سمع النّدآء و اجاب انّه من المقرّبین

۱۵۸

قد کتب اللّه لکلّ نفس تبلیغ امره و الّذی اراد ما امر به ینبغی له ان یتّصف بالصّفات الحسنة اوّلاً ثمّ یبلّغ النّاس لتنجذب بقوله قلوب المقبلین و من دون ذلک لا یؤثّر ذکره فی افئدة العباد

۱۵۹

فانظروا فی النّاس و قلّة عقولهم یطلبون ما یضرّهم و یترکون ما ینفعهم الا انّهم من الهآئمین انّا نری بعض النّاس ارادوا الحرّیّه و یفتخرون بها اولئک فی جهل مبین

انّ الحرّیّة تنتهی عواقبها الی الفتنة الّتی لا تخمد نارها کذلک یخبرکم المحصی العلیم فاعلموا انّ مطالع الحرّیّة و مظاهرها هی الحیوان و للانسان ینبغی ان یکون تحت سنن تحفظه عن جهل نفسه و ضرّ الماکرین انّ الحرّیّة تخرج الانسان عن شئون الادب و الوقار و تجعله من الارذلین

فانظروا الخلق کالاغنام لا بدّ لها من راعٍ لیحفظها انّ هذا لحقّ یقین انّا نصدّقها فی بعض المقامات دون الاخر انّا کنّا عالمین

قل الحرّیّة فی اتّباع اوامری لو انتم من العارفین لو اتّبع النّاس ما نزّلناه لهم من سمآء الوحی لیجدنّ انفسهم فی حرّیّة بحتة طوبی لمن عرف مراد اللّه فیما نزّل من سمآء مشیّته المهیمنة علی العالمین قل الحرّیّة الّتی تنفعکم انّها فی العبودیّة للّه

الحقّ و الّذی وجد حلاوتها لا یبدّلها بملکوت ملک السّموات و الارضین

۱۶۰

موحّد الیوم نفسیست که حقّ را مقدّس از اشباح و امثال ملاحظه نماید نه آنکه امثال و اشباح را حقّ داند مثلاً ملاحظه کن از صانع صنعی ظاهر میشود و از نقّاش نقشی حال اگر گفته شود این صنعت و نقش نفس صانع و نقّاش است هذا کذب وربّ العرش و الثّری بلکه مدلّند بر ظهور کمالیّهٔ صانع و نقّاش

ای شیخ فانی معنی فنای از نفس و بقای باللّه آنست که هر نفسی خود را در جنب ارادهٔ حقّ فانی و لاشیء محض مشاهده نماید مثلاً اگر حقّ بفرماید افعل کذا بتمام همّت و شوق و جذب قیام بر آن نماید نه آنکه از خود توهّمی کند و آن را حقّ داند در دعای صوم نازل و لو یخرج من فم ارادتک مخاطباً ایّاهم یا قوم صوموا حبّاً لجمالی و لا تعلّقه بالمیقات و الحدود فوعزّتک هم یصومون و لا یأکلون الی ان یموتون اینست معنی فنا در این مقام درست تفکّر نمائید تا بسلسبیل حیوان که در کلمات مالک امکان جاری و ساریست فائز شوید و شهادت دهید باینکه حقّ لم‌یزل منزّه از خلق بوده انّه لهو الفرد الباقی العلیم الخبیر این مقام اعظم از مقامات بوده و خواهد بود

باید آن جناب به ما اراد اللّه قیام نمایند و ما اراد اللّه ما نزّل فی الألواح است بقسمی که بهیچوجه از خود اراده و مشیّتی نداشته باشند اینست مقام توحید حقیقی

از خدا بخواهید در این مقام ثابت باشید و ناس را بسلطان معلوم که بهیکل مخصوص ظاهر و بکلمات مخصوصه ناطقست هدایت کنید اینست جوهر ایمان و ایقان نفوسی که باوهام خود معتکف شده‌اند و اسم آن را باطن گذاشته‌اند فی‌الحقیقه عبدهٔ اصنامند کذلک شهد الرّحمن فی الألواح انّه لهو العلیم الحکیم

۱۶۱

جهد کن که شاید نفسی را بشریعهٔ رحمن وارد نمائی این از افضل اعمال عند غنیّ متعال مذکور و بشأنی بر امر الهی مستقیم باش که هیچ امری تو را از خدمتی که بآن مأموری منع ننماید اگرچه من علی الأرض بمعارضه و مجادله برخیزند

مثل ارياح باش در امر فالق الأصباح چنانچه مشاهده مینمائی که ارياح نظر بمأموریّت خود بر خراب و معمور مرور مینماید نه از معمور مسرور و نه از خراب محزون و نظر بمأموریّت خود داشته و دارد احبّاء حقّ هم باید ناظر باصل امر باشند و بتبلیغ آن مشغول شوند للّه بگویند و بشنوند هر نفسی اقبال نمود آن حسنه باو راجع و هر نفسی که اعراض نمود جزای آن باو واصل

و در حین خروج نیّر آفاق از عراق اخبار داده شد بطیور ظلمتیّه و البتّه از بعض اراضی نعیب مرتفع خواهد شد چنانچه در سنین قبل شده در کلّ احوال پناه بحقّ برده که مباد متابعت نفوس کاذبه نمائید

قد انتهت الظّهورات الی هذا الظّهور الأعظم کذلک ینصحکم ربّکم العلیم الحکیم و الحمد للّه ربّ العالمین

۱۶۲

حضرت رحمن انسان را بینا و شنوا خلق فرموده اگرچه بعضی او را عالم اصغر دانسته‌اند ولکن فی‌الحقیقه عالم اکبر است و مقام و رتبه و شأن هر انسانی باید در این یوم موعود ظاهر شود

قلم اعلی در کلّ احیان بکمال روح و ریحان اولیای حقّ را ذکر نموده و متذکّر داشته طوبی از برای نفسی که شئونات مختلفهٔ دنیا او را از مطلع نور توحید منع ننموده باستقامت تمام باسم قیّوم از رحیق مختوم آشامیده انّه من اهل الفردوس فی کتاب اللّه ربّ العالمین

۱۶۳

للّه الحمد عالم را بطرازی مزیّن نموده و بردائی متردّی فرموده که صاحبان جنود و صفوف و عزّت و ثروت قادر بر نزع آن نه قل انّ القدرة کلّها للّه مقصود العالمین و العظمة کلّها للّه معبود من فی السّموات و الأرضین این مظاهر ترابیّه قابل ذکر نبوده و نیستند

بگو آبشخور این طیور صحرائی دیگر و مقامی دیگر است من یقدر ان یطفئ ما اناره اللّه بیده البیضآء و من یستطیع ان یخمد ما اشعلته ید قدرة ربّک القویّ الغالب القدیر اشتعال نار فتنه را ید قدرت خاموش نمود انّه هو المقتدر علی ما یشآء بقوله کن فیکون قل انّ جبل سکون اصفیائی لا یتزعزع من ارياح العالم و لا من قواصف الأمم سبحان‌اللّه این قوم را چه بر آن داشت که اولیای حقّ را اسیر نمایند و بحبس فرستند... سوف یرون المخلصون شمس العدل مشرقة من افق العلآء کذلک یخبرک مولی الوری فی سجنه المتین

۱۶۴

یا معشر البشر تمسّکوا بالحبل المتین انّه ینفعکم فی الأرض من لدی اللّه ربّ العالمین خذوا العدل و الانصاف و دعوا ما امرکم به کلّ جاهل بعید الّذین زیّنوا رؤوسهم بالعمائم و افتوا علی الّذی به ظهر کلّ امر حکیم باسمی رفعت مقاماتهم بین العباد و اذا اظهرت نفسی افتوا علیّ بظلم مبین کذلک نطق القلم بالحقّ و القوم من الغافلین

انّ الّذی تمسّک بالعدل انّه لا یتجاوز حدود الاعتدال فی امر من الأمور و یکون علی بصیرة من لدی البصیر انّ التّمدّن الّذی یذکره علمآء مصر الصّنایع و الفضل لو یتجاوز حدّ الاعتدال لتراه نقمة علی النّاس کذلک یخبرکم الخبیر انّه یصیر مبدأ الفساد فی تجاوزه کما کان مبدأ الاصلاح فی اعتداله تفکّروا یا قوم و لا تکونوا من الهائمین سوف تحترق المدن من ناره و ینطق لسان العظمة الملک للّه العزیز الحمید

و کذلک فانظر فی کلّ شیء من الأشیآء ثمّ اشکر ربّک بما ذکرک فی هذا اللّوح البدیع الحمد للّه مالک العرش العظیم

اگر نفسی فی‌الحقیقه در آنچه از قلم اعلی نازل شده تفکّر نماید و حلاوت آن را بیابد البتّه از مشیّت و ارادهٔ خود فارغ و آزاد گردد و بارادة اللّه حرکت نماید طوبی از برای نفسی که باین مقام فائز شد و از این فضل اعظم محروم نماند

امروز نه خائف مستور محبوبست و نه ظاهر مشهور باید بحکمت عامل باشند و بخدمت امر مشغول

بر کل لازمست در احوال این مظلوم تفکّر نمایند از اوّل امر تا حین مابین احبّا و اعدا ظاهر بوده و هستیم و در احیانی که از کلّ جهات بلایا و رزایا احاطه نموده بود اهل ارض را بکمال اقتدار بافق اعلی دعوت نمودیم قلم اعلی دوست نداشته و ندارد در این مقام مصائب خود را ذکر نماید چه که البتّه مقرّبین و موحّدین و مخلصین را احزان اخذ کند انّه لهو النّاطق السّامع العلیم در اکثر ایّام بین ایادی اعدا بودیم و حال مابین حیّات ساکنیم

این اراضی مقدّسه در جمیع کتب الهی موصوف و مذکور و اکثر انبیا و مرسلین از این اراضی ظاهر شده‌اند اینست آن بیدائی که جمیع رسل به لبّیک اللّهمّ لبّیک ناطق بودند و وعدهٔ ظهور اللّه در این اراضی بوده اینست وادی قضا و ارض بیضا و بقعهٔ نورا در کتب قبل جمیع آنچه الیوم ظاهر مذکور است ولکن اهل آن در جمیع کتب الهی غیر مقبول بشأنی که در بعضی

از مقامات باولاد افاعی ذکر شده‌اند و حال این مظلوم مابین اولاد افاعی بأعلی النّدآء ندا مینماید و کل را بغایة قصوی و ذروهٔ علیا و افق اعلی میخواند طوبی لمن سمع ما نطق به اللّسان فی ملکوت البیان و ویل لکلّ غافل بعید

۱۶۵

اذن واعیهٔ طاهرهٔ مقدّسه در جمیع احیان از کلّ اشطار کلمهٔ مبارکهٔ انّا للّه و انّا الیه راجعون اصغا مینماید اسرار موت و رجوع مستور بوده و هست لعمر اللّه اگر ظاهر شود بعضی از خوف و حزن هلاک شوند و بعضی بشأنی مسرور گردند که در هر آنی از حقّ جلّ جلاله موت را طلب نمایند

موت از برای موقنین بمثابهٔ کأس حیوانست فرح بخشد و سرور آرد و زندگی پاینده عطا فرماید

مخصوص نفوسی که بثمرهٔ خلقت که عرفان حقّ جلّ جلاله است فائز شده‌اند این مقام را بیانی دیگر و ذکری دیگر است العلم عند اللّه ربّ العالمین

۱۶۶

من یدّعی امراً قبل اتمام الف سنة کاملة انّه کذّاب مفترٍ نسئل اللّه بان یؤیّده علی الرّجوع ان تاب انّه هو التّوّاب و ان اصرّ علی ما قال یبعث علیه من لا یرحمه انّه شدید العقاب من یأوّل هذه الآیة او یفسّرها بغیر ما نزّل فی الظّاهر انّه محروم من روح اللّه و رحمته الّتی سبقت العالمین خافوا اللّه و لا تتّبعوا ما عندکم من الاوهام اتّبعوا ما یأمرکم به ربّکم العزیز الحکیم

این سند از کتابخانهٔ مراجع بهائی دانلود شده است. شما مجاز هستید از متن آن با توجّه به مقرّرات مندرج در سایت www.bahai.org/fa/legal استفاده نمائید.

آخرین ویراستاری: ۱۴ دسامبر ۲۰۲۲، ساعت ۳:۰۰ بعد از ظهر